

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مهدویت و فلسفه تاریخ

فرامرز سهرابی مشتقین

سرشناسه	: سهرابی مشتقین، فرامرز، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: مهدویت و فلسفه تاریخ/ فرامرز سهرابی مشتقین.
مشخصات نشر	: قم: مؤسسه آینده روشن، پژوهشکده مهدویت، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۲۷۱ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۷۳-۱۳-۳
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: مهدویت
موضوع	: تاریخ -- جنبه‌های مذهبی
موضوع	: تاریخ -- فلسفه
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ م ۸۷۴ س/ BP۲۲۴
رده‌بندی دیوبی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۸۹۷۰۰



مهدویت و فلسفه تاریخ

نویسنده:	فرامرز سهرابی
ناشر:	مؤسسه آینده روشن
طرح جلد:	رسول محمدی
صفحه‌آرا:	علی قنبری
چاپ:	چاپ‌خانه بزرگ قرآن کریم، اسوه
نوبت چاپ:	اول، ۱۳۸۹
شمارگان:	۲۰۰۰ جلد
بها:	۳۸۰۰۰ ریال
شابک:	۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۰۷۳ - ۱۳ - ۳
مرکز پخش:	قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن
تلفن:	۷۸۴۰۹۰۲

با همکاری سازمان اوقاف و امور خیریه

مقدم به يقية الله الا عظم

حجة بن احسن العسكر
عَلَّمَكَ اللَّهُ الْعَالِي
فَرَحَمَ السَّمَوَاتِ

فهرست

پیش‌گفتار.....	۹
بخش اول: کلیات	۱۱
فصل اول: تقسیم‌ها و تعریف‌های فلسفه تاریخ.....	۱۳
فصل دوم: مفهوم مهدویت.....	۲۷
بخش دوم: تبیین فلسفه تاریخ اسلامی	۳۷
فصل اول: مبانی فلسفه تاریخ اسلامی.....	۳۹
فصل دوم: عوامل حرکت تاریخ در بینش اسلامی.....	۵۱
فصل سوم: ترتیب نظام‌وار اجزای تاریخ.....	۷۹
بخش سوم: پیوندهای مهدویت و فلسفه تاریخ	۱۰۵
فصل اول: تحلیل تاریخ بشر با نگرش به اندیشه مهدویت.....	۱۰۷
فصل دوم: انگاره‌های مهدوی در تبیین فلسفه تاریخ.....	۱۴۷
فصل سوم: چشم‌انداز و آینده تاریخ و سیر کمالی آن با نگاه به آیات و روایات.....	۱۶۱
فصل چهارم: مهندسی بلوغ اجتماعی - تاریخی بشر و زمینه‌سازی ظهور.....	۱۹۵
خاتمه و نتیجه‌گیری	۲۱۹
کتاب‌نامه	۲۵۷

پیش‌گفتار

کتاب حاضر با موضوع «فلسفه تاریخ و مهدویت» در صدد بررسی و تبیین آموزه‌های و حیانی دین درباره فلسفه تاریخ است که نماد و محور کانونی این آموزه‌ها را می‌توان گفتمان مهدویت نامید. به عبارت دیگر، این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که فلسفه تاریخ را با توجه به آموزه مهدویت چگونه می‌توان تبیین کرد. در راستای پاسخ به این سؤال سعی کرده‌ایم، مهدویت را براساس نظام فلسفه تاریخی اسلامی مورد بازخوانی قرار داده و با تأکید بر لزوم ملاحظه غایت در تحلیل تاریخ و ترسیم دو اراده رحمانی و شیطانی در تدبیر تاریخ، تفسیری نظام‌مند از حرکت تاریخی بشر ارائه دهیم.

بازترسیم صحنه تاریخ با توجه به چالش مداوم بین دو عبودیت الهی و شیطانی از دست‌آوردها و نوآوری‌های این کتاب محسوب می‌شود و در همین راستا انتظار به عنوان جریان پیوسته تاریخ مطرح شده و با بیان شواهد کافی از آیات و روایات در ارتباط با

پیوند مهدویت و فلسفه تاریخ، چشم‌انداز روشنی از پایان تاریخ ارائه گشته و مهندسی بلوغ اجتماعی بشر برای رسیدن به این چشم‌انداز امری ضروری دانسته شده است. شاخصه‌های بلوغ اجتماعی بشر که شامل سه کلیدواژه اصلی رغبت اجتماعی، شکایت اجتماعی و استعانت اجتماعی است و نیز تشکیل امت چشم‌اندازنگر، برنامه‌محور و تلاش‌گر، از مهم‌ترین بخش‌های کتاب است که امیدواریم خوانندگان کتاب توجه ویژه‌ای به این مباحث مبذول دارند. برشمردن شگردهای شیطان در تدبیر تاریخ عصر غیبت با چهار عنوان فترت، حیرت، فتنه و یأس و بیان لزوم مقابله عالمان دین با جبهه شیطانی با روش‌های چهارگانه دعوت، دلالت، دفاع و انقاذ از دست‌آوردهای دیگر کتاب است که توجه اندیشه‌وران و صاحب‌نظران را می‌طلبد.

از همه خوانندگان عزیز و اندیشه‌وران فرهیخته حوزه و دانشگاه تقاضا نمودیم با مطالعه این اثر و انعکاس نظرات ارزش‌مند خویش به مؤلف، آن را مفیدتر و پربارتر سازند.

فرامرز سهرابی

سوم مهرماه ۱۳۸۸

شهر مقدس قم

بخش اول

کلیات

فصل اول: تقسیم‌ها و تعریف‌های فلسفه تاریخ

اندیشه‌وران حوزه تاریخ در تبیین ساحت‌های گوناگون آن نظرات متفاوتی ابراز کرده‌اند که در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان این نظریات را در دو حوزه نظریات متفکران مسلمان و غربی تقسیم کرد. ما به منظور عدم اطاله از بین اندیشه‌وران این دو حوزه، به نظریات برخی از افراد مطرح در هر حوزه اشاره کرده و در پایان نظر مختار را در باب محل نزاع بیان خواهیم کرد.

الف) تقسیم‌بندی تاریخ از دیدگاه شهید مطهری^۱

شهید مطهری ساحت‌های گوناگون تاریخی را این‌گونه تقسیم و تعریف می‌کند:

۱. تاریخ نقلی؛ تعریف و ویژگی‌ها

تاریخ نقلی، علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌ها در گذشته است؛ در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد.

۱. جامعه و تاریخ، ص ۷۰-۷۷.

تاریخ نقلی، اولاً جزئی است، یعنی علم به سلسله امور شخصی و فردی است، نه علم به کلیات و یک سلسله قواعد، ضوابط و روابط؛ دوم آن که علمی نقلی است، نه عقلی؛ سوم آن که علم به بودن هاست، نه علم به شدن‌ها؛ چهارم آن که به گذشته تعلق دارد، نه به زمان حاضر.

۲. تاریخ علمی؛ تعریف و ویژگی‌ها

تاریخ علمی، علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته است که از مطالعه، بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید.

تاریخ علمی مانند تاریخ نقلی به گذشته تعلق دارد، نه به حال و علم به بودن هاست، نه علم به شدن‌ها. با وجود این، برخلاف تاریخ نقلی، کلی و عقلی است، نه جزئی و نقلی محض.

۳. فلسفه تاریخ؛ تعریف و ویژگی‌ها

فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و شناخت قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است. فلسفه تاریخ مانند تاریخ علمی، کلی و عقلی است، نه جزئی و نقلی. با وجود این برخلاف تاریخ علمی، به «شدن» جامعه‌ها و نه به «بودن» آنها می‌پردازد و نیز برخلاف تاریخ علمی، مقوم تاریخی بودن فلسفه تاریخ، تعلق آن به زمان گذشته نیست، بلکه به جریانی می‌پردازد که از گذشته آغاز شده و ادامه دارد و تا آینده کشیده می‌شود. زمان «ظرف» این گونه مسائل نیست، بلکه بُعدی از ابعاد آنهاست.

ب) تقسیم‌بندی تاریخ از دیدگاه شیلینگ

شیلینگ معتقد است که تاریخ را از سه دیدگاه می‌توان مطالعه و بررسی کرد: دیدگاه منطبق با واقع، دیدگاه منطبق با ایده و تلفیقی از این دو دیدگاه.



دیدگاه اول به واقعیت‌های عینی و دیدگاه دوم به فاعل شناخت، سوژه و ذهن توجه دارد و دیدگاه برتر، از وحدت و ترکیب این دو دیدگاه شکل می‌گیرد. پس دیدگاه رئال یا واقع، حوادث و وقایع را متعلق اعیان می‌داند و دیدگاه ایده‌آل بر فاعل شناخت و بر ارزیابی «سوپرکتیو» و ذهنی حوادث نظر دارد، اما هنگامی که تاریخ‌نگاری به کمال می‌رسد، این دو دیدگاه با هم به کار گرفته می‌شوند. شلینگ تلفیق این دو را «هنر تاریخ» می‌داند.^۱

ج) تقسیم‌بندی تاریخ از دیدگاه هگل

هگل در تاریخ‌نویسی سه شیوه را باز می‌شناسد:^۲

۱. تاریخ دست اول: هگل مقصود خود را از تاریخ دست اول با نام بردن از چند تن، یعنی هرودت و توسیدید و دیگران روشن می‌کند. اینان تاریخ‌نویسانی هستند که کارها و روی‌داده‌ها و اوضاعی را توصیف کرده‌اند که خود، آنها را دیده و آزموده و در آنها و روح آنها شریک بوده‌اند و درباره این کارها و روی‌داده‌ها گزارش نوشته‌اند و بدین‌گونه روی‌دادی بیرونی و دنیوی را به حوزه تصور معنوی گذار داده‌اند و آنچه را وجود صرف بوده است، به صورت امری معنوی و تصویری ساخته قوای آشکار و پنهان ذهن درآورده‌اند.

۲. تاریخ اندیشیده: هگل دومین شیوه تاریخ‌نویسی را تاریخ اندیشیده می‌نامد؛ تاریخی که نویسنده‌اش از واقعیتی که در آن زیست می‌کند، برتر می‌رود و نه چیز موجود و حاضر در این یا آن زمان، بلکه آنچه را در روح، موجود و حاضر است، وصف می‌کند. بدین جهت، موضوع آن، گذشته به نحو کامل است. این

۱. همان.

۲. عقل در تاریخ، ص ۲۳-۲۴.

شیوه انواع گوناگونی دارد که هگل چهار نوع آن، یعنی تاریخ کلی، تاریخ علمی، تاریخ انتقادی و تاریخ ویژه را نام می‌برد و توضیح می‌دهد.

۳. تاریخ فلسفی: تاریخ فلسفی جهان با تاریخ‌نویسی اندیشیده، پیوند مستقیم دارد؛ زیرا مانند آن دیدگاهش عمومی است، ولی چنان نیست که بر جنبه‌ای خاص از زندگی قومی تکیه کند و از جنبه‌های دیگر غافل بماند. دیدگاه عمومی تاریخ فلسفی جهان، نه به نحوی انتزاعی، بلکه به طور مشخص و انضمامی، عمومی است و به طور مطلق حاضر می‌نماید؛ زیرا همان روح است که تا ابد نزد خود حاضر می‌ماند و گذشته برایش وجود ندارد و یا به سخن دیگر، مثال است؛ مثالی هم‌چون «مرکور» که رهبر جان‌ها و رهبر راستین مردمان و جهان است. روح با خواست معقول و ضروری خود، روی داده‌های تاریخ جهان را رهبری می‌کند. شناخت روح در مقام رهبری آن، مقصود ماست.

پس از بیان نظریات سه فرد شاخص فوق از دو حوزه فکری متفاوت اینک به منظور روشن‌تر شدن زوایای بحث دیدگاه‌های برخی از متفکران تاریخی را در باب ساحت‌های گوناگون تاریخی مرور می‌کنیم و سپس به تحلیل و بررسی این تقسیم‌ها و تعریف‌ها و بیان نظریه مختار خواهیم پرداخت.

نمونه‌هایی از دیدگاه‌های مورخان اروپا درباره تاریخ تحلیلی

دیدگاه توین‌بی

توین‌بی می‌گوید:

من به تاریخ عینی معتقد نیستم. بنابراین، در جلد دهم مطالعه تاریخ، قسدم این بود که محیط و پیش‌داوری‌هایم و روشم را و خلاصه هرچه را در چپته



داشتم و در نوشتن مطالعه‌ای در تاریخ به کار برده‌ام، رو کنم. اغلب وقتی آثار مورخانی مثل توکیدیدس را می‌خوانم، از این‌که مدرکی درباره زندگی و آموزش آنان در دستم نیست، تأسف می‌خورم. چنین مدرکی یقیناً می‌توانست آثارشان را برایم روشن‌تر کند.^۱

پیتر گایل درباره توین‌بی می‌گوید:

متهمش کردم به این‌که فقط چیزهایی را که با نظریاتش جور درمی‌آید، از دیگ جوش واقعیات بیرون می‌آورد، جواب داد: «هر مورخی از پشت عینک نظریه به واقعیات نگاه می‌کند و اگر منکر این قضیه بشود، باید بفهمد که از طرز کار ذهن خویش بی‌خبر است.»^۲

دیدگاه پیتر گایل

گایل در کتابش به نام *ناپلئون، له و علیه من* می‌گوید:

حرف من این است که تاریخ مجادله‌ای بی‌پایان است و ممکن است درباره واقعیات‌های ساده، مانند این‌که جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ میلادی شروع شد، به توافق برسیم، ولی این‌گونه واقعیات‌ها تنها بخش کوچکی از تاریخند؛ بقیه از داوری درباره روی‌دادها و موقعیت‌ها و شخصیت‌ها تشکیل می‌شود و راجع به این چیزها تا روز قیامت می‌شود مناقشه کرد. در کتاب *ناپلئون، له و علیه من* هر بحثی را که در طول ۱۵۰ سال درباره ناپلئون شده بود، بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که در هر نسل، آنچه مورخان راجع به او نظر داده‌اند، اعم از موافق یا مخالف، تابع اوضاع سیاسی زمان خودشان بوده است.

۱. *فیلسوفان و مورخان*، ص ۱۵۱-۱۵۹.

۲. همان.

هم‌چنین در این کتاب می‌نویسد:

هرکس انتظار همان‌گونه نتایج قطعی را در تاریخ داشته باشد که احتمالاً در رشته‌های دیگر به دست می‌آید، به عقیده من، ماهیت تاریخ را درست نفهمیده است... مهم‌ترین فایدهٔ روش علمی، احراز امور واقع است. در بسیاری از چیزها ممکن است با استفاده از روش علمی به توافق برسیم، ولی همین که پای تحلیل و تعبیر و ارزیابی به میان بیاید، گرچه قدر و قیمت روش ویژهٔ مورخ هم‌چنان به جای خود باقی است، دیگر عامل شخصی نظرگاهی را که شرایط عصر مورخ و تصورات قبلی او موجب آن بوده است، نمی‌توان کنار گذاشت... ممکن است حقیقت نزد خداوند یکی بیشتر نباشد، اما نزد آدمیان شکل‌های بسیار پیدا می‌کند.

از این‌رو، تحلیل عقاید متعارض دربارهٔ فلان پدیدهٔ تاریخی واحد را نباید صرفاً وقت‌گذرانی و تفتن دانست و به این نتیجه نومیدکننده رسید که تحقیق در تاریخ شایان اعتماد نیست. حتی تحقیق در برداشت‌های متعارض نیز ممکن است ثمربخش باشد. حقیقت این است که تاریخ مجادله‌ای بی‌پایان است. (ود مهتا می‌گوید: «وقتی این متن را برای گایل خواندم، گفت: آخر اگر چیزی به اسم تاریخ عینی وجود داشت که مردم مدت‌ها قبل نظر قطعی دربارهٔ ناپلئون پیدا کرده بودند.»)^۱

دیدگاه والش

والش هم که به دخالت عنصر ذهنی در تفکر تاریخی معتقد است، در این‌باره تعدد شرح و توصیف‌های متفاوتی دربارهٔ یک

۱. همان، ص ۱۶۲.



موضوع واحد را از چیزهایی می‌داند که برای بیننده بیگانه با تاریخ بسیار چشم‌گیر می‌نماید. وی معتقد است که نه تنها هر نسل باید تاریخ‌نوشته‌های پیشینیان را بازنویسی کند، بلکه در هر زمان و مکان معین، متون متفاوت و ظاهراً متناقضی دربارهٔ سلسله واحد از روی داده‌ها در دسترس است که بنابر ادعای هر کدام از این متون، اگر نمی‌توان همه حقایق را ارائه کرد، دست‌کم آن‌چه را اکنون می‌توان یافت، عرضه می‌گردد. هر مورخی تعبیرها و تفسیرهای تاریخ‌نویسی دیگر را با تندی و عصبانیت تکذیب می‌کند و معلوم نیست که چگونه می‌توان بین آنها سازش برقرار کرد؛ زیرا بحث و جدل تنها جنبهٔ فنی ندارد، بلکه در واقع از تصورات و اندیشه‌هایی برمی‌آید که از پیش در فکر نویسنده‌ها جای گرفته و اتفاقاً این نوع اندیشه‌های قبلی هم به طور قطع پذیرفته همگان نیست.

از آن‌چه گفته شد، چنین برمی‌آید که در تفکر تاریخی، عنصر ذهنی متفاوت با آن‌چه در تفکر علمی یافت می‌شود، وجود دارد. پس تاریخ اساساً و به گونه‌ای موزیانه، مطلبی ذهنی است.

دیدگاه ای. اچ. کار

ای. اچ. کار می‌گوید:

به عقیدهٔ من، مطالعهٔ هیچ دوره‌ای در نفس خودش و مجزا از وقایع قبل و بعد آن امکان‌پذیر نیست. تاریخ یک جریان است و شما نمی‌توانید فقط یک تکه از آن را بگیرید و جداگانه مطالعه کنید. مطابق نظریهٔ من، هیچ واقعیتی در گذشته جز آن‌چه ذهن آدمی از آن برداشت کند، نیست و برداشت هر ذهن بستگی دارد به محل و موقعیت آن ذهن در کل جریان.^۱

ای. اچ. کار، جریان تاریخ را به صف رژه‌روندگان تشبیه می‌کند و مورخ را به یکی از همین افراد که در صف رژه قرار دارند و می‌نویسد: «مورخ جزئی از تاریخ است و زاویه دید او از گذشته، منوط به نقطه‌ای است که در صف رژه اشغال کرده است.»^۱

سپس برای نمونه و به منظور تبیین تأثیر جامعه در ذهن مورخ و تأثیر ذهنیت مورخ در تاریخ‌نگاری او آثار پنچ تن از مورخان (ممن، گروت، نامیر، مینکه و باترفیلد) را بررسی می‌کند و می‌نویسد:

غرض من صرفاً این است که نشان دهم تا چه اندازه نوشته مورخ آینه اجتماعی است که در آن به سر می‌برد. تنها حوادث، پیوسته در تغییر و حرکت نیستند، خود مورخ نیز دست‌خوش تغییر و تحول است. هنگامی که کتاب تاریخی را به دست می‌گیرید، کافی نیست که روی جلد به نام نویسنده نظر افکنید، بلکه باید به تاریخ انتشار یا نگارش آن هم دقت کنید. گاه تاریخ نشر گویاتر از نام نویسنده است و اگر این گفته صحیح باشد که در یک رود دوبار نمی‌توان قدم نهاد، شاید به همین اندازه و به همان دلیل درست باشد که دو کتاب کاملاً مشابه نمی‌تواند توسط مورخ واحدی نوشته شود.^۲

دیدگاه استنفورد

استنفورد مانند دیگران عقیده دارد که هر تاریخی لزوماً تاریخ تحلیلی است و مثالی ذکر می‌کند که در آن تفاوت تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی آشکار می‌گردد. وی درباره عکاسی و نقاشی می‌نویسد:

۱. تاریخ چیست؟، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۳-۶۴.



مثلاً نقاشی و عکس‌برداری را در نظر بگیریم. به نظر می‌رسد که تصویر یا منظره، نشان‌دهنده یا نماینده همان چیزی است که در برابر دیدگان نقاش قرار دارد. با وجود این، تقریباً غیرممکن است که نقاش هنگام کشیدن تصویر، معنایی به آن نبخشد. معمولاً قصد و نیتی در این کار وجود دارد و صرفاً ترسیم آئینه‌وار بی‌طرفانه و عینی موضوع، مورد نظر نقاش نیست. یک دوربین تا جایی که یک دستگاه مکانیکی است، قصد و نیتی ندارد و هر آنچه را در برابر لنز قرار داشته باشد، بی‌طرفانه ثبت می‌کند، ولی نوعی هنر عکس‌برداری هم وجود دارد که نه در دوربین، بلکه در دستان عکاس نهفته است، چنان‌که همه ما می‌توانیم تشخیص دهیم، همین عکاس است که به عکس معنا می‌دهد. او هر اندازه در این معنابخشی موفق باشد، عکاس بهتری تلقی خواهد شد.^۱

اگر در این تمثیل، عکس‌برداری را تاریخ‌نقلی و نقاشی را تاریخ‌تحلیلی بگیریم، نکات جالبی روشن خواهد شد: یکی این‌که عامل ذهن در هر دو نوع تاریخ‌نویسی دخالت دارد، اما در تاریخ‌نقلی برای انتخاب موضوع دخالت می‌کند و در تاریخ‌تحلیلی برای بیان معنا؛ دوم این‌که در تاریخ‌نقلی اگر مورخ از تعصبات گوناگون عاری گردد، برای ثبت حوادث می‌تواند مانند دوربین عکاسی نقش عامل بی‌طرفی را ایفا کند، اما هرگز از نقاش چنین انتظاری نمی‌توان داشت؛ سوم این‌که، در عکس‌برداری، عکاس به ذهنیت خاصی نیاز ندارد تا اثر او از اتقان و صحت بیشتری برخوردار گردد، اما در نقاشی، نقاش باید صاحب مکتب

۱. درآمدی بر فلسفه تاریخ، ص ۳۵۹.

هنری خاصی باشد و یا مکتبی هنری را خلق کند، تا اثر او در نقاشی جاودانه شود.

دیدگاه اسوالد اشپینگلر^۱

از منظر اشپینگلر تاریخ هم‌چون موجود زنده‌ای است که می‌تواند قرائت‌ها و تفسیرهای ادواری داشته باشد و هر دوره حدود هزار سال طول می‌کشد؛ هر دوره‌ای با مرگ حتمی خویش از بین می‌رود و دوره بعدی جانشین آن می‌شود. اشپینگلر هر دوره تاریخی را به دو مرحله «فرهنگ» و «تمدن» تقسیم می‌کند.

اشپینگلر اعتقاد دارد که تمدن‌های بشری همانند موجودات زنده زایش، بالش و مرگ دارند. در فلسفه او واژه‌های «فرهنگ» و «تمدن» اهمیت خاصی دارند. او براساس نظریه ادواری خود بین این دو مفهوم تفاوت دقیقی قائل شده و معانی جدیدی برای آنها

۱. اسوالد اشپینگلر (O. Spengler) از فلاسفه بزرگ آلمانی به سال ۱۸۸۰ در شهر بلاکنبرگ آلمان تولد یافت. تحصیلات خویش را در رشته‌های ریاضیات و فلسفه و تاریخ در اساس و ساختمان تمدن مشرق‌زمین پرداخت و شاه‌کار تاریخی و فلسفی خود را به نام انحطاط غرب، در سال ۱۹۱۸ به جهان عرضه داشت.

اشپینگلر بیشتر دوران زندگی خود را در گوشه آرامی در شهر مونیخ به سر آورد و نتیجه بررسی‌ها و مطالعات و اندیشه‌های خویش را در قالب کتاب‌های ارزنده‌ای به چاپ رسانید و سرانجام در ۵۶ سالگی به سال ۱۹۳۶ جهان را بدرود گفت.

اشپینگلر اثر بزرگ و برجسته خود را در زمینه فلسفه تاریخ نگاشته و در آن با بررسی‌های تاریخی و اجتماعی می‌کوشد تمدن‌های جهان را از ابتدای پیدایش تا قرن معاصر تجزیه و تحلیل نماید. او می‌کوشد مسیر مشخص تمام فرهنگ‌ها را روشن سازد و از روی آن تحول‌های فرهنگ‌ها و تمدن‌های کنونی را پیش‌بینی نماید. سال‌های تصمیم، یکی دیگر از آثار بارزش این فیلسوف است.

ارائه داده است. از نظر وی، فرهنگ مرحله زایش تمدن و مقدم بر آن است و تمدن، مرحله مرگ فرهنگ و مؤخر بر آن است. تمدن مصنوعی‌ترین حالت‌ها و مرحله‌هایی است که انسان رشدیافته می‌تواند به آن برسد. تمدن، خاتمه و مرگ بعد از زندگی و جمود بعد از انعطاف و گسترش است. اشیپینگلر براساس همین بینش آینده بشر را پیش‌بینی می‌کند و تمدن معاصر غرب را در سراسیبه انحطاط و مرگ می‌بیند و اعتقاد دارد که به جای آن تمدن جدیدی از آسیا جانشین می‌گردد. به عقیده اشیپینگلر، فرهنگ‌ها چون گل می‌رویند و می‌بالند، اما هدف متعالی و مشخصی ندارند. تاریخ جهان، تصویری از تکوین پایان‌ناپذیر ساختاری این فرهنگ‌هاست.

تحلیل دیدگاه‌های مطرح و بیان نظر مختار درباره تعریف فلسفه تاریخ

مراد ما در پژوهش حاضر همان‌گونه که خواهد آمد فلسفه جوهری یا نظری تاریخ است که نگاه به پدیده‌ها و وقایع گذشته دارد و درصدد کشف قوانین حاکم بر آنهاست و این علم با فلسفه علم تاریخ یا فلسفه انتقادی تاریخ تفاوت دارد. زیرا فلسفه انتقادی تاریخ در چند دهه اخیر و پس از پایان جنگ جهانی دوم در اروپا به وجود آمده است.

اکنون با افزودن این نوع تاریخ و تفکیک و تجمیع اقسام پیشین، به چهار نوع دانش تاریخ دست می‌یابیم که به بررسی هریک از این اقسام خواهیم پرداخت:

الف) تاریخ نقلی: تاریخ نقلی استاد مطهری، تاریخ منطبق با دیدگاه واقع‌شلینگ و تاریخ دست اول هگل، هر سه نام یک نوع دانش تاریخ به شمار می‌روند که اصطلاح «تاریخ نقلی» در جامعه ما برای آن‌ها شناخته‌تر و رایج‌تر است.

ب) تاریخ تحلیلی: تاریخ اندیشیده هگل و تاریخ مبتنی بر ذهن شیلینگ، در آثار مورخان یا فیلسوفان علم تاریخ با عنوان «تاریخ تحلیلی»، بحث و بررسی شده است. گسترده‌ترین نوع تاریخ‌نویسی مورخان اروپا، از زمان ولتر به بعد تاریخ‌نویسی تحلیلی بوده و تمام مورخان و فیلسوفان علم تاریخ در قرن بیستم، تاریخ‌نویسی را ویژه نوع تاریخ تحلیلی می‌دانند. بیشترین کتاب‌ها و مقالات درباره «فلسفه نقادی تاریخ» نیز به نقد و بررسی و تفسیر انواع دانش تاریخ در نوع تاریخ تحلیلی پرداخته‌اند و هم‌اکنون نیز درباره آن، کتاب و مقاله می‌نویسند. با این حال، این نوع دانش تاریخی در ایران ناشناخته مانده و حتی مرحوم شهید مطهری آن را در مجموعه اقسام دانش تاریخ نگنجانیده است. هگل در تقسیماتش در ذیل تاریخ اندیشیده، فقط چهار نوع از انواع تاریخ تحلیلی را بیان کرده، در حالی که انواع تاریخ تحلیلی بسیار بیش از این است.

تاریخ تحلیلی، نوعی از دانش تاریخ به شمار می‌رود که به عقیده مورخان و فیلسوفان علم تاریخ، عامل «ذهن» نقش اصلی را در آن ایفا می‌نماید.

منظور از عامل ذهن، وجود اعتقادات پیشین، فرهنگ خاص اقتباس شده از جامعه، معرفت‌های پیشینی، نظریه‌های تاریخی، فلسفه‌های هستی‌شناسانه یا فلسفه‌های انسان‌شناسانه، اعتقادات مذهبی یا ملی و هر عامل فکری و ذهنی دیگری است که مورخ هنگام تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری با مجموعه‌ای از این قبیل اندوخته‌ها دست به کار شده است. البته به نظر فیلسوفان علم تاریخ، مورخان از این قبیل افکار و عقاید و اندوخته‌های فکری و فرهنگی آگاه باشند یا نباشند، عامل ذهن در مراحل مختلف تاریخ‌نویسی آنان، اعم از توجه به تاریخ و حوادث تاریخی خاص، اهمیت دادن به حوادث، گزینش حوادث و حتی گزینش

اسناد و مدارک تاریخی و همچنین تدوین و تألیف اثر تاریخی آنها، دخالت دارد.

ج) فلسفه علم تاریخ یا فلسفه انتقادی تاریخ: فلسفه علم تاریخ بررسی عقلانی علم تاریخ و تاریخ‌نگاری است که از بُعد فلسفی و منطقی و معرفت‌شناسانه به بررسی، توصیف، توجیه و تبیین آن می‌پردازد. این شاخه از فلسفه تاریخ درصدد درک توانایی یا ناتوانی علم تاریخ در بُعد روش‌شناسی، موضوع و علمیت علم تاریخ، ارتباط علم تاریخ با سایر علوم، آزمون‌پذیری گزاره‌های تاریخی و غایت‌شناسی علم تاریخ است. به دیگر سخن هدف آن شناخت علم تاریخ است.

د) فلسفه نظری یا جوهری تاریخ: فلسفه نظری یا جوهری تاریخ پژوهشی فلسفی در باب پدیده‌ها و وقایع گذشته است و به عبارت دیگر فلسفه تاریخ، تاریخ‌ناظر به عالم و وقایع تاریخی است و درصدد است روند کلی و سیر تاریخ را تحت ضابطه و قانون درآورد.

در پایان این بخش و با توجه به مجموع مباحث فوق می‌توان نظر مختار در باب ساحت تاریخی مورد بحث در کتاب را این‌گونه بیان کرد:

فلسفه تاریخ، علم به تحولات و تطورات جامعه‌ها از مرحله‌ای به مرحله دیگر و شناخت قوانین حاکم بر آن تطورات و تحولات است.

فصل دوم: مفهوم مهدویت

مهدویت مصدر صناعی از کلمه مهدی - یکی از القاب امام دوازدهم شیعیان - و در لغت به معنای مهدی بودن است. اما در اصطلاح رایج کنونی مفهومی فراتر از معنای لغوی پیدا کرده است. در یک نگاه کلی می‌توان مفهوم اصطلاحی مهدویت را به نوعی نگاه فرامادی به آینده بشر و تاریخ او تفسیر کرد. پیامبران الهی و ادیانی که ایشان آورده‌اند پیش‌تازان طرح چنین اندیشه‌ای در تاریخ بشر بوده‌اند و به ناچار برای شفاف‌تر شدن چیستی این اندیشه باید به سراغ متون دینی و به‌ویژه اسلامی رفت.

مفهوم کلی مهدویت یا مهدویت نوعی

ادیان به خصوص دین اسلام به آینده بشر توجه ویژه‌ای دارند و افقی روشن و امیدوارانه فراروی انسان می‌گشایند و آینده‌ای توأم با عدالت، امنیت، معنویت و پیش‌رفت برای جهان پیش‌بینی می‌کنند.

از دیدگاه دین حق - که براساس پیش فرض، منطبق بر اسلام با نگاه شیعی است - و بنابر آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام حرکت تاریخ معنا و مفهومی روشن و چهارچوب و روندی مشخص دارد. این حرکت، قانون مند و براساس سنت های الهی و اراده بشری در جریان است. مسیر و مکانیسم این حرکت، روشن و هدف و مقصدش معین می نماید. سرمنزله و مقصود تاریخ، در این دیدگاه کمال و تعالی زندگی بشری است. در واقع، فلسفه تاریخ، همان فلسفه زندگی بشری و غایت مندی آن، همان غایت خلقت انسان عبادت، عبودیت و تقرب به خداست. این فرجام شناسی روشن بر پیش بینی و حیانی قرآن و اخبار معصومان علیهم السلام از غیب، مبتنی است و در ضمن با نظام مندی و سازواری جهان هستی تطابق دارد؛ زیرا هیچ بیهودگی و بی سامانی در آن وجود ندارد و بی حساب و کتاب نیست.

قرآن کریم، پندار وجود اراده ای گزاف را که بی قاعده و بی حساب، سرنوشت های تاریخی را دگرگون می سازد، به شدت نفی می کند و تصریح می نماید که قواعدی بر سرنوشت های اقوام حاکم است:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^۱

آیا این مردم جز سنت و روشی که بر اقوام پیشین جاری شده است، انتظاری دارند؟ هرگز در سنت خدا تبدیل یا تغییر نخواهی یافت.

بر این اساس، قرآن تصریح می کند:



﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ!﴾^۱

ما زمین و آسمان و آنچه را در آنهاست، باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافرند. پس وای بر کافران از آتش!

از بُعد دیگر، سرنوشت باوری از دیدگاه دین، باور به حاکمیت فضایل و نیکی‌ها و زدودن رذایل و زشتی‌های اخلاقی و مشتمل بر انگاره‌های ذیل است:

۱. خوش بینی به آینده بشر؛
۲. پیروزی نهایی صلاح و تقوا و صلح و عدالت و آزادی و صداقت بر زور و استکبار و استعباد و ظلم و اختناق و دجال‌گری؛
۳. حکومت جهانی واحد؛
۴. عمران تمام زمین چنان‌که نقطه خراب و آبادناشده باقی نماند؛
۵. بلوغ بشر به خردمندی کامل و پیروی از فکر و ایدئولوژی و آزادی از اسارت شرایط طبیعی و اجتماعی و غرایز حیوانی؛
۶. حداکثر بهره‌گیری از مواهب زمین؛
۷. برقراری مساوات کامل میان انسان‌ها در امر ثروت؛
۸. منتفی شدن کامل مفاسد اخلاقی از قبیل زنا، ربا، شرب خمر، خیانت، دزدی، آدم‌کشی و خالی شدن روان‌ها از عقده‌ها و کینه‌ها؛
۹. منتفی شدن جنگ و برقراری صلح و صفا و محبت و تعاون؛
۱۰. سازگاری انسان و طبیعت و...^۱

۱. سوره ص، آیه ۲۷.

ترسیم این جامعه آرمانی، به روشنی و با قطعیت صورت می‌گیرد و حتمی و قطعی بودن آن انکارشدنی نیست. در این زمینه، توجه به چند انگاره مهم بایسته و پرفایده است:

۱. این شکل سرنوشت‌باوری و فرجام‌گویی، بر پیش‌بینی علمی و فلسفی مبتنی نیست، بلکه بر وحی و غیبی پایه دارد که علم آن نزد خدا و افراد برگزیده او پیامبر ص و امامان معصوم علیهم‌السلام است. این پیش‌بینی حتمی و قطعی، از آینده‌ای روشن و فضیلت‌گون خبر می‌دهد و بر جبری بودن حرکت تاریخ دلالت ندارد. تنها وعده و بشارت حتمی الهی، بر حاکمیت صالحان و حکومت عدل و نابودی باطل است.

۲. پیش‌بینی‌های علمی، همواره به کمک قانون‌های کلی منطقی صورت می‌گیرد و به شکل قضایایی شرطی بیان می‌شود و پیش‌بینی علمی غیرمشروط وجود ندارد. وقتی می‌گوییم: «اگر کسی سیانور بخورد، می‌میرد»، پیش‌بینی علمی کرده‌ایم. این پیش‌بینی وقتی وقوع خواهد یافت که شرط مذکور تحقق یابد. وعده دادن و از آینده حتمی خبر دادن و پیش‌گویی پیامبرانه و غیرمشروط کردن، کار علم نیست، بلکه یا کار کذابان تاریخ و یا کار پیامبران صادق است که در هر صورت، از قلمرو علم بیرون است. وعده‌های تاریخی به پیروزی این گروه یا آن طبقه و از جبر نامشروط و اجتناب‌ناپذیر تاریخ سخن گفتن، گرچه قدرت تبلیغاتی سخن را بالاتر می‌برد، ارزش علمی آن را می‌کاهد.

۳. مشکل نظریات موجود در فلسفه تاریخ، جبری بودن و ادعای علمی بودن بسیاری از آنهاست، در حالی که در اندیشه قرآن حرکت تاریخ جبری نیست و اراده انسان‌ها تأثیر بسزایی در



پویش گردنه‌های تاریخ و رسیدن به قله‌های پیش‌رفت و تعالی دارد؛ هرچند این سیر از مشیت و قدرت الهی خارج نیست و براساس قضا و قدر صورت می‌گیرد. هدف خلقت و خواست خداوند نیز رسیدن انسان به بالاترین حد کمال و تعالی است، اما این خواست الهی، بر گذر انسان‌ها از این راه با اختیار و آزادی تعلق می‌گیرد.

۴. اگر آدمی مختار و آزاد نباشد، چگونه می‌توان او را امر یا نهی، ستایش یا نکوهش، انذار یا تبشیر، تحذیر یا ترغیب کرد و پاداش و کیفر داد؟ اگر این‌گونه امور در کار نباشد، چگونه دین یا نظامی اخلاقی یا حقوقی استقرار خواهد یافت؟ بنابر تصریح یا اشاره اکثر آیات قرآنی، قوانین اجتماعی یا تاریخی، به هیچ‌روی اختیار را از انسان سلب نمی‌کنند. این‌گونه آیات قرآن، به وضوح گویای این مطلب هستند که علل به وجود آورنده پدیده‌های اجتماعی و حوادث تاریخی، یک‌سره مستقل و بریده از اراده‌های افراد نیستند، بلکه مشتمل بر آنهایند. بنابر این، شایسته است که با توجه به تجربه گذشتگان، افعال اختیاری خود را چنان سامان دهیم که عواقب نامطلوب در پی نداشته باشند.^۱

۵. اراده و نقش انسان‌ها در حرکت تاریخ و پویش گردنه‌های مختلف آن، مانع تحقق بشارت و وعده حتمی الهی - نه پیش‌بینی احتمالی - بر استخلاف صالحان در زمین و آکنده شدن آن از عدل و داد نمی‌تواند گردد. تأثیر اراده بشر در کم‌وکیف پدیده‌های اجتماعی و تاریخی، پیش‌بینی قطعی آینده، جامعه و تاریخ را از طریق غیروحيانی غیرممکن می‌سازد. روشن است که آینده موجودات مختار و از جمله بشر، به سبب همین اراده آزادی که دارند، پیش‌بینی‌ناپذیر است.

۱. جامعه و تاریخ در قرآن، ص ۱۶۰.

هرگاه سخن از اراده آزاد انسان و تصرف اختیاری وی در خودش یا در پدیده‌ای دیگر در میان بیاید، پیش‌بینی قطعی میسر نخواهد شد، مگر این‌که کسی به طریقی هم‌چون علم غیب، از مبادی اراده او آگاه باشد و بداند که برای او در فلان مکان و فلان زمان، چه مبادی نفسانی‌ای تحقق خواهد یافت و از نفسش اراده چه کاری صادر خواهد شد.

چنین کسی نیز در واقع غیب‌گویی می‌کند، نه پیش‌بینی. البته کسانی که به تعلیم خدای متعال، آینده جامعه و تاریخ را از غیب می‌گویند، با کسانی که به استناد قوانین اجتماعی و تاریخی، آینده را پیش‌بینی می‌کنند، تفاوت بسیاری دارند.^۱

مهدویت شخصی و اندیشه ظهور حضرت مهدی علیه السلام

پس از مباحث کلی در باب مهدویت برای جزئی‌تر و روشن‌تر شدن این فصل از کتاب باید گفت:

اندیشه ظهور حضرت مهدی علیه السلام و این‌که وی از سلاله پاک خاندان نبوت، و از دودمان مقام شامخ ولایت (پسر عم، جانشین، و وارث علوم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام)، و از ذریه طیبه دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگ بانوی بانوان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و از نسل سرور آزادگان جهان حضرت حسین بن علی علیهما السلام است، یکی از مسائل بسیار مهم دینی و مشهور اسلامی است.

علاوه بر آیات متعددی از قرآن کریم که پیشوایان معصوم علیهم السلام، آنها را به وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام تفسیر و تأویل کرده‌اند، روایات فراوانی از طریق اهل سنت نیز از پیامبر گرامی

۱. همان، ص ۱۶۰-۱۶۱.



اسلام ﷺ و صحابه و تابعین و ائمه معصومین علیهم السلام درباره ظهور مبارک آن یکتابازمانده حجج الهی وارد شده است، در این روایات، ویژگی‌های شخصی و اوصاف و جزئیات زندگی آن یگانه‌مظهر قدرت خداوندی بیان گردیده، و هم اکنون بیش از شش هزار حدیث از منابع و مدارک معتبر شیعه و سنی درباره آن وجود مقدس در دسترس ما قرار دارد.^۱

از مجموع منابع معتبر حدیثی و تاریخی شیعه و سنی استفاده می‌شود که مسئله مهدویت و عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام یکی از ضروریات دین مقدس اسلام است و منکر آن از آیین اسلام بیرون است. از این‌رو، کلیه مسلمانان از شیعه و سنی - و به طور کلی عموم امت اسلامی - عقیده دارند که براساس روایات وارده، باید در آخرالزمان (و تاریک‌ترین دوران تاریخ بشر) مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به نام حضرت مهدی علیه السلام ظهور کرده، بر همه کشورها مسلط شود، و دین را تأیید بخشد، و سراسر روی زمین را پر از عدل و داد کند، و او از دودمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از نسل حضرت فاطمه علیها السلام است.^۲

آنچه در مقام معرفی مهدی موعود علیه السلام، در منابع معتبر شیعه و سنی آمده، بدین قرار است:

«او، حجت خدا، خاتم اوصیا، رهایی‌بخش امت، مهدی، منتظر، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، صاحب‌الأمر، صاحب‌الزمان، عدالت‌گستر، بقیه‌الله، صاحب شمشیر، ظاهر‌کننده دین، خلف صالح، باعث،

۱. متن ۶۰۰۰ حدیثی که یادآور شده‌ایم، در کتاب نفیس منتخب الاثر، نوشته دانشمند گران‌قدر، آیه‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، جمع‌آوری شده است. در این کتاب جمعاً ۶۲۰۷ حدیث با ذکر مأخذ از ۱۵۴ کتاب معتبر شیعه و سنی نقل شده است.

۲. نک: همان.

وارث، صاحب، خالص، صاحب‌الدار (صاحب‌خانه)، مأمول، مؤمل (امید آینده)، نایب، برهان، باسط (گسترنده)، ثائر (انقلابی)، منتقم، سید، جابر (ترمیم کننده دین)، خازن (خزینهدار علوم الهی)، امیر، امیران، قاتل تبه‌کاران، آقای دو جهان، و امام منتظر برای تأسیس حکومت عدل الهی است.^۱

پدرش امام حسن عسکری علیه السلام، و مادر بزرگوارش نرجس خاتون بانوی کنیزان جهان از بیتی رفیع و خاندانی جلیل است که از امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی جز آن آخرین حجت خدا از این بانوی بزرگوار نمانده است.^۲

در سال ۲۵۵ هجری قمری، در سپیده‌دم پانزدهم ماه شعبان در شهر «سامرا» پایتخت عباسیان چشم به جهان گشود نامش، نام پیامبر - محمد صلی الله علیه و آله - و کنیه‌اش کنیه پیامبر - ابوالقاسم - است.

ولادت باسعادتش از دشمنان پنهان ماند و نام و نشانش از بدخواهان در نهان؛ زیرا حکومت خون‌آشام وقت و دستگاه ستم‌گر خلافت، سخت در پی او و مشتاق یافتن و نابود ساختنش بود و تمام نیروی خود را در اطراف خانه امام حسن عسکری علیه السلام متمرکز کرده و ده‌ها جاسوس به کار گرفته بود. بر هر جاسوسی، جاسوسی دیگر گمارده بود تا از ولادت ولی خدا حضرت بقیة الله صلی الله علیه و آله آگاه شده، نور خدا را خاموش کند، ولی مشیت خداوند بر آن تعلق گرفته بود که حجت خود را از گزند دشمنان حفظ کند.

۱. دلائل الامامة، ص ۵۰۲؛ منتخب الأثر، ص ۲۵۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶ و ۴۶۷؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۷؛ بشارة الاسلام، ص ۴۹ و ۶۶؛ نور الابصار، ص ۳۴۲؛ ینابيع المودة، ج ۳، ص ۱۰۹ و بسیاری از کتاب‌های روایی دیگر.
 ۲. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۳؛ ینابيع المودة، ج ۳، باب ۷۹، ص ۳۰۲؛ مشارق الانوار، ص ۱۰۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، باب ۲۷، ص ۳۰۷، روایت اول.

با شهادت پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام در شب هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری، بار دشوار و توان فرسای امامت بر دوش او نهاده شد و به فرمان حکمت‌آمیز پروردگار، از مردم «غیبت» اختیار فرمود.^۱

۱. فصول المهمه، ص ۲۹۲؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۳۸؛ الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۷۹؛ الیواقیت و الجواهر، ج ۲، ص ۱۴۳؛ وقیات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶؛ شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۳۴ و ج ۵۱، ص ۱۳، ۲۵، ۳۰ و ۳۲؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ منتخب الاثر، ص ۲۸۶ و ۲۸۸؛ فصول المهمه، ص ۲۹۰؛ الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۷۹.

بخش دوم

تبیین فلسفۀ تاریخ اسلامی

فصل اول: مبانی فلسفه تاریخ اسلامی

فلسفه تاریخ از نگاه دین بر مبانی ویژه‌ای استوار است که به کلی آن را از نگاه فلسفی غیردینی به تاریخ متمایز می‌سازد. در شروع تبیین فلسفه تاریخ اسلامی برخی از مبانی آن را مرور می‌کنیم:

بینش انسانی یا فطری^۱

بینش انسانی تاریخ، در برابر بینش ابزاری است. این بینش به انسان و ارزش‌های انسانی، چه در فرد و چه در جامعه اصالت می‌دهد. بینش ابزاری، انسان را در آغاز پیدایش، ماده خامی می‌داند که کار و ابزار کار شکل متناسبی با توجه به نوع کار و شکل ابزار تولید به آن می‌دهد. انسان، ظرف خالی محضی است که از بیرون و تحت تأثیر عوامل اجتماعی پر می‌شود. به عبارت دیگر، انسان طبق این نظریه در آغاز پیدایش فاقد شخصیت است؛

۱. قیام و انقلاب مهدی (عج) از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۳۴-۳۵.

نه شخصیت بالفعل دارد و نه شخصیت بالقوه. با وجود این، هرچند انسان در آغاز پیدایش، شخصیت انسانی بالفعلی از نظر بینش انسانی و فطری نیافته، بذر سلسله بینش‌ها و سلسله گرایش‌هایی را در نهاد نهفته دارد.

انسان نه مانند ماده خام و یا ظرف و نواری خالی است که تنها خاصیتش پذیرندگی است، بلکه به نهالی می‌نماید که استعداد ویژه‌ای برای برگ و بار در او نهفته است. نیاز انسان به عوامل بیرون، نظیر نیاز ماده خام به عامل شکل دهنده نیست، بلکه نظیر نیاز نهال به خاک، آب، نور و حرارت است که به کمک آنها مقصد و راه و ثمره‌ای که بالقوه در او نهفته است، به فعلیت برساند. حرکت انسان به سوی کمالات انسانی‌اش از نوع حرکت دینامیکی است، نه از نوع حرکات مکانیکی. از این‌رو، که انسان باید «پرورش» داده شود، نه این‌که مانند یک ماده صنعتی «ساخته» گردد.

تنها با نگاه به این بینش، «خود» در انسان و خودیابی و از آن سوی، «مسخ» و «از خودبیگانگی» مفهوم و معنا می‌یابد.

بنابر این بینش، افراد انسان از نظر روان‌شناسی ترکیبی از سلسله‌های حیوانی و سلسله‌های عالی هم‌چون غریزه دینی، اخلاقی، حقیقت‌جویی و زیبایی هستند. این‌ها نیز از ارکان اولیه شخصیت انسانی و مابه‌الامتیاز انسان از دیگر حیوانات به شمار می‌روند؛ از نظر فلسفی نیز جامعه از جنبه رابطه‌اش با اجزاء و افراد، مرکب واقعی است و از لحاظ خصلت‌ها، ترکیبی از مجموع خصلت‌های عالی و دانی افراد به علاوه یک سلسله خصلت‌های دیگر است که در وجود باقی و مستمر جامعه (انسان‌الکل) استمرار دارد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

در خلایق می‌رود تا نفخ صور^۱
در برخی از رگ‌های پیکر اجتماع، آب شیرین و در برخی
دیگر، آب شور در جهیدن است و تا نفخ صور یعنی تا انسان بر
روی زمین هست، این جریان ادامه دارد و فنای افراد تأثیری در
آن نمی‌بخشد.

بنابر این دید، انسان جزء نیست؛ کلیتی است که تاریخ و جامعه
و وراثت و تربیت و جغرافیا، جزئی از او هستند؛ تولید با وجود
این بینش، تولید زیربنا و اصل حاکم نخواهد بود؛ رشته مؤثر است،
نه حاکم قاطع. انسان در این کلیت و در این ترکیب آزاد می‌شود و با
وجود این آزادی، در برابر حرکت نکردنش مسئول است.^۲

اما بنابر تلقی فطری، انسان موجودی دارای سرشت الهی است
که فطرتی حق جو و حق طلب دارد و بر خویشتن، از جبر طبیعت،
و محیط و سرشت و سرنوشت آزاد است. بنابر این تلقی از
انسان، ارزش‌های انسانی در انسان اصالت دارد، یعنی بالقوه به
صورت سلسله تقاضاهایی در سرشت او نهاده شده است. انسان
به موجب سرشت انسانی خود ارزش‌های متعالی انسانی را
خواهان است. به تعبیر دیگر، حق و حقیقت و عدالت و
حکومت‌های اخلاقی را می‌جوید. او به موجب نیروی عقل خود
طراح جامعه خود می‌تواند باشد و تسلیم سیر کورکورانه محیط
نگردد. انسان با اراده و نیروی انتخاب‌گری خود، طرح‌های
فکری‌اش را اجرا می‌کند. وحی، هادی و پشتیبان ارزش‌های
انسانی، او را یاری می‌دهد و راه‌نمایی می‌نماید.^۳

۱. طرائف الحکمه یا اندرزهای ممتاز، ترجمه ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. بررسی، ص ۷۱.

۳. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۵۲-۵۳.

بر همین اساس، ما عامل اصلی حرکت تاریخ را همانند تفکر ابزاری و ماتریالیسم تاریخی تحلیل نمی‌کنیم. «عامل اصلی حرکت تاریخ، فطرت تکامل‌جو و قناعت‌ناپذیر انسان است که به هر مرحله‌ای برسد، مرحله بالاتر را آرزو و جست‌وجو می‌کند. تضادها (آن هم نه به صورت دیالکتیکی) آهنگ حرکت را تندتر و سریع‌تر می‌کند.»^۱

ضرورت ملاحظه‌غایت در تحلیل تاریخ

بنابر دیدگاه برگزیده، تاریخ مانند همه پدیده‌ها و موجودات، مخلوق خالقیت و ربوبیت خداوند هستی است. از این‌رو، تمامی اوصاف مخلوقات، تاریخ را نیز فرا می‌گیرد. تاریخ به معنای وحدتی ترکیبی، در فرآیند شکل‌گیری همه پدیده‌ها از ابتدا تا انتهای هستی و با توجه به غایت هستی است.

در چنین صورتی محوریت خالقیت و ربوبیت الهی نه تنها بر تک‌تک اجزاء و عناصر شکل‌دهنده تاریخ نافذ است، بلکه کیفیت هم‌آهنگی و جهت‌گیری این اجزاء متناسب با غایت هستی را نیز دربر می‌گیرد. بنابر این، نخستین گام برای فهم تاریخ، توجه به غایت هستی است؛ غایتی که تناسب با اسماء الهی و هم‌آهنگی با مشیت تامه ربوبی دارد، انتهای همه پدیده‌ها را ترسیم می‌نماید، تکاملی بودن آن امری مسلم و متقن است و هیچ‌گونه تناقض، تعارض و تضادی نشانه بر عدم کمال غایت، در آن ملاحظه نمی‌شود. اساساً هرگونه تحلیلی درباره هر پدیده یا موضوعی، باید متناسب با غایت تعریف گردد و نقش غایت در تحلیل نقش، محوری و اساسی است. بیشتر انحراف‌های تحلیلی در فرآیند

۱. همان، ص ۴۶.

تاریخ، از انحراف در تحلیل غایت تاریخ برآمده‌اند. اگر غایت تاریخ را در مادیت منحصر بدانیم، تحلیل از برآیند تاریخ به طور قطع، مادی و در روابط صرف مادیت منحصر است. از سویی، اگر غایت را الهی و تکاملی فرض کنیم، صبغه تکامل در همه پدیده‌ها متناسب با منزلت زمانی و مکانی آنها جریان می‌یابد.

پیوند و تقوم خالقیت و ربوبیت

تقوم و پیوند خالقیت و ربوبیت هست که هستی شبی و مخلوق را به آینده‌اش مرتبط می‌سازد. در دیدگاه ما این دو بحث از هم جدایی نمی‌پذیرند؛ این‌گونه نیست که نخست خالقیتی باشد و سپس ربوبیتی، بلکه همواره ایجاد و سرپرستی، پیوسته با هم و متناسب با غایت شکل می‌گیرند. خالق، رب و مدبر نیز هست؛ چراکه خلقت امری پیوسته و دایم است و چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند و کنار بنشیند، بلکه خداوند هستی را به طور دایم فیض می‌بخشد و هر موجودی لحظه‌به‌لحظه از ذات پاک او هستی می‌گیرد. بنابر این، برنامه آفرینش و تدبیر عالم هستی، از جمله جریان تاریخ و هدایت آن به سمت کمال، هم‌چون آغاز خلقت، به دست خداست.

محوریت خالقیت و ربوبیت خداوند در تحلیل تاریخ

در نگاهی کلان می‌توان نگره‌های فلسفه تاریخی را به دو گروه کلی تقسیم نمود:

۱. نگره‌هایی که جریان حرکت تاریخ را بدون لحاظ حاکمیت اراده و مشیت خدای متعال تحلیل می‌کنند؛
۲. نگره‌هایی که جریان حرکت تاریخ را براساس حاکمیت اراده و مشیت خداوند متعال تحلیل و تفسیر می‌نمایند.

اندیشه‌های دینی، عالم را براساس و محور حاکمیت خداوند بر تمامی هستی، تفسیر می‌کنند و جهان آفرینش را ناشی از اراده و مشیت الهی می‌دانند و بر این باورند که آغاز و فرجام هستی و تاریخ، مسیر جریان تحقق اراده الهی است. از این‌رو، در نگاه دینی به ویژه تفکر اسلامی و شیعی، حرکت تاریخ براساس خالقیت و ربوبیت خداوند متعال تفسیر و تحلیل می‌شود. فلسفه تاریخ اسلامی نیز براساس اعتقاد به حاکمیت اراده و مشیت حق بر کل تاریخ بنا شده است. از منظر اسلامی، خداوند متعال هم خالق کل هستی از جمله انسان‌ها و روند تکامل تاریخی آنهاست و هم براساس ربوبیت خود، هستی و تکامل تاریخ بشری را سرپرستی و عهده‌داری می‌کند. چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱

پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است.

این آیه به خوبی به خالقیت و ربوبیت خداوند اشاره دارد؛ خداوندی که خالق و هادی هر موجودی است. پروردگار ما همان کسی است که لازمه آفرینش هر موجود را عنایت فرموده و سپس او را در تمامی مراحل هستی هدایت و رهبری کرده است. بنابراین، خلقت عالم و تاریخ، از خالقیت حضرت حق و تکامل آن، از ربوبیت الهی سرچشمه می‌گیرد.

شهید مطهری با اشاره به پندار غربیان از نظام هستی می‌گوید:

این هدف‌داری را [به یک شکل غلط بیان می‌کنند]، همین‌طور که در طبیعت نیز اغلب این فرنگی‌ها وقتی که می‌خواهند مسئله دلیل نظم را ذکر بکنند، در همین



شکل غلط ذکر می‌کنند. دلیل نظم را به گونه‌ای بیان می‌کنند که گویی خدا مثل یک صانع بشری است که دستی از بیرون می‌آید این ماده‌ها را پس و پیش می‌کند، مثل یک کوزه‌گر یا خیاط، در صورتی که معنایش این نیست؛ معنایش این است که در نظام عالم، در خود طبیعت، توجه به هدف و توجه به نظام هست که آن هم خودش یک حسابی دارد؛ چون به اصطلاح مسخر است، طبیعت «به خود واگذاشته» نیست، طبیعت «تسخیر شده» است و طبیعت تسخیر شده یعنی طبیعتی که دارد کار می‌کند، ولی تحت تسخیر یک نیروی دیگر دارد کار می‌کند، مثل آن‌جا که یک فردی با اراده خودش دارد کار می‌کند، ولی این فرد آن‌چنان مجذوب یک فرد دیگر هست که همیشه توجهش به اوست و براساس آنچه که او را مدل قرار داده کارش را انتخاب می‌کند.

توجیه تاریخ براساس دین، معنایش نفی قانون علت و معلول نیست. این نظریه، قانون علت و معلول یعنی اصل علت فاعلی را پذیرفته است. توجیه تاریخ بر اصل دین، یعنی علاوه بر علت فاعلی، علت غایی را هم پذیرفتن.

پس این که اگر ما تاریخ را براساس دین توجیه کنیم، پس تاریخ دیگر علم نیست؛ چون رابطه علت و معلول به هم می‌خورد، [درست نیست]. اینها [فرنگی‌ها] چیز دیگری پیش خودشان فکر کرده‌اند. نه، ما باید بگوییم گذشته از حادثی که از پشت سر، تاریخ را می‌رانند (یعنی گذشته‌ها، اینهایی که جلوتر واقع شده که بعد از آن را به وجود آورده) یک هدف و غایتی هم از پیش رو تاریخ را به سوی خود می‌کشد.^۱

تفسیر الهی تاریخ

تفسیر الهی تاریخ، نظریه‌ای علمی و بسیار دقیق است. علوم هرچه پیش رفته‌اند، تأیید کرده‌اند که انسان و جامعه در ارتباط با کل جهان، حالتی مجزا و منفرد ندارند. انسان و جامعه چه در جهت تکامل توأم با امور انسانی و معنوی که قرآن از آن به «صلاح و تقوا»^۱ «وَكُوْنُ أَهْلِ الْقُرَىٰ آمِنًا وَاتَّقُوا لِنَفْتَحَنَّ عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» یاد می‌کند، و چه در جهت خلاف آن، بی‌ارتباط با کل جهان نیست.

اگر بشر در جهت کمال و صلاح و تقوای خود و به تعبیر دیگر، در راه رضای حق و در راه قرب به حق گام بردارد، روشی هم‌آهنگ با جهان گزیده و اگر در جهت مخالف حرکت کند، مثل عضوی ناهم‌آهنگ در بدن خواهد شد که طبیعت کلی بدن، آن عضو را به ناچار حذف خواهد کرد و از بین خواهد برد.^۲

حرکت جوهری

صدرالدین شیرازی در مبحث حرکت جوهری به آیات قرآنی و از جمله به «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۳ اشاره کرده و آن را برای تأیید مقصود به کار گرفته است.^۴

کوتاه آن که بنا بر باور قدمای فلاسفه، حرکت تنها در مقوله‌های چهارگانه عرضیه امکان‌پذیر می‌نمود؛ مقوله‌های «این»، «کم»، «کیف» و «وضع».

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. نک: همان، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۳. سوره رحمن، آیه ۲۹.

۴. اسفار اربعه، سفر سوم، موقف دهم، فصل اول، ص ۵۸.



مثلاً ممکن است یک جسم از حیث مکانی تغییر جا و محل بیابد و یا بر کمیتش افزوده شود و رشد و نمو یابد، یا از نظر طعم و بو و رنگ، همانند میوه درختان تغییر و تحول پیدا کند و یا در محل و جای خود به دور خود همانند حرکت وضعی زمین بچرخد.

براساس اعتقاد قدما در هر حرکتی باید ذات متحرک ثابت باشد و عوارض آن دگرگون شود و در غیر این صورت، حرکت معنا و مفهومی نخواهد داشت. آنان معتقد بودند که هرگز در جوهر و ذات جسم، حرکت امکان‌پذیر نخواهد بود.

فلاسفه متأخر نظریه قدما را نپذیرفتند و به حرکت جوهری معتقد شدند. آنان گفتند که اساس حرکت در ذات و جوهر است و آثار آن در عوارض ظاهر می‌شود.

صدرای شیرازی، نخستین کسی بود که این عقیده را به گونه‌ای مستدل مطرح کرد. به عقیده وی، جهان ماده و تمامی ذرات هستی یک‌پارچه حرکت است. به عبارت دیگر، ماده اجسام، وجودی سیال است که ذاتش پیوسته در حال دگرگونی است و هر لحظه وجود تازه‌ای دارد که با قبلی فرق می‌کند، اما از آن‌جا که این دگرگونی‌ها با هم اتصال دارند، یک شیء به حساب می‌آیند. بر این اساس، ما هر لحظه وجود تازه‌ای هستیم، اما این وجودها همه متصل و مستمر بوده و صورت واحد و یکسانی دارند.

براساس حرکت جوهری، آفرینش تنها در آغاز دنیا نبوده، بلکه هر ساعت و هر لحظه آغازی است و پیوسته و دائماً آفریدگار هستی از نو می‌آفریند و تمامی پدیده‌ها پیوسته وابسته به او و مستفیض از ذات او هستند. «کلّ یوم هو فی شأن» را نیز به این معنا تفسیر کرده‌اند.

البته بعضی نیز در شأن نزولی آیه معتقدند که این آیه در برابر گفتار یهود نازل شد که معتقد بودند خداوند در روز «شنبه» همه کارها را تعطیل می‌کند و هیچ حکم و فرمانی نمی‌دهد.^۱ آن‌گاه قرآن در جواب آنان می‌گوید برنامه آفرینش و تدبیر الهی، لحظه‌ای تعطیل بردار نیست.

در زمینه تفسیر و تبیین تاریخ، سه نظریه وجود دارد که به بررسی و بیان کوتاهی دربارهٔ هریک می‌پردازیم:

۱. به رغم درستی قانون علیت، هرگونه تفسیر و فهم بر مبنای قانون علیت نادرست است؛ زیرا هیچ‌گونه ضرورت و علیتی در تاریخ وجود ندارد. اراده و اختیار انسان جایی برای علیت و ضرورت در عرصه تاریخ نمی‌گذارد و تاریخ را رقم می‌زند و به پیش می‌برد.

۲. همه چیز معلول و تحت سیطرهٔ قانون علیت است؛ مسائل تاریخ نیز مانند مسائل فیزیکی و مکانیکی، تابع و معلول قانون علیت هستند.

۳. تاریخ شالوده‌ای از اختیار انسان و قانون علیت است و فهم مسائل تاریخ از دریچهٔ این دو قانون با هم امکان می‌پذیرد.^۲

البته بنا بر گرایش سوم، باز هم جای مشیت خداوندی خالی است؛ زیرا مشیت خداوند را در شکل‌گیری تاریخ بی‌تأثیر می‌پندارند و خداوند را فقط آفرینندهٔ این جهان و قواعد و قوانین موجود در آن می‌خوانند، مانند یهودیان که معتقد بودند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾^۳

۱. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۲۰۲.

۲. فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۱۶.

۳. سوره مائده، آیه ۶۴.



و جهودان گفتند: دست خدا بسته است.

گفتنی است، این سه نظریه و گرایش مکتب‌های مادی، گذشته از اعتقاد آنان به خدا مطرح شد.^۱

قرآن کریم جریان تاریخ را براساس سه رکن ممکن می‌داند: قانون علیت، اراده انسان و مشیت خداوند.^۲

قرآن کریم، نخستین کتابی است که این‌گونه به تفسیر و تعریف تاریخ، جامعه و تمدن می‌پردازد.

شاید بتوان گفت که در میان علمای اسلامی نیز عبدالرحمان بن خلدون، مورخ و متفکر معروف تونس، نخستین کسی است که قوانین و سنت‌های حاکم بر جامعه را به صورتی دقیق و علمی توانسته بیان کند.^۳

۱. فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۲۳.

۲. همان، ص ۲۳-۲۴.

۳. همان، ص ۲۴.

فصل دوم: عوامل حرکت تاریخ در بینش اسلامی

از دیدگاه اسلام، خالق باتدبیر هستی جهان را براساس سنن و قوانین حکیمانه‌ای تدبیر می‌کند که همین عوامل حرکت تاریخی بشر را در پی دارند. بنابراین دین نه جهان را سامانی خودتدبیر می‌داند و نه آن را خالی از هرگونه تدبیری می‌انگارد. هم‌چنین دین بشر را ناتوان‌تر از تدبیر خودبنیاد بشری می‌داند. بلکه هرگونه حرکت بشری را در جریان تدبیر الهی تفسیر و تحلیل می‌کند. در این قسمت از کتاب به بررسی عوامل حرکت تاریخ از دیدگاه دین خواهیم پرداخت:

قانون علیت در تاریخ؛ سنتی الهی

قانون علیت در جهان هستی تخلف‌ناپذیر است و بنابر آن، به وجود آمدن نتیجه در هنگام وجود شرایط، حتمی و ضروری است. با تکرار شرایط، نتیجه نیز باید بدون هیچ تغییری تکرار شود؛ به طور طبیعی، قانون علیت با سه رکن ضرورت، عمومیت

و همانندی، در زمینه تاریخ نیز باید جریان داشته باشد و نقض و یا رد نپذیرد.

پس همه وقایع اجتماعی و تاریخی، در ضمن نظارت دقیق این قانون جریان دارند و به وقوع می‌پیوندند. این قانون، پوچ بودن تصور بعضی از گرایش‌های تاریخی درباره وقوع پیوستن خودبه‌خودی و بدون دلیل وقایع اجتماعی را روشن می‌نماید. بنابر این، هیچ‌گاه زمان حال را جدای از زمان گذشته نمی‌توان تصور کرد؛ هر جزئی از تاریخ در امتداد زمان، با جزء پیشین خود ارتباطی قوی و دقیق دارد، یعنی معلول جزء پیشین و علت جزء آتی است. البته هر مقطع زمانی تأثیرات ویژه‌ای در تمدن دارد؛ مانند حلقه‌های زنجیر که به هم متصلند و سازنده مسیر زنجیرند، شرایط و تأثیرات نیز می‌توانند جهت ادامه زنجیر را مشخص نمایند، نه آنها را از هم جدا کنند.

برای بررسی بیشتر این تأثیرات، یک مقطع زمانی فرض می‌کنیم که دو نوع تأثیر می‌تواند داشته باشد:

۱. تأثیرات سطحی بین اجزای همین تمدن در یک مقطع زمانی، مثل تأثیر مدرسه در خانواده و فرد در جامعه که این تأثیرات در سازندگی و شکل‌دهی همین تمدن و فرهنگ نقش دارد.

۲. تأثیرات عمقی که در حقیقت، معلول و نتیجه سلسله عوامل و تأثیرات افقی هستند. این دسته از تأثیرات در طول تاریخ شکل می‌پذیرند و تا مدت‌ها بر مقطع‌های درونی این تمدن، تأثیر می‌گذارند. آنچه در این بین شکل می‌پذیرد، همان تاریخ است. پس هیچ‌بازه زمانی و یا مقطع تمدنی، بدون توجه به تأثیرات مؤثر در آن تصور نمی‌شود. به طور خلاصه، قرآن

کریم، تمدن را تابع سلسله قوانین و قواعد می‌داند که آن را سنت‌های خداوندی می‌نامد و می‌فرماید که سنت‌های خداوندی تغییرناپذیرند.^۱

آزادی اراده انسان

تاریخ از قانون علیت تخلف نمی‌کند، اما انسان با اختیار و اراده‌اش سیر تاریخ را بدون نقض قانون علیت می‌تواند تغییر دهد. برای نمونه، حرکت هواپیما در آسمان و کشتی در دریا، به دلیل سلسله قوانین مکانیکی، فیزیکی و علیتی است. از سویی دیگر، مسیر حرکت هواپیما و کشتی به دست خلبان و ناخداست. آیا این معنای قانون علیت را نقض می‌کند؟ خیر! بلکه انسان با در دست گرفتن هواپیما یا کشتی، مسیر آن را مشخص و آن را هدایت می‌کند. از این‌رو، انسان با در دست داشتن سررشته‌های تاریخ، بدون مخالفت با قانون علیت، سیر تاریخ را می‌تواند تغییر دهد.^۲

انسان با اختیار و اراده خویش می‌تواند تاریخ را رقم بزند و مسیر آن را به دل‌خواه عوض کند، ولی تنها در محدوده قانون علیت. برای مثال، انسان کاملاً آزاد است که از سم استفاده کند، اما نتیجه هر انتخاب را نمی‌تواند تغییر دهد. به عبارت دیگر، ابتدای هر امری به دست انسان و با اختیار اوست، ولی طبق قانون علیت با خوردن سم می‌میرد و اگر نخورد، سالم می‌ماند.

در روایتی آمده است که روزی حضرت علی علیه السلام در کنار دیواری کج نشسته بود و ناگهان از آن‌جا برخاست و جایی دیگر

۱. همان، ص ۲۴-۲۵.

۲. همان، ص ۳۶-۳۷.

نشست. شخصی پرسید: «آیا از قضای خداوند فرار می‌کنید؟»
 حضرت جواب دادند: «از قضای خداوند به قدر او فرار می‌کنم.»^۱
 منظور حضرت این است که از قضایی به قضای دیگر فرار
 می‌کند. نتیجه هر دو حتمی است، ولی انسان در انتخاب هر کدام
 آزادی دارد. او کنار هر دیوار که خواست می‌تواند بنشیند، اما
 نتیجه حتمی و تغییرناپذیر آن، پیش‌آمدی ناگوار و خطرناک است.
 این بیان با اختیار انسان مخالف نیست و قانون علیت را نقض
 نمی‌کند. در قرآن کریم آیات بسیاری در بیان این موضوع آمده که
 می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد:^۲

الف) آیات بیان‌کننده آزادی اراده انسان

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛^۳

ما راه را به او بنمودیم، یا سپاس‌گزار باشد و یا ناسپاس.

﴿بَشِّرَا اسْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ﴾؛^۴

خود را به چیزی پست فروختند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛^۵

خدا به مردم هیچ ستم نکند، بلکه مردم بر خود ستم
 می‌کنند.

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى
 فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
 بِوَكِيلٍ﴾؛^۱

۱. «فقال أفر من قضاء الله إلى قدر الله.» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۹۷ و ۱۱۴)

۲. فلسفه تاریخ، ج ۱، ص ۳۷ - ۳۸.

۳. سوره انسان، آیه ۳.

۴. سوره بقره، آیه ۹۰.

۵. سوره یونس، آیه ۴۴.

بگو ای مردم اینک شما را حق از سوی پروردگارتان آمد، پس هرکه راه یابد، جز این نیست که به سود خویشتن راه می‌یابد و هرکه گمراه شود، همانا به زیان خویش گمراه می‌شود.

ب) آیات توضیح‌دهنده نتایج حتمی اختیار انسان

این آیات بیان می‌دارند که اساس و ریشه تاریخ به دست انسان است. او هر راهی را که بخواهد، می‌تواند انتخاب کند، اما نتایج آن پس از انتخاب طبق قانون علیت، حتمی است و چاره‌ای از آنها نیست:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيئَةً﴾^۲

و هرکس در گرو کاری است که کرده. [هر فردی در گرو اعمالش است و او را از عواقب آن خلاصی نیست.]

﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا﴾^۳

و مردم آن آبادی‌ها و شهرها را چون ستم کردند، هلاک کردیم و برای هلاکتشان وعده‌گاهی نهادیم.

﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۴

آنها گروهی بودند که درگذشتند، ایشان راست آن‌چه کردند و شما راست آن‌چه کرده باشید و شما را از آن‌چه می‌کردند نپرسند.^۱

۱. سوره یونس، آیه ۱۰۸.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. سوره کهف، آیه ۵۹.

۴. سوره بقره، آیه ۱۳۴.

بنابر دو دسته آیات گذشته، امر بین‌الامرین یا همان نظریه معروف اهل‌بیت علیهم‌السلام در بیان اراده و اختیار انسان به دست می‌آید، شاید بتوان گفت که دو آیه ذیل نیز به همین موضوع اشاره دارند:

﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲

این [کفر] از آن اوست که خدا هرگز بر آن نبوده است که نعمتی را که بر مردم ارزانی داشته دگرگون کند، تا آن‌که آنها آن‌چه را در خودشان است دگرگون سازند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۳
 همانا خداوند آن‌چه را گروهی دارند، دگرگون نکند تا آن‌گاه که آن‌چه را در خودشان است دگرگون کنند.

این آیات به دو تغییر اشارت دارند: تغییراتی که انسان برای خودش ایجاد می‌کند و تغییراتی که خداوند برای انسان ایجاد می‌کند. نوع دوم تغییرات، طبق سنت‌ها و قوانین حتمی الهی جریان پیدا می‌کند و قرآن کریم با بیان توحیدی خویش آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهد. البته تغییرات نوع دوم، تابع تغییرات دسته اول است، یعنی بنابر قوانین و سنت‌های الهی خداوند به نسبت هرگونه تغییری که انسان در زندگی خویش ایجاد کند، تغییراتی در زندگی وی ایجاد خواهد کرد. انسان در انتخاب راه خویش کاملاً آزاد است، ولی پی‌آمدهای آن در اختیار وی نیست.^۴

۱. فلسفه تاریخ، ص ۴۲.

۲. سوره انفال، آیه ۵۳.

۳. سوره رعد، آیه ۱۱.

۴. فلسفه تاریخ، ص ۴۳-۴۴.



مشیت خداوند

لطف و نظر خداوند متعال، سومین عامل حرکت گردونه تاریخ است. اگر حرکت تاریخ تنها بر دو محور یاد شده استوار بود، تاریخ و جهان باید تاکنون بارها محو و نابود می شد.

پشتیبانی خداوند فراتر از سنت‌های الهی است که بحث از آنها گذشت. اگر با دیده دقت به ماورای تاریخ و تمدن بشر بنگریم، بدون شک درمی یابیم که به راستی، این دو نمی توانند فقط بر دو پایه اراده انسان و سنت‌های الهی استوار مانده باشند، بلکه مطمئناً در این میان دستی نیز از ورای پرده در کار بوده و بارها آنها را از خطر حتمی نجات داده است؛ خطرهایی مثل جنگ‌ها و شورش‌های افرادی چون چنگیزخان، هلاکوخان و هیتلر که هر یک به تنهایی می توانست تا سرحد فروپاشی تمدن‌ها به پیش برود و یا صدها مثال دیگر که برای اثبات وجود این عامل کافی و قابل استناد است.

گفتنی است که این عامل پرارزش، کمتر در مطالعات و بحث‌های تاریخی مطرح شده و همواره از دید متفکران و علمای این رشته به دور مانده است.

حق و باطل در قلمرو جامعه و تاریخ

در قلمرو جامعه و تاریخ پرسش از چگونگی خلقت بشر است. آیا بشر حق جو، عدالت خواه و ارزش خواه است یا شریر، مفسد، خونریز و ظالم؟ آیا انسان‌ها که برخی شان پیرو حق و برخی شان پیرو باطلند، با هم در ستیزند؟

در این جا چند نظریه وجود دارد:

الف) انسان به حسب جنس، موجودی شریر، بدخواه و ظالم است که جز قتل، غارت، دزدی، حيله و دروغ از او سر نمی زند؛

طبیعت او شرارت، فساد، استثمار و ظلم است. خیر و ارزش‌های انسانی در تاریخ بشر نیز اموری جبری برآمده از طبیعت به شمار می‌روند. دولت‌های ضعیف با دولت‌های قوی، پیمان صلح و دوستی می‌بندند تا از شرّ آنان در امان بمانند و اگر روزی دشمن مشترک از بین رفت بین خودشان جنگ در می‌گیرد.

بسیاری از فیلسوفان ماتریالیست دنیای قدیم و شمار کمتری از ماتریالیست‌های دنیای جدید چنین نظریه‌ای دارند و با بدبینی کامل به طبیعت بشر می‌نگرند. اینان بشر را اصلاح‌شدنی نمی‌دانند و به تز اصلاحی معتقد نیستند و ارائه تز اصلاحی از نظر آنان معنا ندارد و مثل این است که کسی برای عقرب قانون وضع کند تا خوب شود و کسی را نگزد، حال آن‌که:

نیش عقرب نه از راه کین است

اقتضای طبیعتش این است

ب) نظریه دیگر بر عکس نظریه قبل است. بنابر این نظریه، طبیعت و سرشت بشر بر خیر و حق است و به درستی و راستی می‌گراید. انحراف بشر علت خارجی دارد، از بیرون به بشر تحمیل می‌شود و جامعه انسان را فاسد می‌کند. ژان ژاک روسو چنین عقیده‌ای دارد. امیل در کتاب معروف روسو، می‌خواهد نشان دهد که انسان طبیعی و خارج از جامعه، موجودی سالم، درست و پاک است و همه نادرستی‌ها، فسادها و ناپاکی‌ها از جامعه به او تحمیل می‌شود. لذا روسو به اجتماع و زندگی اجتماعی بدبین است و تز اصلاحی او این است که بشر باید تا حد ممکن به طبیعت برگردد. روسو به تمدن جدید خوش‌بین نیست؛ چون معتقد است که تمدن جدید انسان را از طبیعت دور می‌کند.

ج) برخی از انسان‌ها در صحنه جامعه، پیرو حق و عده‌ای به دنبال باطل هستند. فرشته، بر خیر الهام و شیطان به شر وسوسه می‌کند.

پس انسان‌ها دو گونه می‌شوند: عده‌ای که به راه حق و خیر و راه ایمان و انبیا می‌روند و بعضی دیگر که راه شیطان را می‌پیمایند و به دعوت انبیا کفر و نفاق می‌ورزند. در نتیجه، جامعه آمیزه‌ای از خیر و شر و حق و باطل است؛ چون انسان از خیر و شر برآمده است. این درگیری و نزاع حق و باطل، همیشه در صحنه وجود فرد و در صحنه اجتماع حکم فرماست.^۱

د) نظریه دیگر، ماتریالیسم تاریخی است. مارکسیسم مکتبی مادی در قرن نوزدهم با ادعای خوش‌بینی به تاریخ آینده و جامعه به شمار می‌رود.

هگل منطق و فلسفه‌ای بنیاد نهاد که اساس آن، اعتقاد به تکامل و رشد و توسعه بود. هگل مادی نبود، اما مارکس با استفاده از منطق دیالکتیک او بینش مادی خود ماتریالیسم دیالکتیک را بنا نهاد. او هویت تاریخ را هم مادی (ماتریالیسم تاریخی) معرفی کرد. فلسفه تاریخ مارکس بر چند اصل مبتنی است:

۱. نفی فطرت و غریزه: انسان در ذات خود خوب و بد نیست. مارکسیسم در انسان‌شناسی‌اش فطرت و غریزه برای انسان نمی‌شناسد و هرگونه ذات و سرشت درونی را نفی می‌کند؛ چون قبلاً در جامعه‌شناسی قرن نوزدهم مطرح شده بود که جامعه‌شناسی بر روان‌شناسی انسان تقدم دارد؛ چیزهایی که می‌پنداریم برای انسان غریزی و فطری است، در واقع جامعه به او عطا کرده و اصولاً هرچه انسان دارد جامعه به او داده است. انسان

۱. همان، ص ۱۹.

مثل ماده خامی است که تحویل کارخانه می‌دهند و خودش هیچ اقتضایی ندارد. آن‌گاه کارخانه آن را به هر شکلی در می‌آورد و یا آن‌که مثل نوار خالی ضبط صوتی است که هر چه بگویند همان را تحویل می‌دهد.^۱

۲. اصالت اقتصاد: از نظر جامعه‌شناسی مارکسیسم، سازمان‌ها و بنیادهای جامعه همه در یک سطح نیستند؛ جامعه مانند ساختمانی است که یک پایه و زیربنا دارد و دیگر قسمت‌های آن، بر آن پایه بنا می‌شوند و تابع آن هستند.

پایه و زیربنای جامعه، اقتصاد است و تغییر اوضاع و احوال اقتصادی باعث تغییر نهادهای اجتماعی می‌شود و تغییر عوامل اجتماعی باعث تغییر رفتار انسان‌ها می‌گردد.

پس انسان از جامعه شکل می‌گیرد و جامعه از اقتصاد. اقتصاد نیز ساخته روابط تولید و در نهایت تولید است. برای شناخت انسان‌ها در طول تاریخ، باید وضع اقتصادی و ابزار تولید اجتماعی آنان را شناخت. خوبی و بدی انسان تابع وضع خاص ابزار تولید است.^۲

بر این اساس، مارکسیسم برای تاریخ جوامع سیر واحدی را بیان می‌کند که همه جوامع باید آنها را طی کنند: اشتراک اولیه، برده‌داری، فئودالیسم یا ارباب رعیتی، بورژوازی و سرمایه‌داری و سوسیالیسم و کمونیسم.^۳

بنابر این، با رشد ابزار تولید، مالکیت خصوصی به وجود می‌آید و با خصوصی شدن مالکیت، استثمار و ظلم پدیدار

۱. همان، ص ۲۰-۲۱.

۲. همان، ص ۲۱.

۳. همان، ص ۲۲.



می‌گردد. زیربنای اقتصادی خراب، بشر را یا استثمارگر و یا استثمار شده می‌کند. به تعبیر مارکس، این هر دو به نحوی از خود بیگانه می‌شوند و از انسانی خود خارج می‌گردند؛ چون اساس انسانیت «ما» و مالکیت عمومی و اشتراکی بوده، با آمدن مالکیت خصوصی، «ما» به «من»ها تبدیل می‌شود که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و به فساد و شرارت و ظلم و تباهی می‌پردازند.^۱

همه چیز در دوره اشتراکی خیر، صلاح، برادری و عدالت است؛ چون ثروتی وجود ندارد. با پیدایی مالکیت، همه چیز ظلم، فساد و نابرابری گردید.^۲

شر، فساد و باطل از ابزار تولید است و به گونه جبری پدید می‌آیند و آن‌گاه که دوباره ابزار تولید رشد کند و مالکیت خصوصی از میان برود و مالکیت، اشتراکی و عمومی گردد، انسان‌ها به گونه جبری خوب می‌شوند، این بینش، انسان را محکوم به جبر تاریخ می‌داند و ابزار را بر انسان پیش می‌انگارد.^۳

اسلام و قرآن برخلاف مارکسیسم، جریان هستی را براساس حق بیان می‌کند و حق را اصیل معرفی می‌نماید و در مقابل، هرچند باطل را نفی نمی‌کند، آن را اصیل نمی‌داند. از این رو، قرآن به تاریخ خوش‌بین است و به انسان اصالت می‌دهد. قرآن انسان را فقط یک ابزار نمی‌داند و او را در مسیر جبری کور نمی‌انگارد؛ چون ایمان را دارای اصالت می‌داند. اسلام، انسان را دارای گرایش ذاتی به صداقت، امانت و عدالت یاد می‌کند. به تعبیر قرآن، انسان حنیف و حق‌گراست، یعنی میل به کمال، خیر و حق

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان.

بالفطره در او وجود دارد و با وجود این، از آزادی و اختیار برخوردار است و لذا امکان دارد که از مسیر خود منحرف شود و حق کشی کند، ظلم نماید و دروغ بگوید. قرآن این واقعیات را به صورت جریان‌هایی موقت می‌پذیرد.^۱

پس باطل در این بینش، امری نسبی و تبعی و به منزله نمود و امری طفیلی مطرح می‌شود. ظلم از کجا پیدا می‌شود؟ انسان حسّ ملکوتی و خدایی خود را به جای آن‌که در مسیر خدایی به کار برد، در مسیر غیرخدایی و شیطانی به کار می‌بندد.^۲

بطلان و شر از گونه‌ای تغییر مسیر پیدا می‌شود که لازمه مرتبه وجودی انسان یعنی مختار و آزاد بودن انسان است. حق اصیل، و باطل غیراصیل است و همیشه بین امر اصیل و غیراصیل اختلاف و جنگ وجود دارد، ولی این‌طور نیست که حق همیشه مغلوب و باطل همیشه غالب باشد. آن چیز که استمرار دارد و زندگی و تمدن را ادامه می‌دهد حق است و باطل نمایشی می‌نماید که جرقه‌ای می‌زند و بعد خاموش می‌شود و از بین می‌رود.^۳

بین جامعه بیمار و جامعه‌ای که شر در آن غالب شده، فرق است. جامعه مثل یک فرد است. حکیمان حالتی را که حیات بدن در آن برقرار می‌ماند، بین دو حد و به تعبیری مزاج نوسان می‌دانند. برای نمونه، فشار خون انسان بین دو حد باید باشد و از یک حد کمتر و از یک حد بیشتر می‌میرد و باید حد تعادل باشد.

جامعه نیز چنین است. اگر حق و حقیقت در جامعه از یک حد کمتر باشد، آن جامعه می‌میرد و اگر جامعه‌ای باقی باشد، معلوم

۱. همان، ص ۳۵.

۲. همان.

۳. همان.



می‌شود که در میان دو حدّ باطل افراط و تفریط نوسان دارد. حالا اگر در آن حدّ معتدل باشد، جامعه‌ای مترقی است و در مقابل، امکان دارد که در مرز ازهم‌گسیختگی باشد. از آن سو، جامعه‌هایی که قرآن آنها را هلاک شده می‌خواند، جامعه‌هایی هستند که باطل بر آنها غلبه کرده است.^۱

پس مریض بودن جامعه غیر از غلبه داشتن باطل بر جامعه است. جنگ میان حق و باطل همیشه وجود دارد. انسان می‌بیند باطل به طور موقت می‌آید و روی حق را می‌پوشاند، ولی نیرو ندارد که همیشه باقی بماند و عاقبت کنار می‌رود.

باطل وجود تبعی، طفیلی و موقت دارد؛ آن‌چه استمرار دارد، حق است. هر وقت جامعه‌ای در مجموع به باطل گراید، محکوم به فنا شده است. باطل، مردنی و محکوم به مرگ است و از درون خود می‌میرد.

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^۲

خداوند از آسمان آبی نازل کرد و از هر دره و رودخانه به اندازه هریک سیلابی جریان یافت و سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد. بعضی چیزها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می‌گدازند نیز کفی مانند آن دارد. خدا حق و باطل را چنین مثل می‌زند، و اما کف به کنار افتاده نابود می‌شود، ولی چیزی که به مردم

۱. همان، ص ۳۶-۳۷.

۲. سوره رعد، آیه ۱۷.

سود می‌دهد، در زمین می‌ماند. خدا مثل‌ها را چنین می‌زند.

غلبه ظاهری باطل و پیروزی نهایی حق

باطل از دید سطحی و حسی نه دید تحلیلی و تعقلی، حرکت و جولان دارد. قرآن می‌گوید گستره دیدتان را بگسترانید و در شناخت جامعه به ظاهر حکم نکنید. برای بررسی تاریخ صد سال پیش، نباید به سراغ ناصرالدین شاه و عشق‌بازی‌ها و عیاشی‌ها و ظلم‌های او رفت. شناخت وی سمبل شناخت همه مردم نخواهد بود. ناصرالدین شاه آینه تمام‌نمای مردم آن زمان نیست، بلکه مردم با حرکت روحانیان و فتوای میرزای شیرازی، نهضت تنباکو را به راه انداختند.

قرآن می‌فرماید که اگر همه مردم شریر، فاسد، ظالم و دروغ‌گو بودند، جامعه‌شان را هلاک می‌کردیم. چنین جامعه‌ای محال است وجود داشته باشد؛ اصلاً دوام‌پذیر نیست و فوری هلاک می‌شود. چرا قرآن هلاک اقوام گذشته را به یاد می‌آورد و می‌فرماید قبل از شما اقوامی بودند که وقتی اکثر مردمانشان بد شدند، ریشه‌شان را کندید؟ پس اگر جامعه دوام دارد، بدان دلیل است که اکثر مردم فاسد نیستند، بلکه اقلیتی فاسدند که آنها نیز کف‌های روی آیند.

باطل، موقتی، جولانی و نمودی است و زود از بین می‌رود. احادیثی که حکم ضرب‌المثل را پیدا کرده‌اند، می‌گویند:

لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَلِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ^۱

حق دولتی باقی دارد، اما باطل جولانی بیش نخواهد داشت.

۱. تحریر المواعظ العددیة، ص ۱۰۶.



للباطل جولة ثم يضمحل؛^۱

باطل را جولانی است و آن‌گاه مضمحل و نابود می‌شود.

ولی حق جریان و ادامه دارد.^۲

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾^۳

آسمان‌ها و زمین و هرچه را میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم.

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَاتَّخَذْنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾^۴

اگر بازی‌گر بودیم و می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم، آن را نزد خویش می‌گرفتیم.

﴿بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۵

بلکه حق را به روی باطل می‌کوبیم تا درهمش بشکند و یک‌باره نابود شود. وای بر شما از این وصف که می‌کنید!

وقتی خلقت عالم به منظور لعب نبود، قهراً هدف و غایتی دارد؛ همان معاد که مستلزم نبوت است و لوازم آن، تعذیب بعضی از ظالمان یاغی و اسراف‌گر به شمار می‌رود، هم‌چنان‌که تعذیب ظالمان، مستلزم احیای حق است که جمله ﴿بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ بدان اشاره می‌کند.^۶

۱. شرح آقا جمال‌الدین خوانساری بر غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۵.

۲. حق و باطل، ص ۴۹-۶۳، با اقتباس و تلخیص.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۷.

۵. سوره انبیاء، آیه ۱۸.

۶. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

کلمه «قذف» به معنای دور انداختن است و کلمه «دمغ»، چنان که در مجمع البیان آمده، به معنای شکافتن فرق سر تا مغز سر است. وقتی گفته می شود: «فلان دمغه فیدمغه»، معنایش این است که فلانی فرق فلان شخص را آن چنان شکافت که مغزش هویدا گشت.^۱

اگر کلمه «زهوق» در نفس به کار رود و گفته شود: «زهوق النفس»، به معنای هلاک شدن است. برای نمونه، گفته می شود: «زهوق الشيء»، یعنی فلان چیز هلاک شد. کلمه «حق» در مقابل باطل است و این دو مفهوم متقابلند و حق به معنای ثابت العین است. اما باطل یعنی چیزی که عین ثابتی ندارد، ولی خود را به شکل حق جلوه می دهد تا مردم آن را حق بپندارند. با وجود این، وقتی باطل در برابر حق قرار بگیرد، مردم باطل بودنش را می فهمند و از بین می رود، مانند آبی که خود یکی از حقایق است و سرابی که آب نیست خود را آب می نماید و بیننده آن را آب می پندارد، ولی وقتی تشنه نزدیکش می شود، آبی نمی بیند.

خدای سبحان در کلام خود مثال های بسیاری برای حق و باطل زده است؛ اعتقادات برابر با واقع را حق و خلاف آن را باطل، زندگی آخرت را حق و زندگی پرزرق و برق دنیا را که انسان ها به طلب آن می دوند، باطل دانسته و هم چنین ذات متعالی خود را حق و سایر اسباب فریب دهنده انسان ها را باطل خوانده است. آنچه خداوند از میان این دو، بدان استناد می کند و به آن اصالت می دهد، حق است، نه باطل، هم چنان که فرمود:

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۲

۱. همان، ج ۷، ص ۴۱.

۲. «حق از ناحیه پروردگارت است.» (سوره آل عمران، آیه ۶۰)



و نیز فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾^۱

خداوند هرگز باطل را از آن جهت که باطل است، به خود نسبت نمی‌دهد، بلکه آن را لازمهٔ نقص بعضی از موجودات، در قیاس با موجودی کامل‌تر معرفی می‌کند. برای نمونه، عقاید باطل از لوازم نقص ادراک هستند، و هر امر باطلی از لوازم آن ادراک ناقص در قیاس با ادراک کامل‌تر از آن است. خداوند هر جا باطل را به خود نسبت داده، آن را به اذن خود منسوب کرده است. برای نمونه، اگر خداوند زمینی را شوره‌زار و شفاف خلق کرده تا بیننده آن را از دور آب پندارد، همین خلق کردن اذن او به بیننده است تا با دیدن آن به خیال آب افتد. این‌گونه سراب، تحقیقی خیالی و باطل می‌یابد.

بنابر این، همواره شائبه‌ای از بطلان همه‌چیز در عالم وجود را فرا می‌گیرد، مگر وجود خدای سبحان را که حق محض است و به هیچ بطلانی آمیخته نیست؛ بطلان در خداوند راه ندارد، چنان‌که فرمود: ﴿أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۲.

عالم خلقت به رغم نظم موجود، آمیخته‌ای از حق و باطل است، چنان‌که خدای تعالی امر خلقت را چنین مثل زده:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ
زَبْدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ

۱. «ما آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است را باطل نیافریدیم.» (سوره ص، آیه ۲۷)

۲. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

۳. «به درستی که خدا همان حق است.» (سوره نور، آیه ۲۵)

زَيْدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ
جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ^{۱ و ۲}

سنت خدای تعالی بر مهلت دادن به باطل است تا آن که روزی با حق رودررو گردد و با آن درافتد تا به خیال خود، آن را از میان بردارد و جای آن را بگیرد، ولی خدا به دست حق خود، آن را نابود می‌کند.

پس هیچ وقت اعتقاد به حق در زمین ریشه‌کن نمی‌شود، هر چند حاملان آن در بعض ادوار در اقلیت قرار گیرند و یا ضعیف شوند. هم‌چنین کمال حق هرگز از اصل نابود نمی‌شود، هر چند گاهی اضرار آن زیاد گردند. نصرت الهی نیز هرگز از رسولان خدا جدا نمی‌شود، هر چند گاهی به اصطلاح، کارد به استخوانشان رسد، آن‌چنان که مایوس شوند و خیال کنند که تکذیب شده‌اند.

همین معنا از آیه «بَلْ تُقَدِّفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» برمی‌آید؛ چون این جمله از جمله قبلی اعراض و اضراب دارد که می‌فرماید: «خداوند عالم را به لعب نیافریده» و یا از جمله: «لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا» که می‌فهماند خلقت عالم از اتخاذ لهو ناشی نیست. فرمود: «نقذف»؛ زیرا استمرار را می‌رساند و به سنت جاری و همیشگی خدا بر افتادن حق به چنگ باطل دلالت دارد. فرموده «نقذف ... فیدمغه» بر غلبه همیشگی حق دلالت دارد. فرموده: «فإذا هو زاهق» نیز بر این معنا دلالت دارد که درگیری حق با باطل ناگهانی صورت می‌گیرد و وقتی که دیگر کسی به غلبه حق امید نمی‌برد، باطل فرار می‌کند. چون آیه شریف مطلق است، حق و باطل در عقاید یا در سیره و سنت و یا در خلقت را

۱. سوره رعد، آیه ۱۷.

۲. همان، ص ۳۶۹.

نمی‌توان مقصود دانست، بلکه همه را شامل می‌شود، یعنی ما عالم را برای بازی خلق نکردیم و نخواستیم سرگرمی برای خود تهیه کنیم، بلکه سنت همیشگی ما این بوده که باطل را با حق چنان بزنیم که هلاک گردد و ناگهان مردم ببینند که دارد از بین می‌رود؛ چه آن باطل، حجتی یا عقیده‌ای باشد که حجت و عقیده حق آنها را نابود می‌کند، چه عمل و سنتی باشد که عمل و سنت حق آنها را از بین می‌برد - بر قرای ظالم گذشته نیز چنین گذشت و عذاب استیصال، آن اعمال و سنت‌ها را از بین برد - و چه باطل چیز دیگری باشد.^۱

این آیه قدرت حق و ناچیزی و ناتوانی باطل را بیان می‌کند. باطل ممکن است غلبه ظاهری و موقت داشته باشد، اما حق یک‌باره از کمین بیرون می‌آید و آن را نابود می‌کند. با نگاه به آن که «قذف» یعنی پرتاب کردن و «دماغ» یعنی جای گاه مغز، می‌توان مثالی چنین زد که گلوله‌ای از حق می‌سازیم و آن را به شدت به باطل پرتاب می‌کنیم تا مغزش را به اصطلاح خرد کند. از این‌رو، باطل را چیزی از بین رفتنی و زاهد خواهد یافت.

باطل، مدتی حق را می‌پوشاند، اما سپس با باطل کوبنده و بنیان‌کن خواهد جنگید. خداوند چنین مهمی را به وسیله خود بشر انجام می‌دهد. ناگهان حق هم‌چون طوفانی، باطل را خرد و خمیر می‌کند و به دور می‌افکند.

قرآن در جنگ حق و باطل بسیار خوش‌بینانه می‌فرماید این نمود باطل و فراگیری باطل آنها را مأیوس نکند؛ زیرا سرانجام حق پیروز است و حق همیشه پیروز بوده است.

۱. همان، ص ۳۶۹-۳۷۰.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد.

حق و باطل در طول تاریخ همواره با یک‌دیگر جنگیده‌اند، ولی قرآن وعده پیروزی حق را بر باطل آن‌چنان بیان می‌کند که هیچ نشانه‌ای از باطل باقی نماند و این را سرنوشت نهایی تاریخ می‌داند. لذا به ایمان و استقامت و غصه نخوردن سفارش می‌کند: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾^۲ و یادآوری می‌فرماید که برتری از شماست، از کمی افراد خود و فراوانی آنان بیم نداشته باشید، از مال فراوانشان نترسید که آنان ثروت‌های دنیا را انباشته‌اند، از اسلحه و زور فراوانشان نترسید، فقط به ایمان و حقیقت مجهز باشید، مؤمن واقعی و انسان واقعی بنمایید که اگر چنین شدید، پیروزی از آن شماست.^۳

خداوند فوجی از ایمان و حق‌پرستی را به حرکت در می‌آورد، ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ﴾^۴، یعنی از حق نیروی انقلابی می‌سازد و آن را بر باطل می‌افکند. این نیروی انقلابی، خود را مانند گلوله‌ای به قلب دشمن می‌زند. «بالحق» یعنی با نیروی حق، با اهل حق، گلوله‌ای از حق می‌سازد و این گلوله را محکم به مغز باطل می‌زند تا مغزش متلاشی شود. پس ناگهان باطل خواهد

۱. «خداوند وعده فرموده کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند را به استخلاف و جانشینی در زمین.» (سوره نور، آیه ۵۵)

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

۳. حق و باطل، ص ۴۵ - ۴۶.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۸.



افتاد؛ باطلی که چیزی نیست، مگر هیکلی که از او می‌ترسند. قرآن می‌فرماید: «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»^۱، نه آن که باطل بعد «زهوق» پیدا می‌کند، بلکه خود چیز زاهقی است که در اصل رفتنی است.^۲

برخی از آیه‌های سوره ابراهیم به حضور خداوند در تمام زندگی اشاره دارند؛ آبی که آن را می‌نوشتند، آتشی که می‌سوزاند و کشتی که بر آب می‌رانند.

حضرت ابراهیم علیه السلام خداوند را این‌گونه می‌بیند:

«وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي»^۳

و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند، و چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد.

خدا همه هستی را پر کرده و دیگر جایی برای کسی و چیزی دیگر نیست.

ما به بت‌ها چشم دوخته‌ایم و خود را در حجاب‌ها پوشانده‌ایم. او می‌خواهد خود و جلوه‌اش را بنماید. اما ما در جلوه‌ها مانده‌ایم و آنها را بت ساخته‌ایم و در آنها محدود گشته‌ایم، شیرهای آب، بی‌وجود منبع‌ها، کارایی ندارند و او تنها منبع سرشار همه چیز است:

«وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ»^۴

و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست.

قرآن کریم بت‌ها و حجاب‌ها را نشان می‌دهد تا از محدوده آنها بیرون آییم. ما نخست پدیده‌ها را با تنوع‌ها و تطورهایشان

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۸.

۲. حق و باطل، ص ۴۷-۴۸.

۳. سوره شعراء، آیه ۷۹.

۴. «و هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم.» (سوره حجر، آیه ۲۱)

می‌بینیم، ناچار آنها را تجزیه می‌کنیم و سپس رابطه آنها و عناصر سبک‌تر را مشخص می‌نماییم و به القبای خلقت و هستی دست می‌یابیم.

انسان با این کوشش به عناصر اصلی گرد آمده در جدول مندلیف دست می‌یابد و به رابطه هیدروژن و کربن و مواد رادیواکتیو با هم و تکامل این عناصر و ترکیب‌های جدید آنها آگاه می‌گردد.

گاه «ملک» و پدیده‌ها را می‌بیند و گاهی بالاتر می‌آید و «ملکوت» را و نظام حاکم را می‌بیند و قانون‌مندی‌ها را کشف می‌کند. گاه گامی فراتر می‌گذارد و از محدوده‌ها می‌گذرد و جلو می‌آید و بیشتر می‌بیند.^۱

پر واضح است که نه پدیده و ملک و نه رابطه‌ها و ملکوت، هیچ‌کدام از خود چیزی ندارند و فقیر هستند و تکیه‌گاه می‌خواهند.^۲

در سوره ابراهیم می‌پرسد، در خدا مگر می‌تواند شکی باشد؟ در حالی که ما می‌بینیم نه شک، بلکه انکار هم هست.

چه مادی و چه غیرمادی، آغاز جهان را از جایی باید دانست تا خلقت را تحلیل نمود. پس در مبدأ شکی نیست. مسئله، توصیف و توضیح آن است. این مبدأ چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

همان‌طور که در سوره اخلاص آمده، مبدأ نمی‌تواند مرکب باشد. ماده بر فرض خودجوشی و خودکفایی، ترکیب و وابستگی دارد و مرکب نخست پدید نمی‌آید، بلکه اجزاء جلوتر هستند.

۱. صراط، ص ۳۴ - ۳۶.

۲. همان، ص ۳۹.



از این رو، خدا مطرح می‌شود و از ملک و ملکوت، به ملک و مالک می‌رسیم. ملکی که تمامی پدیده‌ها هستند و ملکوتی که اینها را می‌چرخاند و فرشته‌هایی که با هر قطره باران، با هر حرکت و سکون همراه هستند.^۱ هر لقمه که داخل بدن می‌شود و تفکیک می‌گردد و تجزیه می‌شود، وضعیت جدیدی می‌یابد. گذشته از قانون‌ها و ملکوت، با واسطه‌ای همراهند. هنگامی که یک دانه در دل زمین شکافته می‌شود و شکل می‌گیرد و تقسیم می‌شود، فرشته‌ها آنها را تنظیم می‌کنند و دستگاه را می‌چرخانند و نظام علیتی و ملکوت را در دست دارند و بالاتر از آنان، خداوند همه را به چرخ انداخته و در جای‌گاه‌های خویش گماشته است.

﴿قُلْ مَنْ يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۲

﴿وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ﴾^۳

دست خداوند بسته به علیت و وابستگی و نظام هستی نیست، بلکه این علیت و پیوند را خود او برقرار کرده است. علیت ذاتی نیست، جعلی است. از این رو، از هر راه دیگر هم که قرار بگذارند، شروع می‌شود و از هر چیز بیرون می‌آید.

با این نگاه، معجزات را اموری طبیعی خواهیم یافت که با آن مانوس نشده‌ایم و آنها را علیت‌هایی خواهیم دید که نشناخته‌ایم و طبیعت، معجزه‌ای است که با آن آشنا شده‌ایم و انس گرفته‌ایم. همان‌طور که در نظام هستی و ملکوت، نباید متوقف شد، از تمام هستی باید عبور کرد تا او را یافت. علیت‌ها، پیوستگی‌ها و

۱. دعای دوم صحیفه سجاده، از فرشته‌ها و طبقات آنها حرف‌هایی دارد.

۲. «مالکیت و حاکمیت هر چیزی به دست اوست و به سوی او بازگردانده می‌شود.» (سوره یس، آیه ۸۳)

۳. «و رعده به حمد او و فرشتگان از بیم او تسبیح می‌گویند.» (سوره رعد، آیه ۱۳)

نظام دست او را نمی‌بندند. از این‌رو، با تمام وسیله‌ها نباید مغرور شد و بدون هرگونه وسیله‌ای نیز نباید مایوس گردید که او از وسیله‌ها، وسیله ساخته و علیت و پیوستگی را به هم پیوسته است.^۱

آمدورفت امت‌ها در تاریخ

بررسی و تحلیل آمدورفت دوره‌های تاریخی و حرکت تاریخ با ابزار تولید نادرست است، بلکه آن را با نظام حاکم بر جهان و انسان باید تحلیل کرد. هنگامی که طغیان، تجاوز، ظلم و... در نظامی نمودار شد، ناچار درگیری و نابودی فرا می‌رسد.

بنابر بینش اسلامی، رسولان تاریخ همواره انقلاب خویش را با دگرگون کردن انسان آغاز کرده‌اند؛ هرگونه دگرگونی بدون دگرگونی انسان به همان فسادهایی آمیخته است که از آن گریزان بوده است.

چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید، خداوند پیامبرانش را فرستاد «لیثیروا لهم دفائن العقول»^۲ برای آن‌که اندیشه‌های مدفون را در آنها برانگیزد^۳ و ثوره و انقلاب شروع شود.

اندیشه‌هایی زیر و زبر گردانند که در جریان تاریخ در انسان مدفون و پنهان شده‌اند. انسان در این دید جزء نیست؛ کلیتی است که تاریخ، جامعه، وراثت، تربیت و جغرافیا، جزئی از او به شمار می‌روند. با این بینش به انسان، تولید زیربنا و اصل حاکم نخواهد بود؛ رشته‌ای مؤثر است، نه حاکم قاطع. انسان در این کلیت و ترکیب آزاد می‌شود و با وجود این آزادی، باید حرکت کند و

۱. همان، ص ۴۰ - ۴۵، با اندکی تلخیص.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. الحیة، ترجمه: احمد آرام، ج ۴، ص ۴۰.

حرکت نکردنش توجیه‌ناپذیر است؛ عذر این که پدرم چه کسی بوده یا در فلان محل پرورش یافتم، پذیرفته نیست.^۱ این عذر‌ها هنگامی پذیرفته است که انسان از نظارت دوم عقل بر هدف‌ها و از این ترکیب برخوردار نباشد که «المفلس فی أمان الله». انسان با وجود این نیرو و سنجش، آزاد است و دست‌کم می‌تواند هجرت کند و از سرزمین خویش و چون میخ در دل خاک ننشیند تا هرکسی بر سر او سنگی بکوبد و او را بیشتر فرو کند.

ثوره از این چشمه‌های پنهان برمی‌خیزد و انسان به این سرچشمه‌ها باز می‌گردد تا بینش‌هایش او را همراهی کند و با این بینش بفهمد که میان آن‌جا که ایستاده و آن‌چه هست و از آن‌جا که باید برود و آن‌چه باید باشد، فاصله است.

نیروی محرک انسان و عامل حرکت تاریخ چیزی جز همین بینش‌ها نیست. تا آن‌گاه که این درک و این احساس در انسان نجوشد، تضاد طبقاتی و حتی درک تضاد طبقاتی حرکتی ایجاد نمی‌کند.

باید این بینش‌ها را عوض کرد تا انسان جای‌گاه، قدر و نقش خود را بشناسد و مانند حاکم‌ها و حکومت‌ها و یا قدرت‌ها و سرمایه‌دارها نشود. بنابر این بینش، انقلاب با درک ارزش شروع می‌شود و روابط با دگرگون شدن ارزش‌ها و نقش‌ها، دگرگون می‌گردند. دیگر انتقال سرمایه‌ها کارگشا نیست، بلکه انتقال آدم‌ها از جای‌گاه‌های خویش و از زنجیرهای خویش می‌تواند راه‌گشا باشد.^۲

۱. در سوره صافات، نشان داده می‌شود که نه راه قدرت و نه راه سوگند و اغفال، هیچ‌کدام از این راه‌ها عذر نیستند و دو دسته اغواگر و اغوا شده مسئولند و در عذاب شریکند که در جرم شریک بوده‌اند؛ یکی عامل بوده و دیگری پذیرنده: «فَأِنَّهُمْ يُؤْمِنُونَ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» (سوره صافات، آیه‌های ۳۲ و ۳۳)
۲. صراط، ص ۷۰-۷۳، با اندکی تلخیص.

چنان‌که گذشت، انسان در ارتباط با ابزار توجیه نمی‌شود و تاریخ‌مندی انسان با این ارتباط توضیح نمی‌یابد، بلکه انسان در ارتباط با کل نظام و سنت‌های حاکم بر طبیعت و خودش تاریخ‌مند است و آمدورفت و فعل و انفعالات در داخل امت‌ها در چنین وسعتی طرح می‌شود.

محدوده‌ای وجود ندارد که تمامی مسائل را با تنگ‌چشمی درباره‌ی ابزار تولید بتوان جست‌وجو کرد و انسان را جزئی از کل جامعه و تاریخ بتوان در آن نشان داد؛ بلکه انسان کلیتی است که این همه در او مؤثر است. هریک از اجزاء در نتیجه ترکیب، اصالت خود را از دست می‌دهند. و بنابر این ترکیب، انسان به اصالت می‌رسد و نقش حاکم را به دست می‌آورد.

با این بینش، تقسیم‌بندی جامعه انسانی براساس رابطه انسان آزاد با نظام حتمی و سنت ثابت و حاکم بر تمامی هستی شکل می‌گیرد.

این تقسیم‌بندی در سوره حمد و بقره کاملاً مشخص است. «ناس»، تمامی مردم و مقسم تمام تقسیمات است که گاه در ارتباط با نظام حاکم بر جهان و هم‌آهنگ با آن و در صراط است (باتقوا) و یا سرکش و چشم‌پوش (کافر) و یا بی‌شخصیت و مذدبذ است (منافق و ضال).

این ارتباط با کل نظام بر روابط تولیدی جامعه هم اثر می‌گذارد و نظام اجتماعی را پیش می‌برد و یا نگه می‌دارد و به مرگ و نابودی و استبدال (بدل آوردن و عوض کردن)^۱ می‌کشاند.

جامعه‌ای که با بینش تقوا و هم‌آهنگ با نظام نباشد، ناچار جامعه استثماری است که دوام نمی‌آورد و از بین می‌رود.^۱

۱. «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ». (سوره محمد، آیه ۳۸)

سوره شعرا تولد و نابودی ملت‌ها را همان دعوتی می‌خواند که ترجیع‌بند تمامی سوره است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا». ^۲ سرکشی از همین تقوا و اطاعت سبب نابودی می‌شود و جامعه را از درون پوک می‌کند.

از آن‌جا که آن دوره‌بندی‌های تاریخی و این طبقه‌بندی اجتماعی مارکسیستی انسان و جامعه انسانی را در ارتباط با نظام حاکم بر هستی بررسی نمی‌کند، نمی‌تواند حرکت و تحول و تولد و مرگ جامعه‌ها را توضیحی جامع دهد. ^۳

۱. بررسی، ص ۷۸-۸۱.

۲. سوره شعراء، آیه ۱۰۸.

۳. بررسی، ص ۸۲.

فصل سوم: ترتیب نظام‌وار اجزای تاریخ

در تحلیل دینی فلسفه تاریخ، عناصر و ارکان ویژه‌ای برجستگی می‌یابند که بررسی آنها به روشن‌تر شدن پیوند مهدویت و فلسفه تاریخ کمک خواهد کرد. با در نظر داشت این عناصر می‌توان نگاه کلی و جامع دین به تحولات تاریخ بشر را به راحتی استنباط کرد و به عنوان میزانی قابل اعتماد در تحلیل و ارزش‌گذاری گزاره‌های تاریخی مطرح در فلسفه تاریخ از آن بهره گرفت.

تاریخ بشر با انبیا آغاز می‌شود. بنابر صریح قرآن، پیامبران رشته واحدی بوده‌اند. پیامبران پیشین، آمدن پیامبران پسین را بشارت داده‌اند و پسینان مؤید و مصدق پیشینان بوده‌اند. بنابر صریح قرآن، خداوند از همه پیامبران بر این بشارت دادن به هم و تأیید یک‌دیگر پیمان گرفته است:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَكَتَبْتُمْ لَهُ قُلُوبًا قَلِيلًا﴾

ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا
وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۱

یاد کن هنگامی را که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که آن گاه که به شما کتاب و حکمت دادم و سپس فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان آورید و او را یاری نمایید. خداوند گفت: آیا اقرار و اعتراف کردید و این بار را به دوش گرفتید؟ همه گفتند: اقرار کردیم. خداوند گفت: پس همه گواه باشید، من نیز از گواهانم.

قرآن کریم، دین خدا را از آدم تا خاتم، جریانی پیوسته معرفی می‌کند و نام «اسلام» را بر آن می‌گزیند. البته دین خدا در همه دوره‌ها با این نام خوانده نمی‌شده و با این نام معروف نبوده، بلکه حقیقت دین‌داری ماهیتی است که بهترین شناسای آن لفظ اسلام است. از این رو می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲

دین در نزد خدا اسلام است.

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا
مُسْلِمًا﴾^۳

ابراهیم نه یهودی و نه نصرانی، بلکه حق‌جو و مسلم بود.^۴

تکاملی بودن برآیند همه حرکت‌های تاریخی

فرآیند تاریخ بشر با انبیای الهی شکل می‌گیرد؛ چراکه انبیا قبل از آمدن انسان‌ها، به زمین آمده‌اند:

۱. سوره آل عمران، آیه ۸۱.
۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۳. سوره آل عمران، آیه ۶۷.
۴. وحی و نبوت، ص ۳۹-۴۰.



امام صادق علیه السلام فرمود:

الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق؛^۱
حجت خدا پیش از خلق و با خلق و بعد از خلق وجود
داشته است.

هم چنان که امام هادی علیه السلام می فرماید:

أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ؛^۲
زمین از حجت خالی نمی ماند.

تاریخ با حجت خدا آغاز و با حجت خدا فرجام می یابد.
خداوند متعال درباره تداوم و پیوستگی دعوت و ارتباط انبیا در
طول تاریخ می فرماید:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾^۳

ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم.

نهج البلاغه در بیان هدف بعثت انبیا و پیامبران به همین حقیقت
اشاره می کند:

فبعث فيهم رسوله و واطر إليهم أنبياءه، ليستأدوهم ميثاق
فطرته و يذكرّوهم منسى نعمته و يحتجّوا عليهم بالتبليغ و
يثيروا لهم دفائن العقول؛^۴

خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث گردانید
و انبیای خویش را به سوی ایشان گسیل داشت تا این که
از مردم ادای پیمان فطری آنها را درخواست و طلب

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۲، روایت نهم.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۴. نهج البلاغه، ص ۴۳، (اختیار الانبياء...).

کند و نعمت‌های فراموش شده او را یادآور شوند. با تبلیغات حجت را بر مردم کنند و گنجینه‌های نهفته عقل‌ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند.

خداوند سبحان دربارهٔ تداوم و ارتباط انبیا می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾^۱!

ما گفتارمان را برای پیامبران متصل کردیم و پیام‌ها را پی‌درپی، به وسیلهٔ انبیا به مردم رساندیم.

پس انبیا سلسله سخن‌هایی را متصل از خداوند دریافت کرده‌اند و به مردم رسانده‌اند. گاهی نیز می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾^۲؛

رسولان خود را متواتر و متوالی فرستادیم.

چند چیز هم‌سنخ و هم‌پیوند که از اجتماع آنها اثر تازه‌ای ظهور کند، متواتر نامیده می‌شود و خداوند سلسلهٔ انبیا را حلقه‌های متواتر می‌داند. اما دربارهٔ ستم‌گران و کافران می‌فرماید:

﴿فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ﴾^۳؛

ما آنان را چنان متفرق کردیم که هیچ اثری از آنها نیست.

اما انبیا همواره جمع و حاضر و مؤثرند. بنابر این، آشنایی با سیرهٔ مشترک پیامبران انسان را با سنت هم‌سان، هم‌سو و هم‌آهنگ خداوند آگاه می‌کند.^۴

۱. سوره قصص، آیه ۵۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

۳. سوره سبأ، آیه ۱۹.

۴. سیره پیامبران در قرآن، ج ۶، ص ۲۸.



بنابر این، حق‌مداران و پیامبران و اولیای الهی و همه دین‌داران به هم پیوسته و متصلند، ولی اهل باطل از هم گسیخته و گسسته‌اند، این مطلب از آیات و روایات فراوانی به دست می‌آید. علامه طباطبایی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌نویسد:

پس از آیه شریفه چند نکته روشن گردید: ... سوم این که دین خدا لایزال رو به کمال داشته، تا آن جا که تمامی قوانینی را که همه جهات احتیاج بشر را در زندگی دربر داشته باشد، متضمن شده باشد. در این هنگام است که دین ختم می‌شود و دیگر دینی از ناحیه خدا نمی‌آید و به عکس، وقتی دینی از ادیان خاتم ادیان باشد، باید مستوعب و دربرگیرنده تمامی جهات بشر باشد و خدای تعالی در این باره می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»^۱ و نیز می‌فرماید: «وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲ و نیز فرموده: «وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۳ چهارم این که هر شریعت لاحق، کامل‌تر از شریعت سابق است.^۴

در دعای چهارم صحیفه سجادیه آمده است:

فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أُرْسِلَتْ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا
مِن لَدُنِ أَدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى، وَ قَادَةَ أَهْلِ التَّقَى،
عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَ رِضْوَانٍ؛^۵

۱. «محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و لیکن فرستاده خدا و خاتم انبیاست.» (سوره احزاب، آیه ۴۰)

۲. «ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان‌گر هر چیز است.» (سوره نحل، آیه ۸۹)

۳. «و همانا قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر، که نه از ناحیه کتب آسمانی قبل خلل می‌پذیرد و نه بعداً کتابی دیگر ناسخ آن می‌شود.» (سوره فصلت، آیه‌های ۴۱ و ۴۲)

۴. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۵. صحیفه سجادیه، ص ۴۲.

در هر روزگار و زمانی که در آن پیغمبری فرستادی و برای اهل آن دلیل و راه‌نمایی گماشتی از زمان آدم تا محمد ﷺ از پیشوایان هدایت و رستگاری و جلوداران اهل تقوا و پرهیزکاری که بر همه آنها درود و سلام باد، آنان را از خود به آموزش و خوشنودی یاد فرما (تخصیص ده).

توجه به دو نکته از این روایات شایسته است:

۱. پیوسته در تمامی زمان‌ها رسول فرستاده شده است؛
۲. دلیل و راه‌نمایی، ویژه همان زمان و اهل آن زمان و متناسب به مقتضیات آن بوده است.

علامه طباطبایی درباره تکامل تدریجی ادیان، معتقد است که نوع انسانی به تدریج رو به کمال دارد و جامعه بشری به مرور زمان کامل‌تر می‌شود. بنابر باور ایشان، ظهور این تکامل در شرایع آسمانی نیز ضروری است و قرآن کریم نیز همین تکامل تدریجی به دست آمده از راه عقل را تأیید می‌کند. برای نمونه، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ﴾^۱

و فرستادیم کتاب (قرآن) را به سوی تو به حق در حالی که کتابی (مانند تورات و انجیل) را که در برابر خود دارد، تصدیق می‌کند و تسلط و برتری دارد نسبت به آن.

علامه طباطبایی بنابر نظریات علمی و تصریح قرآن کریم، زندگی جامعه انسانی را در این جهان ابدی نمی‌داند. از این‌رو،

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

تکامل نوعی انسان نامتناهی نخواهد بود و ناگزیر، کلیات وظایف انسانی از جهات اعتقاد و عمل در مرحله‌ای متوقف خواهد شد، چنان‌که نبوت و شریعت نیز روزی به پایان خواهد رسید؛ روزی که از جهت کمال اعتقاد و توسعه مقررات عملی به سرانجام رسد. از همین رو، نویسنده تفسیر المیزان، معتقد است که قرآن کریم برای روشن ساختن این‌که دین محمد ﷺ آخرین و کامل‌ترین دین آسمانی است، خود را کتاب آسمانی نسخ‌ناشدنی و پیغمبر اکرم را خاتم انبیا و دین اسلام را مشتمل بر همه وظایف معرفی می‌کند، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَأِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾^۱

و تحقیقاً قرآن کتابی است گرامی و از حریم خود منع کننده که هیچ باطلی را از پس و پیش نمی‌پذیرد.

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۲

محمد پسر کسی از شماها نیست بلکه پیغمبر خدا و ختم کننده پیغمبران است.

﴿وَتَزَكُّنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۳

و نازل کردیم به سوی تو کتاب را در حالی که روشن کننده هرچیز است.^۴

علامه طباطبایی درباره تکامل تدریجی شرایع همراه با تحول و تکامل جوامع بشری در ذیل آیات دیگری در المیزان می‌نویسد:

۱. سوره فصلت، آیه‌های ۴۱ و ۴۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۴۰.

۳. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴. شیعه در اسلام، ص ۱۳۷-۱۳۸.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ﴾^۱

در این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند و حافظ و نگاهبان آنهاست.

«مهیمن» از ماده «هیمنه» تسلط بر چیز دیگر است. البته هر تسلطی را هیمنه نمی‌گویند، بلکه هیمنه تسلط در حفظ و مراقبت آن شیء و تسلط در انواع تصرف در آن است. این آیه در مقام توصیف قرآن، آن را بر دیگر کتاب‌های آسمانی «مهیمن» می‌داند؛ چون خدای تعالی در جای دیگر قرآن فرموده که قرآن «تبیان کل شیء؛ بیان‌گر هر چیز است.» قرآن از کتب آسمانی چیزهای زیربنایی، ریشه‌دار و تغییرناپذیر را گرفته و فروع نسخ‌شدنی را نسخ کرده است؛ زیرا در غیر این صورت، آن احکام در گذر زمان خودبه‌خود دگرگون می‌شدند و به شکلی در می‌آمدند که متناسب با حال بشر و کمک‌کار او در صراط ترقی و تکامل باشد. بنابراین، خدای تعالی در وصف قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۲

این قرآن بشر را به راه و هدفی هدایت می‌کند که استوارترین راه و هدف است.

﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّثْلَهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۳

ما هیچ آیتی را نسخ نمی‌کنیم، مگر آن‌که مثل آن و یا بهتر از آن را می‌آوریم.

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰۶.



بنابراین، «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی آن‌که قرآن، تورات و انجیل و معارف و احکام آنها را فرستاده خدا می‌داند و آنها را مناسب با حال انسان‌های گذشته یاد می‌کند و با وجود این، آنها امروز نسخ و تکمیل می‌شوند؛ چیزی از آنها حذف و چیزی بر آنها افزوده می‌شود. مسیح عليه السلام نیز مصدق تورات بود و بعضی از محرمات تورات را حلال کرد، چنان‌که قرآن کریم از او نقل می‌فرماید:

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»!

من فرستاده به سوی بنی اسرائیل، در حالی که تورات موجود را تصدیق دارم، فرستاده شده‌ام تا برای شما حلال کنم بعضی از چیزهایی را که بر شما حرام بود.^۲

علامه طباطبایی در ذیل آیه «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيُقِوْمَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»^۳ به استعدادها و شایستگی‌هایی اشاره می‌کند که خداوند در وجود بشر نهاده است. این شایستگی‌ها در پرتو تعلیمات پیامبران به گونه تدریجی و پلکانی به پیش می‌روند و از مرحله‌ای به مرحله بالاتر ره می‌یابند؛ تا آن‌که به دوران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم می‌رسند؛ همانند مراحل تحصیل از کودکی به نوجوانی و جوانی.

علامه طباطبایی در توضیح و تفسیر آیه، مراد از آیه را اعتباری برای امتی واحد یاد می‌کند، به طوری که استعداد همه برابر شود تا همه یک شریعت را بتوانند قبول کنند. پس جمله «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» علت شرط را به جای خود شرط به کار می‌برد

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۰.

۲. المیزان، ج ۵، ص ۵۷۰.

۳. سوره مائده، آیه ۴۸.

تا معنا و مطلب در ذهن شنونده بهتر جای گیرد و جزای شرط را که همان جمله «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» است، بهتر بتواند بفهمد. در نتیجه، وجود شرایع مختلف برای امت‌های گوناگون، به دلیل آزمایش بندگان بوده است. ناگزیر جمله «آتیکم» به عطاهایی اشاره دارد که همه امت‌ها را دربر می‌گیرد و قطعاً منظور از این عطایا، مسکن و زبان و رنگ‌های پوست بدن امت‌ها نیست؛ زیرا آن‌گاه می‌بایست در یک زمان برای قوم‌های رنگین پوست متفاوت، شریعت‌های متفاوت تشریح می‌شد، در حالی که چنین چیزی پیشینه ندارد و خداوند در یک زمان، دو و یا چند شریعت تشریح نکرده است.

پس منظور از اختلاف استعدادها به حسب گذر زمان و ارتقای انسان‌ها در مدارج استعداد و آمادگی امت و تکالیف الهی و احکامی که او تشریح کرده، چیزی جز امتحان الهی انسان‌ها در مواضع مختلف حیات نیست.

به بیان دیگر، تکالیف الهی وسیله‌هایی برای به فعلیت درآوردن استعداد انسان‌های سعید و شقی است؛ وسیله‌هایی برای مشخص کردن حزب رحمان و بندگان او از حزب شیطان است، هم‌چنان‌که قرآن کریم نیز با عبارت‌های گوناگون به همین معنا اشارت دارد.

خداوند دربارهٔ جریان سنت امتحان در بین انسان‌ها فرموده است:

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَوِّلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَكَيْعَلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَكَيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾!



ما این ایام را در بین مردم دست‌به‌دست می‌گردانیم تا خدا مؤمنان [واقعی] را معلوم دارد و از شما گواهانی بگیرد و خدا ستم‌کاران را دوست نمی‌دارد و تا خداوند مؤمنان را ناب و خالص گرداند و کافران را به نیستی کشاند. آیا پنداشتید که به بهشت درآیید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که جهاد کردند و استقامت نمودند، معلوم نداشته است.

آیات دیگری نیز در این باره وجود دارد.

تعبیر دوم دربارهٔ هنگام فرو فرستادن آدم به زمین است:

﴿فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ * وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ﴾^۱

پس اگر از ناحیه من به سوی شما و برای هدایتتان دینی آمد که البته خواهد آمد، بدانید که هرکس هدایت مرا پیروی کند نه گم‌راه می‌شود نه گرفتار می‌گردد و هرکس از یاد من روی بگرداند معیشتی تنگ و نکبت‌بار خواهد داشت و ما او را در روز قیامت کور محسور می‌کنیم.

تعبیر سوم، گفت‌وگوی خداوند با ابلیس است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْتُوٍّ * قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲

۱. سوره طه، آیه‌های ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲. سوره حجر، آیه ۴۳.

به یاد آر آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت
 من بشری خلق خواهم کرد که...^۱ ابلیس گفت
 پروردگارا به خاطر این که مرا اغوا کردی و گمراهی را
 سرنوشت من ساختی، من در زمین زندگی زمینی را
 برای بشر فریبده نموده و همگی آنان را اغوا خواهم
 کرد، الا آن بندگان را که در بندگی خالص باشند.^۲
 خدای تعالی فرمود: صراط مستقیمی هم که من بر خود
 حتم کردم همین است^۳ که تو بر بندگان من دست نیابی
 مگر آنهایی که خودشان غوایت و گمراهی را
 می خواهند و از تو پیروی می کنند^۴ و محققاً جهنم
 میعادگاه همه آنان است.^۵

عطا یا و بخشش های الهی به نوع انسان ها و بر حسب اختلاف
 استعدادها در زمان های مختلف، گوناگون است. شریعت ها و
 سنت های واجب الاجرای الهی نیز به علت اختلاف استعدادهای
 بشر و تنوع آن مختلف است؛ زیرا خدای تعالی «شرعه» و «منهاج»
 (سنت و روش زندگی) هر امتی را به اراده خود معلق کرده و از
 این رو، با نعمت های خود امت را می آزماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً
 وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا آتَاكُمْ﴾.

بنابر این، برای هر امتی از شما انسان ها به جعل تشریحی نه
 تکوینی، شرعه و منهاج و یا به عبارتی سنت و روش زندگی
 معین کردیم.^۶ ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...﴾؛ «و اگر می خواست

۱. سوره حجر، آیه ۳۸.

۲. سوره حجر، آیه ۳۹.

۳. سوره حجر، آیه ۴۱.

۴. سوره حجر، آیه ۴۲.

۵. سوره حجر، آیه ۴۳.

۶. سوره مائده، آیه ۴۸.

همه شما را یک امت به حساب می‌آورد^۱ و یک شریعت برای اولین و آخرین شما تشریح می‌کرد و لیکن چنین نکرد بلکه برای هر امتی از شما شریعتی تشریح کرد تا شما را در آنچه از این نعمت‌های مختلف ارزانی داشته بیازماید.»

آری، نعمت‌های گوناگون امتحان‌های گوناگون را می‌طلبد، هم‌چنان‌که اختلاف پایه معلومات شاگردان کلاس‌های مدرسه، اختلاف امتحان را می‌طلبد و چون غرض اصلی از شرایع، امتحان است، پس ناگزیر باید شرایع نیز مختلف باشند. امت‌های مختلف عبارتند از: امت نوح، امت ابراهیم، امت موسی، امت عیسی علیه السلام و امت محمد صلی الله علیه و آله، هم‌چنان‌که آیه زیر که در مقام منت‌گزاری بر این امت است، بر این معنا دلالت دارد:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾^۲

برای شما از دین همان را تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را که به تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم.^۳

علامه طباطبایی شکل گرفتن حرکت تکاملی را بر پایه قانون هدایت عمومی می‌داند. از این‌رو، معتقد است که بنابر تعلیم قرآن کریم تنها خداوند می‌آفریند و می‌پروراند و همه آفریده‌ها در راه کمال خود به هدایت الهی و رهبری خدایی ره می‌پیمایند، چنان‌که می‌فرماید:

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۴

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره شوری، آیه ۱۳.

۳. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۵۷۶ - ۵۷۹.

۴. سوره طه، آیه ۵۰.

خدایی که به هرچیزی آفرینش ویژه‌اش را داده و پس از آن راه‌نمایی کرده به سوی هدف زندگی و آفرینش.

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾^۱

همان که آفرید و سامان داد و آن‌که تقدیر کرد و هدایت نمود.

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّئُهَا﴾^۲

هر کدام هدف و غایتی دارد که آن را در پیش می‌گیرد.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ * مَا

خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۳

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان آنهاست برای این‌که بازی کنیم، نیافریدیم (بی‌هدف نیستند)، نیافریدیم آنها را مگر با آفرینش حق (هدف و غرضی در میان است) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.^۴

علامه معتقد است که هدایت تکوینی بر همه انواع آفرینش حکومت می‌کند چنان‌که هر نوع با سرمایه خود به سوی کمال خود ره می‌سپارد، و هدایت می‌یابد، انسان نیز با هدایت تکوینی به سوی کمال واقعی خود هدایت می‌شود. با وجود آن‌که انسان با انواع دیگر نباتی و حیوانی در بسیاری از ویژگی‌ها شریک است، در «خرد» با دیگران تفاوت دارد.^۵

انسان به حسب طبع اولی سعادت و کمال خود را در آزادی مطلق خود می‌بیند، ولی نظر به این‌که سازمان وجودی‌اش

۱. سوره اعلیٰ، آیه‌های ۲ و ۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۳. سوره دخان، آیه‌های ۳۸ و ۳۹.

۴. شیعه در اسلام، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۵. همان، ص ۱۳۱.

اجتماعی است، نیازمندی‌های بی‌شمار دارد که هرگز نمی‌تواند به تنهایی آنها را برآورد. هم‌چنین در صورت اجتماع و تعاون با هم‌نوعان خود که آنان نیز گزینه خودخواهی و آزادی‌دوستی دارند، ناگزیر مقداری از آزادی خود را از دست می‌دهد تا سودی از دیگران ببرد و معادل بهره گرفتن از رنج دیگران، از رنج خود به دیگران بهره‌ای دهد، یعنی اجتماع تعاونی را از روی ناچاری می‌پذیرد.^۱

بشر این قانون عملی و همگانی را از روز پیدایش تا امروز پیوسته خواهان بوده و همیشه در برآوردن آن تلاش کرده است. بدیهی است که اگر چنین چیزی امکان نداشت و در سرنوشت بشر نبود، خواست همیشگی بشر قرار نمی‌گرفت.^۲

خدای متعال به حقیقت این اجتماع بشری اشاره می‌فرماید:

﴿نَحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُحْرِيًّا﴾^۳

ما معیشت و زندگی مردم را در میانشان قسمت نمودیم (هر فرد متکفل بخشی از آن است) و برخی از ایشان را برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی را تحت تسخیر دارد.

و در معنای خودخواهی و انحصارطلبی انسان می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۖ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ۖ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾^۴

۱. همان، ص ۱۳۲.

۲. همان.

۳. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۴. سوره معارج، آیه‌های ۱۸-۲۱.

انسان هلوع (حریص) آفریده شده وقتی که به وی شر و ناگواری رسید جزع و وقتی که خیری به او برسد، دیگران را منع می‌کند.^۱

افراد انسان حتی ساده‌ترین و بی‌فکرترین آنان به حسب طبع، دوست دارند که جهان انسانی همواره با آسایش و صلح و صفا باشد. خواستن و میل و رغبت و اشتها از نظر فلسفی اوصافی اضافی و ارتباطی‌اند که با دو طرف قائمند، مانند دوست دارنده و دوست داشته شده که اگر دوست داشتنی امکان نداشت، دوست داشتن آن نیز بی‌معنا بود. این‌همه از آن‌روی است که کمال و نقص با هم فهمیده می‌شوند اگر کمال امکان نداشت، نقص نیز بی‌معنا بود.^۲

علامه طباطبایی به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان را به حکم ضرورت به نیرویی (وحی و نبوت) مجهز می‌داند که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت نوعی راه‌نمایی می‌کند. بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگی‌اش اجتماعی است، امکان و وقوع نداشته باشد، اصل تجهیز لغو و باطل می‌شد، در صورتی که لغو در آفرینش وجود ندارد.^۳

به بیانی دیگر، بشر از روزی که در بسیط زمین سکنا گزیده، پیوسته در آرزوی زندگی اجتماعی مقرون به سعادت (به تمام معنا) بوده و به امید رسیدن چنین روزی قدم برداشته است و اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهادش نقش نمی‌بست، چنان‌که بی‌غذا، گرسنگی معنا نداشت و

۱. همان، ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۲۱.



بی‌آب، تشنگی تحقق نمی‌گرفت و بی‌وجود دستگاه تناسلی، تمایل جنسی تصور نداشت.^۱

از این‌رو، به حکم ضرورت (جبر) جامعه بشری در آینده، پر از عدل و داد خواهد شد و با هم‌زیستی صلح و صفا خواهد گسترده و افراد انسانی در فضیلت و کمال غرق خواهند شد. البته استقرار انسان، خود چنین وضعی را برقرار خواهد کرد و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات، مهدی عجل الله تعالی فرجه خواهد بود.

چگونگی ترکیب جامعه

یکی از مباحثی که در فلسفه تاریخ و برخی حوزه‌های دیگر علوم انسانی مطرح است این است که ترکیب جامعه بشری به چه نحوی است. مثلاً آیا ترکیب جامعه یک ترکیب حقیقی است یا اعتباری؟ و در صورت حقیقی بودن، آیا ترکیبی مکانیکی و ماشینی است و یا ارگانیکی و بافتی و یا به نحو دیگری غیر از این دو؟ طبیعتاً یکی از عناصر اصلی فلسفه تاریخ اسلامی نیز جواب به این سؤال خواهد بود که ترکیب جامعه از نظر فلسفه تاریخ اسلامی چگونه است؟

برای جواب دادن به این سؤال ابتدا نظریات مطرح در این بحث را مطرح کرده و سپس به بیان نظر مختار از دید فلسفه تاریخ اسلامی می‌پردازیم.

نظریه اول: ترکیب اعتباری

چگونگی زندگی اجتماعی و ترکیب آن، مسئله‌ای علمی است. آیا جامعه وجود حقیقی دارد و افراد، انتزاعی‌اند یا آن‌که افراد، وجود حقیقی دارند و جامعه اعتباری و انتزاعی است؟

۱. همان.

با فرض اعتباری و انتزاعی بودن جامعه، فرد امری حقیقی خواهد بود، مثل بسیاری از امور دیگر. درخت‌های یک باغ همه در کنار هم، از یک خاک و آب و هوا تغذیه می‌کنند و از یک نور بهره می‌گیرند. اما این درخت‌ها یک جامعه را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر درختی برای خود و جدا از دیگر درخت‌ها زندگی می‌کند. در این صورت، افراد استقلال کامل دارند و جامعه وجود حقیقی ندارد. اگر کل، وجود حقیقی داشته باشد، لازمه‌اش این است که اجزاء، دیگر استقلال نداشته باشند. اگر اجزاء استقلال کامل دارند، کل دیگر وجود حقیقی نمی‌تواند داشته باشد، مثل مرکب‌های طبیعی. اکسیژن و نئودروژن تا وقتی که استقلال دارند، آبی وجود ندارد؛ همین‌قدر که ترکیب شدند و آب به وجود آمد، دیگر استقلال ندارند.^۱

نظریهٔ دوم: ترکیب ماشینی

ممکن است جامعه را به آن‌گونه انتزاعی محض ندانیم، بلکه ترکیب آن را ماشینی بینگاریم، یعنی این‌که اجزاء هویت و استقلال خود را از دست ندهند (مثل ترکیب اعتباری) اما با هم پیوند داشته باشند. جامعه هم وجود حقیقی ندارد، ولی پیوندی میان اجزاء هست که این پیوند به اینها وضع و نوعی سرنوشت مشترک داده است. درخت‌های باغ هیچ پیوندی ندارند. با بریدن یک درخت، به درخت دیگر هیچ آسیبی نمی‌رسد، ولی ماشین اجزاء وابسته دارد که بی‌وجود یکی از آنها همه اجزاء فرو می‌ریزد. جامعه نیز چنین است و اجزاء آن یک سرنوشت مشترک دارند و از این‌رو، نهادهای جامعه با یک‌دیگر پیوسته‌اند.

۱. فلسفه تاریخ، ص ۷۶-۷۷.



نهادهای اجتماعی دارای سلسله تأسیساتی هستند که بعضی از آنها به منزله اعضای رئیسۀ جامعه در سرنوشت یکدیگر کاملاً مؤثرند. برای نمونه، آموزش و پرورش نهادی اجتماعی است و اقتصاد صنعتی - تجاری، کشاورزی و دادگستری نهادهای دیگر. اینها همه با هم دیگر ارتباط دارند و اگر یک دستگاه از دستگاههای جامعه پس بیفتد، در دستگاههای دیگر اثر می‌گذارد.^۱

نظریه سوم: ترکیب اتحادی و انضمامی

ترکیب اتحادی و انضمامی فلسفی، بدان معناست که یک شیء از یک نظر ترکیب اتحادی داشته باشد و از یک نظر انضمامی.

بنابر ترکیب انضمامی، دو حقیقت وجود دارد که یکی به دیگری وابسته است؛ دیگری که در وجودش مستقل از آن است، مانند رابطه جوهر و عرض که عرض در وجود خود به جوهر نیازمند است، ولی جوهر هرچند همیشه با عرض تحقق می‌یابد، به عرض نیازمند نیست. از این رو، عرض تابع جوهر است، ولی جوهر تابع عرض نیست.

با پذیرش این نظریه میان تأسیسات اجتماعی باید تفاوت گذاشت؛ بعضی تأسیسات اصلی و رئیسی هستند و بعضی دیگر، فرعی و به اصطلاح مارکسیست‌ها، روبنایی و تابع بی‌وجود اصلی، جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد و بی‌وجود فرعی، ارکان جامعه تنها، کامل نخواهد بود. برای نمونه، بیمه از تأسیسات اجتماعی است، ولی آیا بی‌وجود بیمه ارکان جامعه یک‌دفعه فرو می‌ریزد؟ خیر، اما اگر اقتصاد جامعه بخوابد، جامعه متزلزل می‌شود.

۱. همان، ص ۷۶۷-۷۶۸.

بنابر ترکیب اتحادی، اجزای جامعه با دستگاه‌های جامعه و به ویژه افراد با یکدیگر در وحدتی حل شده‌اند، یعنی استقلال ندارند. افراد در وحدت جامعه حل می‌شوند و اصلاً فردی دیگر وجود نخواهد داشت، چنان‌که در ترکیب‌های طبیعی عناصر، هیچ عنصری استقلال ندارد و فقط مرکب هست.

برخی گفته‌اند اصلاً فردی در جامعه وجود ندارد؛ نهاد وجود دارد که خود جامعه است و جامعه همه چیز فرد است. فرد به منزله یک ماده قابل و جامعه به منزله یک صورت است. قابل فقط باید پذیرا باشد و خود چیزی ندارد. از این رو، فرد اراده، وجود، غایت و هدف ندارد و اراده فرد، همان اراده جامعه است.

بنابر این نظریه، همین طوری که اجزاء در طبیعت با یکدیگر ترکیب و بعد با هم متحد می‌شوند، به گونه‌ای که استقلال خود را کاملاً از دست می‌دهند و اساساً فقط کل وجود دارد، در جامعه هم اصلاً افراد هیچ هستند؛ هر چه هست، جامعه است.^۱

نظریه چهارم: ترکیب مخصوص به خود

بنابر نظریه‌ای دیگر، جامعه ترکیبی ویژه دارد. این ترکیب حقیقی است، پس مثل درخت‌های باغ اعتباری نیست، مثل ترکیب ماشین هم نیست، ولی طبیعی هم نیست، یعنی جامعه حقیقی است، ولی از خود حیات دارد و حیات جامعه غیر از حیات فرد است و افراد نیز استقلال نسبی دارند؛ هم جامعه وجود حقیقی دارد و هم فرد. به تعبیری می‌توان گفت ترکیب جامعه، نوعی وحدت در عین کثرت است و با وجود این‌که ترکیب جامعه حقیقی است و جامعه قانون، سنت، وجدان و استقلال دارد، استقلال فرد نیز در جامعه به کلی از میان نمی‌رود.^۲

۱. همان، ص ۷۶۸ و ۷۷۰.

۲. همان، ص ۷۷۰.

قرآن، بنا بر تفسیر برخی، از یک جهت اصالت را از آن فرد می‌داند و از جهت دیگر، اجتماع؛ زیرا از سویی اجزای جامعه (افراد آن) در خود جامعه، حل و هضم نمی‌شوند و هویت خود را از دست نمی‌دهند، و ترکیب جامعه ترکیب طبیعی، شیمیایی یا صناعی نیست، ولی از سویی، افراد در اجتماع از نظر مسائل روحی، فکری، عاطفی و فرهنگی نوعی وحدت و هویت جدیدی پیدا می‌کنند و بر اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید می‌آید که شعور، وجدان، اراده و خواست جدید دارد.^۱

جامعه انسانی به حکم ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ﴾^۲ «برای هر گروهی وقت و مدت خاصی است.» ترکیبی ارگانیک دارد، یعنی در حالی که افراد جامعه استقلال دارند، به گونه‌ای که می‌توانند بر ضد یک‌دیگر قیام کنند، روح واحدی بر جامعه حاکم است که افراد جامعه را به خدمت می‌گیرد و هر فردی حکم سلولی را دارد و سرانجام جامعه موجود زنده‌ای است که برای خود حیات و ممات و عمر و اجلی دارد و وحدت و حیات او مخصوص خود آن است و با دیگر مرکبات همانندی ندارد.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾^۳ درباره فطری بودن زندگی اجتماعی انسان، چنین می‌نویسد:

و مسئله اختلاف در استعداد هم از همان روز نخست در میان بشر بوده، بعضی قوی و نیرومند و دارای سطوت بوده‌اند و بعضی دیگر ضعیف، و همین خود باعث پیدایش اختلاف می‌شده؛ اختلافی فطری که قریحه استخدام به آن دعوت می‌کرده و می‌گفته حال که

۱. منشور جاوید، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲. سوره یونس، آیه ۴۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

تو توانایی و او ضعیف است، از او استفاده کن و او را به خدمت خود درآور. پس همین قریحه فطری بود که او را به تشکیل اجتماع و مدنیت دعوت می‌کرده و باز همین قریحه فطری بوده که او را به بهره‌کشی از ضعفا و او می‌داشته.

سپس ایشان در این جا اشکال و جوابی را بدین سان مطرح می‌کنند:

خواهی گفت: مگر ممکن است فطرت دو حکم متضاد داشته باشد؟ در پاسخ می‌گوییم: در صورتی که مافوق آن دو حکم، حاکمی بوده باشد تا آن دو را تعدیل کند، هیچ مانعی ندارد و این تنها در مسئله احکام فطری انسان نیست، بلکه در افعال او نیز این ناسازگاری هست؛ زیرا قوای او بر فعلی از افعال او با یکدیگر زورآزمایی می‌کنند (شهوتش او را دعوت به انجام کاری نامشروع می‌کند و نیروی عقلش او را از آن کار باز می‌دارد) جاذبه و شهوت شکم، او را به خوردن غذایی سنگین و زیان‌بخش دعوت می‌کند و عقلش او را از این کار باز می‌دارد و هر نیرویی را آن‌قدر آزادی می‌دهد که به نیروهای دیگر صدمه وارد نیاید.

تزام در دو حکم فطری در مورد بحث نیز مانند همان التزام است. درست است که تشکیل اجتماع و مدنیت به حکم فطرت و آن‌گاه ایجاد اختلاف آن‌هم به حکم فطرت، دو حکم متنافی است از فطرت ولیکن خدای تعالی این تنافی را به وسیله بعثت انبیا و بشارت و تهدید آن حضرات و نیز به وسیله فرستادن کتاب‌هایی در بین مردم و داوری در آنچه با هم بر سر آن اختلاف می‌کنند، برداشته است.^۱



علت بعثت انبیا و فرستادن کتاب و به عبارتی دیگر سبب دعوت دینی، سیر بشر به حسب طبع و فطرتش به سوی اختلاف است. همان گونه که فطرت انسان او را به تشکیل اجتماع مدنی دعوت می کند، فطرت نیز او را به طرف اختلاف می کشاند و وقتی فطرت، راه‌نمای بشر به سوی اختلاف است، دیگر رفع اختلاف از ناحیه خود او میسر نمی شود و ناگزیر باید عاملی دیگر عهده‌دار شود. به همین دلیل، خدای سبحان از راه بعثت انبیا و تشریح شرایع، نوع بشر را به سوی کمال سزاوار حالش سوق می دهد تا اصلاح گر زندگی انسان باشد. این کمال حقیقی است که در صنع و ایجاد داخل است و قهراً مقدمه آن یعنی بعثت انبیا نیز باید در عالم صنع داخل باشد.^۱

برخی با نگاه به برخی از آیات قرآن استدلال کرده‌اند که قرآن انسان را بالطبع و به حسب خلقت و فطرت اجتماعی می داند. این آیات دو دسته‌اند: آیاتی که تقریباً این مطلب را به اصطلاح با دلالت مطابقی بیان می کنند و دسته دیگر آیاتی هستند که بر این نکته دلالت التزامی دارند. برخی از این آیات در پی می آیند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ﴾^۲

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [و اینها ملاک امتیاز نیست]، قطعاً ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

این آیه دو مطلب را بیان می کند: یکی این که انتسابات قبیله‌ای و ملی ملاک تفاخر و امتیاز نیست و دیگر آن که وجود قبایل و

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

ملت‌ها برای «تعارف» است، یعنی وسیله‌ای برای آن‌که افراد یک‌دیگر را بشناسند که از جمله لوازم و ضروریات زندگی اجتماعی است.

اگر مردم هم‌دیگر را نشناسند و تمیز ندهند، آن‌گاه روابط برقرار نمی‌شود؛ زیرا افراد در زندگی اجتماعی براساس رابطه با یک‌دیگر معامله و دادوستد و کار مشترک می‌توانند داشته باشند.

پس مسئله تعارف در قرآن غایت اختلاف مردم در نظام خلقت ذکر شده، مقدمات زندگی اجتماعی را برای انسان فراهم می‌آورد.^۱

﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾^۲

این ماییم که معیشت آنها را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم، و بعضی از آنها را بر بعضی مراتب برتری دادیم تا یک‌دیگر را به خدمت گیرند.

تقسیم‌تکوینی که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، به اختلاف در آفرینش و تکوین انسان اشاره می‌کند، یعنی مردم از نظر امکانات معیشتی، مانند جسم، فکر، هوش، ذوق و فن متفاوت آفریده شده‌اند. انواع اختلاف‌ها و استعدادها در افراد مردم وجود دارد، ولی استعداد صنعتی در یکی بیشتر از دیگران و استعداد کشاورزی در او کمتر از دیگران است. البته همه استعدادها در همه افراد وجود دارد، ولی نه به گونه یکسان.

بنابر ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾^۱ هرکس از یک جهت بر دیگری برتری دارد و دیگری نیز در جهت دیگر ممکن است برتری داشته باشد.

۱. مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۷۸۹-۷۸۰، با اندکی تلخیص.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۲.



اختلاف از این روست که می‌فرماید: «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًا»^۲ یعنی در متن خلقت، انسان‌ها به گونه‌ای آفریده شده‌اند که به یک‌دیگر نیازمند هستند و باید به یک‌دیگر نیازمند باشند و مسخر یک‌دیگر هستند و باید مسخر یک‌دیگر باشند. پس زندگی اجتماعی به این‌گونه از اصل خلقت انسان سرچشمه می‌گیرد، نه این‌که عوامل بیرونی، انسان را به زندگی اجتماعی وادار کرده باشد.

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ
أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾^۳

پس پروردگارشان [دعای ایشان را] اجابت کرد که من عمل هیچ عاملی از شما را اعم از مرد یا زن تباه نمی‌کنم شما همگی از یک‌دیگرید.

چون «بعض» در ﴿بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ﴾^۴ لامعین به شمار می‌رود، این عبارت این‌گونه ترجمه می‌شود که همه از همه هستند.^۵

قرآن و وحدت جامعه

قرآن وحدت جامعه را به گونه‌ای ترکیب حقیقی یاد می‌کند، نه اعتباری و صناعی و شیمیایی؛ ترکیبی که در نوع خود مشابهتی ندارد. عناصر ترکیب شونده، تن افراد نیست، بلکه اندیشه‌ها، عاطفه‌ها، خواسته‌ها و اراده‌ها و بالاخره ترکیب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است و چنین ترکیبی در مرکبات مشابه ندارد؛ زیرا وقتی افراد با سرمایه‌های فطری و

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۵. مجموعه آثار، ج ۱۵، ص ۷۸۴.

اكتسابی وارد زندگی اجتماعی می‌شوند، هرکدام در جهات روحی هم‌دیگر تأثیر می‌کنند و جامعه در مجموع روح واحدی پیدا می‌کند. انگار جامعه پس از کسر و انکسار و فعل و انفعال روحیه افراد در یک‌دیگر، روح تازه‌ای، پدیده جدید و فرهنگ خاصی پیدا می‌کند که پیش‌تر در آن وجود نداشته است. این فرهنگ جدید، جمع‌بندی روحيات هریک از افراد نیست. چنین ترکیبی را حقیقی یا ارگانیک می‌نامیم؛ ترکیبی که در آن مجموع عناصر ترکیب شونده، از خواست‌ها و اراده‌ها از وحدت حقیقی برخوردار است، مانند سلول‌های بدن انسان. هر سلولی از سلول‌های بدن انسان برای خود وجود و شخصیتی دارد و هر واحد حیات مستقل به شمار می‌آید، ولی بر مجموع روح واحدی حکومت می‌کند و همه سلول‌ها، انسان واحدی را تشکیل می‌دهند. این نوع از ترکیب‌ها را ترکیب ارگانیک می‌گویند.^۱

بخش سوم

پیوندهای مهدویت و فلسفه تاریخ

فصل اول: تحلیل تاریخ بشر با نگرش به اندیشه مهدویت

می‌توان بیان پیوندهای فلسفه تاریخ با اندیشه مهدویت را از تبیین انسان تاریخی و حضور تاریخی آغاز کرد. بدین بیان که حیات آدمی در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی تجلی می‌یابد و انسان‌ها در مدت عمر خویش دوران زندگی فردی و اجتماعی را سپری می‌نمایند و تاریخ بشر را رقم می‌زنند. در همین دوران است که در پرتو نحوه تفکر و اعتقاد و رفتار، آنان آثاری در حال و آینده تاریخ بشری به جای می‌گذارند و با تاریخ ارتباط می‌یابند. این ارتباط منحصر در آینده نخواهد بود بلکه با گذشته تاریخ هم هست. از همین روست که پس از پیروزی در جنگ جمل در سال ۳۶ هجری یکی از یاران امام علی علیه السلام گفت: دوست داشتم برادرم با ما بود و می‌دید که چگونه خدا تو را بر دشمنانت پیروز کرد.

فقال له عليه السلام: أهوى أخيك معنا؟ فقال نعم. قال: فقد شهدنا و لقد شهدنا في عسكرنا هذا أقوام في أصلاب الرجال و ارحام النساء، سيرعف بهم الزمان و يقوى بهم الايمان؛^۱
 امام عليه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟ گفت: آری. امام عليه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران هستند، ولی با ما هم عقیده‌اند، به زودی متولد می‌شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می‌گردد.

این گونه است که ما پیوند تاریخی با گذشتگان و آیندگان می‌یابیم و گسست تاریخی بی‌معنا می‌شود. از همین جهت است که حضرت می‌فرمایند: «سیرعف بهم الزمان»؛ زود است که روزگار ایشان را مانند خونی که از بینی انسان ناگهان بیرون آید به وجود می‌آورد و ظاهر می‌کند؛ «و يقوى بهم الايمان»؛ و به سبب ایشان ایمان قوت می‌یابد و جبهه باطل مغلوب می‌شود. پس اگر مبداء میل و محبت آدمی با گذشتگان هم باشد، با آنان شریک در اعمال و رفتار خواهند شد هم‌چنان‌که حضرت فرمودند: «أهوى أخيك معنا». و در آینده هم راه ایشان را ادامه می‌دهند و خط ایمان را تقویت می‌نمایند. بر این اساس، آنها در گذشته و حال و آینده تاریخی حضور می‌یابند. هم‌چنان‌که امام صادق عليه السلام فرموده‌اند:

من مات منكم على هذا الأمر منتظراً له كان كمن كان في فسطاط القائم؛^۲

هرکس از شما عمر خویش را براساس اعتقاد امر فرج آل محمد سپری کند و در انتظار آن باشد؛ گویا در خیمه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵، روایت پانزدهم.



آن حضرت بوده است. در این صورت است که حضور تاریخی می‌یابد و در آینده ظهور حضرت شرکت می‌یابد.

این گونه است که با حضور تاریخی انسان در هر مقطع زمانی گذشته، حال و آینده؛ در واقع در نقطه‌ای از خط مستقیم «حق» قرار می‌یابد و جریان پیوسته و متصل حق پرستی را در گستره تاریخی ادامه می‌دهد و بدین سان فرازمانی بودن حق و حق پرستی را که در هندسه فکری اسلام شیعی تجلی دارد، به نمایش می‌گذارد.

بنابراین میل و رضایت از کاری هم‌سنخی و همراهی و رشته وصل به آن را در پی دارد. هم‌چنان‌که در بیان دیگر حضرت می‌خوانیم:

الراضی بفعل قوم كالدخل فيه معهم. و علی كل داخل فی باطل ائمان اثم العمل به و اثم الرضا به؛^۱
آن‌کس که از کار گروهی خشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هرکس که به باطلی روی آورد، دو گناه برعهده او باشد: گناه کردار باطل و گناه خشنودی به کار باطل.

بشر از دو ساحت طبیعت و فطرت برخوردار است و دارای دو «من» سفلا و علواست. و چالش بین این دو، حرکت از طبیعت به سمت فطرت و جهت حرکت تاریخ انسان را به نمایش می‌گذارد. به بیان دیگر، آدمی پیوسته در حال چالش بین «تسویل نفسانی» و «تغییر نفسانی» است و به میزان حرکتش از تسویل به سوی تغیر نفسانی، سرعت و شتاب تاریخی در راستای هدف تاریخ می‌یابد.

از منظر فلسفه تاریخ مسیر حرکت تاریخ همان طبیعت و نفس انسان است که باید از عقبه‌ها و سنگلاخ خطرش با سختی‌ها و رنج‌ها بگذرد.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيهِ﴾^۱

ای انسان! مسلماً تو با تلاش و رنجی فراوان به سوی پروردگارت می‌روی، پس دیدارش خواهی کرد.

طبیعت و نفس آدمی میدان جولان و تاخت‌وتاز شیطان، هواها و جلوه‌های دنیاست. از این‌رو مسیر حرکت انسان را نفس پرچالش او تعیین می‌کند. عامل حرکتش، فطرت پایدار و متصل اوست که اتصال و پیوستگی انسان را با گذشته، حال و آینده حفظ می‌کند و حضور تاریخی او را نشان می‌دهد. بدین‌سان او را به آینده روشن و بارانداز تاریخ که تجلی‌گاه هدف خلقت و تاریخ است، رهنمون می‌سازد.

انسان در گذار از مسیر نفس و طبیعت به فراسوی تغییر نفس و تجلی ساحت‌های فطرتش منازل و مراحل را سپری می‌کند. آنچه میزان و کم و کیف منازل و مراحل را تعیین می‌کند، آستانه بلوغ اجتماعی انسان‌هاست؛ یعنی هرچه سطح و آستانه بلوغ اجتماعی آنان فراتر باشد، سطح و آستانه منازل و مراحل حرکت تاریخی به سوی بارانداز و هدف تاریخ عالی‌تر می‌شود.

براساس فلسفه تاریخ اسلامی، هدف خلقت و تاریخ، صیوریت و شدن به سوی خداوند و بازگشت به سوی او و نهایت شناخت خداوند است. «و إليه المصیر»، «و إليه ترجعون»، «إنّ إلى ربّك المنتهی». تحقق این هدف از طریق عبودیت و زیر پا کشاندن استکبار ممکن می‌شود و مکانیزم عبودیت در سطح اجتماعی و

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

تاریخی، گذار از طبیعت و نفس به سوی فطرت و تغییر نفس است. و به میزان بلوغ اجتماعی آستانه سلوک از سطح «تسویل نفسانی» به سوی «تغییر نفسانی» برجسته و فاخر می‌شود. با بلوغ اجتماعی است که مبدأ میل جوامع بشری به کانون‌های متعالی فطرت‌پسند آنان استقرار می‌یابد و رغبت و اشتیاق آنان را به هدف برتر نشانه می‌گیرد و سپس آنها را از وضعیت موجود شاکی می‌سازد و به شکایت اجتماعی آنان منجر می‌شود و در نهایت استعانت اجتماعی آنان را سامان می‌دهد. در واقع فرآیند رغبت، شکایت و استعانت اجتماعی، همان مکانیزم شکل‌گیری کانون و مبدأ میل اجتماعی است که سمت و سوی حرکت اجتماعی و تاریخی را رقم می‌زند و نوع خواستن اجتماعی را متبلور می‌سازد. براساس آن است که صعود و سقوط اجتماع و تاریخ شکل می‌یابد. در همین راستا، حضرت بیان بسیار فاخری می‌فرمایند:

إِذَا جَمَعَ النَّاسُ الرِّضَا وَالسُّخْطَ، قَرَأَ إِثْمًا عَقْرَ نَاقَةَ ثَمُودَ
رَجُلٍ وَاحِدٍ فَعَمَّهَ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوهَ بِالرِّضَا، فَقَالَ سَبْحَانَهُ:
«فَعَقَرُوهَا فَاصْبِحُوا نَادِمِينَ»^۱ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ
بِالْحَسْفَةِ خَوَارِ السِّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْخَوَّارِ؛^۲

ای مردم، رضا و خشنودی و خشم، مردم را گرد می‌آورد، چنان‌که شتر ماده ثمود را، یک نفر دست و پا برید، اما آن تمام قوم ثمود را گرفت، زیرا همگی آن را پسندیدند و به آن راضی بودند. خداوند سبحان می‌فرماید: ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند.

۱. سوره شعراء، آیه ۱۵۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

سرزمین آنان، چونان آهن گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود، فریاد زد و فرو ریخت. ای مردم! آن کس که از راه آشکار برود، به آب می‌رسد و هرکس از راه راست منحرف شود، سرگردان می‌ماند.

بنابراین مردم براساس مبدأ میل و رضا و سخط خویش با هم جمع می‌شوند و در رفتار هم شریک می‌شوند و روح و خرد جمعی می‌یابند. و این گونه است که میزان بلوغ اجتماعی خویش را شکل می‌دهند و متجلی می‌سازند.

مردم پس از تجربه‌های فراوان و خستگی‌های بسیار در زمان ظهور حضرت صاحب‌العلو^{علیه‌السلام}؛ مبدأ میل و خواسته‌هایشان مدیریت و هدایت می‌شود، هم‌چنان که در *نهج البلاغه* آمده است:

يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى، و

يعطف الرؤى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرؤى؛^۱

هوای نفس را به هدایت برمی‌گرداند، زمانی که مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند. و رأی را به قرآن برمی‌گرداند، زمانی که مردم قرآن را به رأی و اندیشه - خود - مبدل کرده باشند و از قرآن چشم پوشیده و امور را طبق اندیشه نادرست خود انجام دهند.

بدین‌سان است که بشر از تسویل نفسانی به تغییر نفسانی هدایت می‌شود و به هدف تاریخ دست می‌یابد.

دانش فلسفه تاریخ، به تحلیل و تعلیل تاریخ نگاه دارد. این نگره تاریخ را به مثابه کلیتی فراگیر و منسجم می‌انگارد که روابط قاعده‌مند دارد.

فلسفه تاریخ، علل پیدایش و تکامل تاریخ و سیر حلقه‌ها و مراحل آن را بیان می‌کند و باید آغاز و فرجام آن را جست‌وجو

۱. همان، خطبه ۱۳۸.

کرد و دربارهٔ نقش خالقیت و ربوبیت آفریدگار و هم‌چنین نقش اراده‌های انسانی در پیدایش و آرایش انواع تحولات اجتماعی و تاریخی مطالعه نمود.

بر این اساس:

۱. جهان آفرینش، آفریدهٔ خداوند متعال به شمار می‌رود و هستی آنها به خالقیت آفریدگار و فیض مستمر او قائم است.

۲. خالق هستی رب العالمین است و همهٔ موجودات عالم را فراسوی کمال به پیش می‌راند.

۳. هرچند که آفریدگار متعال اساس کمال و تکامل جهان آفرینش است، براساس مشیت و خواست الهی ارادهٔ انسان نیز در تکامل جهان حضور دارد و نقش‌آفرین است. از این‌رو، تکامل انسان، جامعه و تاریخ، نتیجه و محصول تقوم و محصول تقوم ربوبیت الهی و ارادهٔ انسان است.

گفتنی است که تقوم ربوبیت الهی و ارادهٔ انسان‌ها، هم‌عرض نیستند، بلکه ارادهٔ انسانی که خود مخلوق خداوند است، براساس خواست الهی نقش می‌آفریند.

بشر برای عبودیت الهی آفریده شده است «ما خلقت الجنّ و الإنس إلاّ ليعبدون»^۱ و با رنج و مشقت باید این مسیر را تا ملاقات پروردگار پیماید.

حرکت در مسیر عبودیت در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی جریان می‌یابد:

الف) ساحت فردی: افراد انسان براساس سنجش و انتخاب خویش مسیر طاعت و عبودیت و یا عصیان از عبودیت الهی را برمی‌گزینند؛ یعنی در حوزه اختیار و اراده خویش می‌توانند

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

عصیان نمایند و با خواست و اراده خود، رب العالمین را اطاعت کنند. خودپرستی و عصیان خدا نیز از حیطة ربوبیت و امداد الهی خارج نخواهد بود. خداوند به انسان اراده داده است تا خود تبعیت و عدم تبعیت از ربوبیت الهی را انتخاب نماید.

بنابراین، به حسب نوع انتخاب و اراده انسان در جهان هستی دو مسیر طاعت و عبودیت و عصیان و استکبار تحقق می‌یابد.

ب) ساحت اجتماعی: جریان طاعت و عصیان در جوامع به گونه جریان منفصل و گسیخته از هم نبوده، بلکه اراده‌های افراد جامعه در درون جبهه طاعت متقوم بر یکدیگر هستند و موجب اشتداد اراده‌ها می‌گردند و اراده بزرگ‌تری را می‌آفرینند. اراده‌های معصیت‌کار متقوم بر هم، به یک اراده اشتداد یافته و بزرگ اجتماعی تبدیل می‌شوند و بر همین اساس، یک جبهه را در مقابل اراده‌های تسلیم حق تشکیل می‌دهند.

ج) ساحت تاریخی: هم‌چنان‌که اراده‌های افراد جامعه متقوم همد و از هم گسیخته و منفصل نیستند و روی هم اراده بزرگ‌تری را به وجود می‌آورند، اراده‌های اجتماعی در طول تاریخ نیز متقوم همد و اراده‌های اشتداد یافته و بزرگ‌تری را می‌آفرینند.

در این صورت، همیشه در روند حرکت تاریخ دو جریان تاریخی وجود خواهد داشت: جریان جبهه حق و طاعت و عبودیت الهی و جبهه معصیت و استکبار.

امام علی علیه السلام در خطبه قاصعه به جریان تاریخی جبهه باطل و معصیت به سرپرستی شیطان اشاره‌های فراوانی فرموده است:

... التي خدع بها الأمم الماضية والقرون الخالية حتى اعنقوا في حنادس جهالته و مهاوی ضلالتة، ذلاً عن سباقه سُلساً في قيادة أمرأ تشابهت القلوب فيه و تتابعت القرون علیه، و كبراً تضایقت الصدور به؛^۱

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

شیطان از طریق همین کبر، امت‌های پیشین و گذشته را فریب داد و چنانشان کرد که در تاریکی‌های نادانی و دام‌های گم‌راهی فرو رفتند، در حالی که تسلیم او بودند که به هر جا که خواهد آنان را براند و رام او بودند که به هر سو که خواهد آنان را بکشاند. دل‌ها در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک‌دیگرند و مردم روزگاران گذشته پی‌درپی بر این شیوه روان بوده‌اند و بر آن کار از پی یک‌دیگر رفته‌اند؛ تکبری که بر سینه‌ها سنگینی می‌کند.

ابلیس به منزله محور باطل و عصیان که همه معصیت‌ها به او برمی‌گردد، در طول تاریخ تمامی اراده‌های عصیانی را سرپرستی و مدیریت می‌کند. بر این اساس، نظام سقوط فطرت توحیدی و عبودیت انسان را در جریان تاریخی عهده‌دار می‌شود.

از همین رو، می‌کوشد که بشر را در گرداب یأس و ناامیدی از آینده و فرجام واپسین قرار دهد. توسعه و تعمیل یأس از سازوکارهای مهم شیطان است. از سویی ایجاد امید و دل‌گرمی به آینده و توجه به افضل اعمال بودن انتظار فرج از جمله اهداف مهم و راه‌بردی جبهه حق به شمار می‌رود.

شیطان برای ایجاد یأس، نیروها و توان خویش را به کار می‌گیرد تا این که تاریخ را به گونه‌ای سرپرستی کند که عبودیت تحقق خارجی نیابد. برای رسیدن به این هدف حرکت خویش را با استکبار می‌آغازد و به توسعه و تعمیق یأس می‌انجامد.

برنامه‌ها براساس اهداف و نتایج طراحی و تنظیم می‌شوند. در طرح جامع خلقت نیز برنامه آفرینش هستی و انسان بر عبودیت الهی مبتنا یافته است. از همین رو، خداوند متعال پیوسته فرد، اجتماع و تاریخ بشری را با فرستادن پیامبران در مسیر عبودیت خویش هدایت و رهبری نموده است، هم‌چنان که در *نهج البلاغه* همین حقیقت بازگو شده است:

فبعث فیهم رسله و واتر إلیهم أنبیاءه، لیستأدوهم میثاق فطرتہ، و یذکروهم منسیّ نعمته، و یحتجّوا علیهم بالتبلیغ، و یشیروا لهم دفائن العقول؛^۱

خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد و انبیای خویش را پی‌درپی به سوی آنان گسیل داشت تا این‌که از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند و نعمت‌های فراموش شده او را یادآور شوند. با تبلیغات، حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه‌های نهفته عقل‌ها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند.

امام علیه السلام در این عبارات به چهار هدف عمده بعثت انبیا اشاره فرموده است:

الف) همواره انسان‌ها را به پیمان فطرتشان فرا می‌خواندند. خداوند متعال، معارف توحیدی را در نهاد و سرشت انسان قرار داده است و اگر هر انسانی به دور از آلاینده‌ها با این فطرت پرورش یابد، به طور طبیعی و فطری در مسیر یگانه‌پرستی و عبودیت حضرت حق خواهد بود و در سایه این فطرت توحیدی به اوج کمالات دست می‌یابد.

ب) نعمت‌های فراموش شده الهی را به یاد انسان می‌آوردند؛ چراکه انسان از نعمت‌های سترگ سرشار شده و روح الهی در او دمیده شده است.

ج) برهان و حجت الهی را به اتمام می‌رساندند.

د) گنجینه‌های نهفته در عقل‌ها را آشکار می‌ساختند.

گویا انبیا با طرح سؤال و مطالبه پیمان فطرت، کار خود را با مخاطبان خویش آغاز می‌کردند و سپس با ذکر نعمت‌ها و عظمت وجودی انسان و استعدادهایش که به فراموشی سپرده، به تنظیم

سؤال‌ها و یادآوری نعمت‌ها می‌پرداختند؛ چراکه با نگاه به «لیست‌آدوهم میثاق فطرت»^۱ به دست می‌آید که انبیا در واقع با مطالبه و طرح سؤال‌ها در حوزه عهد و پیمان فطری انسان، او را به کندوکاو می‌طلبدند. بر همان اساس، انبیا عظمت وجودی انسان و استعداد‌های او را یادآور می‌شدند؛ همان استعداد‌های مکنون و فطری که فراموش کرده‌اند. از این‌رو، با مطالبه پیمان فطری و یادآوری نعمت او، مخاطب را با طرح سؤال و تنظیم سؤال رودرروی می‌کردند و سپس با برهان او را به تحلیل سؤال روانه می‌ساختند.

این‌گونه، انبیا کار خود را با طرح سؤال در حوزه پیمان فطری می‌آغازیدند و آن‌گاه با یادآوری استعداد و عظمت انسان به او این سؤال را توسعه می‌دادند و تنظیم می‌کردند و سپس با برهان و استدلال به تحلیل آن می‌پرداختند و در نهایت گنجینه‌های نهفته عقل را زیوروی می‌ساختند و آشکار می‌نمودند.

ه) حضرت پنجمین هدف از بعثت انبیا را چنین بیان می‌فرماید: «و یروهم آیات المقدرة؛ و آیات قدرت خدا را به آنان نشان دهند».^۲

و سپس به شرح این آیات می‌پردازد و می‌فرماید:

من سقف فوقهم مرفوع و مهاد تحتهم موضوع و معایش
تحييم و آجال تفنيهم و أوصاب تهرمهم و أحداث تتابع
عليهم؛^۳

– سقف برافراشته آسمان که بر فراز آنها قرار گرفته؛

۱. الحیاة، ج ۲، ص ۶۰.

۲. همان.

۳. همان.

- و این گاه‌واره زمین که در زیر پای آنها نهاده است؛
- و آن وسایل زندگی که حیات را به آنها می‌بخشد؛
- و آن اجل‌ها و سرآمدهای عمر که آنها را فانی می‌سازد؛
- و آن مشکلات و رنج‌هایی که آنان را پیر می‌کند؛
- و حوادثی که پی‌درپی بر آنان وارد می‌گردد.^۱

بنابر این عبارات، انبیا پس از توجه دادن به خود انسان و استعدادهای او و فطرتش، به جهان و تحولات فردی و اجتماعی و تاریخی او توجه می‌دهند و از این ره‌گذر آیات قدرت خداوند را به او می‌نمایانند: «و یروهم آیات المقدره».^۲

بنابراین، انبیا از انسان و فطرت و استعدادهای او آغاز می‌کنند و با طرح، تنظیم و تحلیل سؤال او را به جریان می‌اندازند و سپس با ارائه آیات جهان هستی بر او، در تحولات فردی، اجتماعی و تاریخی او را در مسیر عبودیت رهبری می‌نمایند.

مجموعه استعدادهای انسان تا زمانی که ولایت خداوند را بپذیرد و بر این اساس، ولایت انبیا را بپذیرا شود، در مسیر عبودیت حضرت حق و مطالبات فطرت توحیدی خواهد بود. در غیر این صورت گرفتار دام شیاطین می‌شود و در طاعت و عبودیت آنان سر می‌ساید. از این‌رو، انسان یا تحت ولایت نور است یا ظلمت و یا پذیرای ولایت رحمان است یا شیطان. گرچه برای پذیرش ولایت شیطان نیز نیازمند به عنایت و افاضه خداوند متعال است، هم‌چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿كُلًّا تُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ
مَحْظُورًا﴾.^۳

۱. نهج البلاغه، ص ۴۳.

۲. همان.

۳. سوره اسراء، آیه ۲۰.



آدمی گریزی از عبودیت ندارد؛ نکته آن است که به چه کس دل سپارد و به کدامین آستان سر ساید. هم‌چنان‌که در کلام امام همام حضرت جواد الائمه علیه السلام آمده است:

من أصغى إلى ناطق فقد عبده. فإن كان الناطق عن الله فقد عبده و إن كان الناطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبده إبليس؛^۱

هرکه گوش دل به گوینده‌ای بسپارد، او را پرستیده است. اگر گوینده از طرف خدا باشد، خدا را پرستیده و اگر از زبان ابلیس سخن گوید، شیطان را پرستیده است.

در زبور آل محمد آمده است:

و أهونهم عليك من أنت ترزقه و هو يعبد غيرك؛^۲
پست‌ترین آنها [خلق] در پیش گاهت آن است که تو روزی‌اش را می‌دهی و او غیر تو را پرستش می‌نماید...

و لا يفوتك من عبد غيرك؛^۳
و هرکه غیر تو را پرستد از دست قدرتت بیرون نرود....

و كفرت بكلّ معبودٍ غيرك و برئت ممن عبد سواك؛^۴
و به هر معبودی غیر تو کافر شدم و از هرکه غیر تو را عبادت کرده بیزارم.

در نهایت از خداوند متعال می‌خواهد:

و أن تغنيني عن كلّ شيءٍ بعبادتك؛^۵
و مرا با عبادت خود از هر چیزی بی‌نیاز کنی.

۱. تحف العقول، ص ۴۷۹، روایت پنجم.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۵۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

انسان سراسر فقر و نیاز است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱ و تنها او سرشار و بی‌نیازش می‌تواند سازد و طعم خوش استغنا را در کام او چشاند. اگر انسان به آستان رحمان نیاید، ناگزیر آستانه‌بوس شیطان خواهد شد؛ هم‌چون عبدالله بن عمر که از «باب الله» استنکاف کرد و در «باب الشیطان» اعتکاف و از بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام سر باز زد و با شتاب بیعت با منصور شیطان‌صفت را پذیرا شد.

آدمی خود باید دست به سنجش و انتخاب زند و سرمایه‌ی وجودی و نفس خویش را رشد و جهت دهد. نفس انسان بی‌کرانه‌های استعداد و توان است؛ با کاربری‌ها و کارکردهای گونه‌گون. انسان با سنجش و انتخاب خویشتن به دام «تسویل» نفس و یا به بام «تغییر» نفس می‌نشیند و بدین‌سان، جایگاه «اسفل السافلین» و «اعلیٰ علیین» و اسیر و امیر نفس بودنش را می‌نماید. قرآن «تسویل» را هم به نفس نسبت می‌دهد و هم به شیطان. در جایی می‌فرماید: «بل سوئلت لکم أنفسکم»^۲ و «و کذلک سوئلت لی نفسی»^۳. و در جایی دیگر می‌فرماید: «الشیطان سوئل لهم»^۴. پس هم نفس با زیور و زینت‌بخشی به باطل آن را حق و دل‌برانه نشان می‌دهد و هم شیطان. از این‌رو، در طول تاریخ قلمرو زحمات انبیا تغییر نفس آدمی بوده است و قلمرو شیطان‌ها تسویل نفس آنان.

کانون تحولات و تکامل بشری، حرکت انسان از «تسویل نفسانی» به سوی «تغییر نفسانی» است. هرچه بشر از مسیر تسویل به سوی مسیر تغییر نفسانی گام نهد، به تکامل خویش نزدیک

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۸.

۳. سوره طه، آیه ۹۶.

۴. سوره محمد، آیه ۲۵.



شده است. از همین رو، انبیا با توجه دادن انسان به جایگاه انسانی و فطری آنان، پیوسته خواسته‌اند که آدمی را از تسویل برهانند و نگذارند او در گرداب «تسویل نفس» و «تسویل شیطان» فرو غلتد و تمامی عظمت و جودیش را به تاراج دهد.

انبیا در طول تاریخ بر آن بوده‌اند تا بشر را با تغییر نفسانی خویش گامی به جلو ببرند. از همین رو، قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱

بنابر سنت خداوند متعال هر قوم و گروهی، رشد و خسران و کمال و نقص خودش را با تغییر نفسانی رقم خواهد زد و از بستر نفسانی خود بهینه بهره‌وری خواهد کرد و با تلاش و رنج قله‌های کمال را خواهد پیمود. اراده انسانی این‌گونه در طول اراده الهی قرار می‌گیرد؛ چراکه خداوند بدین‌سان خواسته است که انسان به جای تسویل نفسانی فراسوی تغییر نفسانی حرکت نماید و سرنوشت اجتماعی و تاریخی خویش را بیافریند.

استکبار در برابر عبودیت

عبودیت در برابر استکبار است. امام سجاد علیه السلام در دعای وداع ماه رمضان این‌چنین می‌فرمایند:

و قلت ﴿أدعوني أستجب لكم إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين﴾. فسَمَّيتُ دعائك عبادة و تركه استكباراً و توعَّدتُ على تركه دخول جهنم داخرين.^۲
 فرمودی مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و ذلیل وارد جهنم می‌شوند. پس نیایش و دعا را عبادت و ترکش را

۱. سوره رعد، آیه ۱۱.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵.

کبر و استکبار نامیدی و بر ترک دعا به دخول دوزخ با ذلت و خواری تهدید فرمودی.

دعا اوج عبودیت و مغزافزار آن به شمار می‌رود و کبر و استکبار بر سه محور خودبزرگ‌بینی، خودخواهی و خودپرستی می‌گردد. بدین سان، پیوسته جریان تاریخ میدان مبارزه خودخواهی و خداخواهی بوده است. هم‌چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُنذِرُكَ فَاسْتَكْبَرْتُمْ
وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ﴾^۱

و اما کسانی که کافر شدند [به آنان گفته شود:] مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و گردن‌کشی کردید و مردمی گناه‌کار بودید؟

کفر از استکبار سرچشمه می‌گیرد و جرم نیز ریشه در استکبار دارد. مردم بر اساس خودبزرگ‌بینی و خودخواهی و خودپرستی کفر می‌ورزند و از عبودیت الهی چشم می‌پوشند. قرآن از زبان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
وَاسْتَعْصَمُوا بِآيَاتِهِمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾^۲

و من هر بار که آنها را دعوت کردم تا ایشان را ببامرزی، انگشتانشان را در گوش‌های خود کردند و جامه‌های خویش را برکشیدند و [بر کفر خویش] پای فشردند و هر چه بیشتر بر تکبر خود افزودند.

نشان می‌دهد که قوم نوح به دلیل خودبزرگ‌بینی، خودخواهی و خودپرستی، هرگز با کلام حق و فرهنگ عبودیت الهی روبه‌رو

۱. سوره جاثیه، آیه ۳۱.

۲. سوره نوح، آیه ۷.



نمی‌شدند و از همین‌رو، راه را برای «شنیدن» حق و «دیدن» حق می‌بستند و بدین‌سان، هرچه زمان بیشتر می‌گذشت، بر کبر و استکبارشان می‌افزود.

این‌گونه آدمی در طول تاریخ با تسویل نفس به گرداب خودمحوری و کبر و استکبار فرو غلتید. و شیطان هم به آتش تسویل نفس آنان دامن زد و کبر و نخوت ایشان را شعله‌ور ساخت تا هرچه بیشتر گستره عبودیت خود را توسعه و تعمیق بخشد و آنها را از عبودیت الهی باز دارد.

مسئله کبر و استکبار چنان مهم است که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه آن را گسترده شرح می‌دهد. حضرت در مطلع خطبه می‌فرماید:

سپاس و ستایش خدای را که لباس عزت و بزرگی بر تن کرد و آن را برای خود برگزید و بر آفریدگانش ممنوع ساخت و آن را قرق‌گاه و حریم خود قرار داد و بر دیگران حرام نمود. این لباس را برگزید، چون جلالت و عظمت از آن اوست.^۱

سپس در نکوهش تکبر می‌فرمایند:

خداوند بر هر بنده‌ای که در این دو صفت (عزت و بزرگی) با او ستیزه نماید، لعنت فرستاد. سپس فرشتگان مقرب خویش را با این دو صفت آزمود تا فرشتگان فروتن را از فرشتگان گردن‌کش جدا سازد.^۲

بنابر این بیان:

۱. خداوند لعنت می‌کند کسانی را که در این دو وصف با او

ستیزه کنند؛

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

۲. همان، ص ۳۸۱.



۲. با همین دو وصف فرشتگان متواضع و مستکبر را آزمایش نمود و آنها را از هم جدا ساخت. در ادامه خطبه می‌فرماید:

خداوند به فرشتگان فرمود: «من بشری از گل می‌آفرینم. هرگاه خلقت او را به پایان بردم و از روح خود در وی دیدم، سجده‌اش کنید. پس تمامی فرشتگان جز ابلیس سجده کردند.» کبر و خودپسندی به ابلیس روی آورد، و بر آدم به آفرینش خود نازید و به ریشه خود [که آتش بود] بر او تعصب ورزید. این دشمن خدا (ابلیس) پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران است. او پایه عصیت را بنا نهاد و بر سر لباس کبریایی با خداوند به ستیز برخاست و آن لباس عزت را به تن کرد و جامه فروتنی را درآورد.^۱

امیرمؤمنان علیه السلام سپس درباره حکمت آزمون‌های خداوند متعال می‌فرماید:

و لکنَّ اللهُ سبحانه یبتلی خلقه ببعض ما یجهلون أصله تمييزاً
بالإختبار لهم و نقیاً للاستکبار عنهم و إبعاداً للخیلاء منهم؛^۲
اما خداوند سبحان بندگان خود را به پاره‌ای از چیزها که به اصل و ریشه آن جاهلند، می‌آزماید تا با این آزمون فرمان‌برداران را از نافرمانان جدا سازد و بزرگ‌منشی و کبر را از ایشان بزدايد و خودپسندی را از آنان دور نماید.

بنابراین، خداوند دستورهایی به انسان می‌دهد، از آن رو که:

۱. همان، خطبه ۱۹۰.

۲. همان.



۱. بندگان را به وسیله آزمایش کردن تمیز دهد: «تمیزاً بالإختبار لهم»^۱
 ۲. می خواهد آنان را از حالت استکبار دور کند: «نفياً للإستکبار عنهم»^۲
 ۳. می خواهد حالت تکبر و نخوت و خیل را از مردم دور سازد: «و إبعاداً للخیلاء منهم»^۳.
- عبودیت و استکبار از سرآغاز آفرینش انسان شکل گرفته است. نتیجه عبودیت، طاعت و انقیاد رحمان است و نتیجه استکبار، عصیان رحمان و انقیاد شیطان. حرکت تاریخ بر محور عبودیت و استکبار به جریان افتاده و رفت و آمد امت‌ها براساس آن شکل یافته است.
- از همین رو، قرآن می فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۴

خدایی که مرگ و زندگی را برای آزمایش شما آفریده که کدام یک از شما کار بهتر انجام می دهد.

گستره نفس انسان کانون مجموعه استعدادها و کشش‌ها و غرایز فراوان و مختلف است. انسان با ترکیب نیروهای متضاد به آزادی می رسد و با حرکت فکری و سنجش و انتخاب خود «تسویل نفس» می کند و خودبزرگ بینی و خودخواهی و خودپرستی را برمی گزیند و یا «تغییر نفس» می کند و از همان بستر استعدادهای درونی به فراسوی خداپرستی ره می پیماید.

۱. همان، ص ۲۸۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. سوره ملک، آیه ۲.

خداوند با سنت «ابتلاء» و آزمایش در طول تاریخ، روند حرکت تاریخ بشری را فراسوی تحقق عبودیت محض و خالص الهی ادامه خواهد داد تا روزی تحت ربوبیت خویش به آن عینیت کامل بخشد و بدین سان «احسن عمل» را در گستره هستی بر همگان بنماید.

سپس در ادامه خطبه به پیام‌ها و عبرت‌های تاریخ اشاره می‌فرماید:

فاعتبروا بما كان من فعل الله بابلوس إذ أخطأ عمله الطويل و
 جهده الجهد و كان قد عبدالله سنة آلاف سنة، لا يدري أمن
 سني الدنيا أم من سني الآخرة، عن كبر ساعة واحدة؛^۱
 از آن‌چه خدا با ابلیس کرد، عبرت بگیرید که اعمال
 طولانی و تلاش سخت‌کوشانه او را به علت ساعتی
 تکبر باطل و تباه ساخت، در حالی که ابلیس شش هزار
 سال - که معلوم نیست از سال‌های دنیایی است یا
 سال‌های آخرتی -^۲ خدا را بندگی کرده بود.

وقتی حضرت به عبرت گرفتن فرا می‌خواند، سنت و قانون ثابت و لایتغیری را یاد می‌آورد که در گذشته جاری بوده و برای حال و آینده هم جاری است. این مسئله قانون‌مندی سیر حرکتی تاریخ بشری را نشان می‌دهد. حضرت در همین زمینه می‌فرماید:
 کیست که پس از ابلیس چنان گناهی را مرتکب شود و
 در پیش‌گاه خداوند از عذاب سالم بماند؟ نه، هرگز
 خدای سبحان به سبب رفتاری که باعث بیرون کردن
 فرشته‌ای از بهشت شده، انسانی را وارد بهشت
 نمی‌سازد؛ زیرا حکم خدا در حق اهل آسمان و اهل

۱. همان.

۲. هر روز آخرتی معادل هزارسال دنیایی است.



زمین یکی است و خداوند با احدی از بندگانش دوستی خاصی ندارد تا به سبب آن چیزی را که بر جهانیان حرام کرده، بر او مباح گرداند.^۱

از این رو، چالش محوری تاریخ بشر براساس عبودیت و استکبار آنها شکل گرفته است و ادامه می‌یابد. از این رو، امیرمؤمنان علیه السلام در ادامه به دشمنی‌های شیطان اشاره و هشدار می‌فرماید:

فاحذروا عبادالله عدوالله أن یعدیکم بدائه و أن یستفزکم بدائه و أن یجلب علیکم بحیله و رجله؛^۲
بندگان خدا، از دشمن خدا دوری کنید، مبادا شما را به بیماری خود گرفتار کند و با ندایش شما را به حرکت درآورد و با سپاه سواره و پیاده‌اش بر شما بتازد و جلب نماید.

طرح جامع شیطان آن است که به هر شکل ممکن انسان‌ها را به درد و مرض خود که همان کبر و استکبار و عصیان خداوند متعال است، گرفتار سازد و با تسویل نفس آنان به هدف خویش دست یابد.

شیطان در طول تاریخ ولایت و رهبری جبهه باطل را بر عهده دارد. او در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی به سمت و سوی کبر و استکبار و عصیان از مسیر الهی حرکت می‌کند و مکانیسم حرکت جبهه باطل را هم از مسیر «تسویل نفس» برمی‌گیرد، هم‌چنان‌که فرآیند اعمال ولایت و سرپرستی شیطان را بدین‌سان می‌توان برشمرد:

۱. همان.

۲. همان.

۱. اول به بیماری خود گرفتار می‌کند؛
 ۲. سپس با ندایش سیر حرکت را به دست می‌گیرد و نظارت می‌کند؛
 ۳. در نهایت با توان و نیروهای خویش افراد را به خود جلب می‌نماید.
 شیطان از سرمایه‌ها و استعدادهای درونی انسان‌ها بهره می‌گیرد و تسویل می‌کند. او خودبزرگ‌بینی و خودخواهی و خودپرستی را زیور و زینت می‌بخشد و سپس افراد را به حرکت می‌اندازد و در نهایت به خود جلب می‌نماید و در معبد خویش به اعتکاف می‌نشانند. از این‌رو، عنصر محرک تاریخ همان توان و استعدادهای درونی و فطری انسان‌هاست.

مجموعه‌های استعدادهای ترکیب‌شده‌ای در وجود انسان وجود دارند. همین عنصر ترکیب به وی اصالت می‌دهد و او را توانمند و آزاد می‌سازد و او را مجبور می‌کند که با سنجش خویش انتخاب کند. از همین‌رو، مسئول متعهد است و باید پاسخ‌گو باشد، هم‌چنان‌که در دعا می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ ما كان في قلبي من شكٍّ أو ريبٍ أو جحودٍ أو قنوطٍ أو فرحٍ أو بذخٍ أو بطرٍ أو خيلاءٍ أو رياءٍ أو سمعةٍ أو شقاقٍ أو نفاقٍ أو كفرٍ أو فسوقٍ أو عصيانٍ أو عظمةٍ أو شيءٍ لا يجبُ أسئلكَ يا ربَّ أن تبدلني مكانه إيماناً بوعدك و وفاءً بعهديك و رضاءً بقضائك و زهداً في الدنيا و رغبةً فيما عندك و اثرةً و طمأنينةً و توبةً نصوحاً إليك ذلك يا ربَّ العالمين؛^۱

خداوندا آنچه در دل و قلبم از شک، ریب، انکار، یأس، نومیدی، شادی، سرکش‌ی، عیاشی، اسراف یا تکبر و

۱. مفاتیح الجنان، دعای آخر شعبان و اول رمضان.

خودپسندی، یا ریاکاری و خودنمایی، یا شقاوت و نفاق و دورویی، یا کفر و فسق و گناه، یا بزرگی نخوت یا هرچه تو نپسندی هست، از تو درخواست می‌کنم که همه را از دلم دور گردانی و این اوصاف را به ایمان به وعده‌های خود و وفای به عهدت و رضا و خوشنودی به قضایت و زهد در دنیا و شوق و رغبت به آنچه نزد توست و آگاهی و اطمینان خاطر و توبهٔ نصوح بدل کنی که ای پروردگار من این امور را از تو می‌طلبم.

انسان در مجموعهٔ استعداد عظیم خویش با توان سنجش خود برای رشد و خسر انتخاب می‌کند. قوم ثمود پس از آن‌که خداوند متعال آنان را هدایت کرد، کوری را بر هدایت برگزیدند: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ»^۱

انسان با همین سرمایه‌های وجودی خود یا از سر جهل‌ورزی و بی‌هنری به تسویل نفس و شیطان تن می‌دهد و به گرداب کفر و جرم می‌نشیند و یا از سر خردورزی و هنرمندی به تغییر نفس می‌اندیشد و با تبدیل نیروهای درونی و قلبی خویش به کاربری‌ها و کارکردهای متعالی آنها رو می‌کند و تمامی توان‌مندی طبیعی درون خویش را برای رشد و شکوفایی گل‌های معطر بوستان فطرتش قرار می‌دهد.

از این‌رو، شیطان و رحمان هر دو در همین حوزه بر نیروهای درونی انسان سیطره دارند. با وجود این، انسان‌ها با اراده و انتخاب خویش یا ولایت و سرپرستی محور باطل یعنی شیطان را می‌پذیرند و یا محور حق یعنی خداوند متعال و انبیا و اوصیا را پذیرا می‌شوند. انسان با پذیرش محور باطل از طریق و شیوه و روش تسویل نفس به گرداب استکبار و خودپرستی سقوط می‌کند

۱. سوره فصلت، آیه ۱۷.

و با پذیرش محور حق به کوهسار عبودیت صعود می‌کند و رفعت می‌یابد. این دو شکل در سه ساحت فردی، اجتماعی و تاریخی انسان جریان می‌یابد.

امیرمؤمنان در ادامه خطبه به دشمنی‌های شیطان هشدار می‌دهد:

قسم به جان خودم که تیری خطرناک برای شکار شما بر کمان گذارده و کمان را با شدت هرچه تمام‌تر کشیده و از نزدیک‌ترین نقطه شما را هدف قرار داده و گفته: «رَبِّ بَمَا أُغْوَيْتَنِي لِأُزِينََنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱ «پروردگارا به سبب آن‌که مرا اغوا کردی، دنیا را در چشم آنان جلوه می‌دهم و همه را گمراه خواهم کرد.» تیری در تاریکی به سوی هدفی دور افکنده و گمانی نادرست بر زبان آورده، ولی فرزندان خودپسندی، برادران عصبیت و سواران مرکب کبر و جاهلیت (با رفتار خود) آن (اندیشه باطل) را تصدیق کرده‌اند.

آن هنگام که گردن‌کشان شما فرمان‌بردار شیطان شدند و طمع او در گمراه ساختن شما استحکام یافت و آنچه پوشیده و نهان بود آشکار گشت، قدرت بر شما فزونی یافت و لشکرش را آرام‌آرام به سوی شما نزدیک ساخت. آن‌گاه سپاهیان شما را به خواری افکندند، و به ورطه هلاکت درآوردند و بر شما زخمی کاری وارد ساختند، نیزه‌ها در چشمانتان نشانندند و گلوهایتان را بریدند و بینی‌هایتان را خرد کردند تا شما را بشکنند و مهار در بینی کرده و به سوی آتشی که برایتان فراهم شده ببرند. شیطان بیش از کسانی که آشکارا با آنان دشمنی می‌کنید و برای جنگ با آنان جمع می‌شوید، بر پیکر دین شما زخم می‌زند و برای فساد دنیايتان آتش



می‌افروزد. پس خشم و نیروی خود را برای نبرد با او به کار گیرید و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نورزید.^۱

امیرمؤمنان علیه السلام در عبارتهایی دیگر چنین می‌فرماید:

پس آتش عصبیت و کینه‌های جاهلیت را که در قلب‌های تان جای گرفته و پنهان مانده خاموش سازید که این خودپسندی و تعصب در مسلمانان از آفت‌های شیطان و نازیدن‌ها و فسادها و وسوسه‌های اوست. تابع تواضع را بر سر نهید و گردن‌فرازی را زیر پا گذارید، ریسمان تکبر از گردن باز کنید و تواضع را سنگر میان خود و دشمنان یعنی ابلیس و سپاهش قرار دهید؛ زیرا ابلیس در میان هر امتی سپاه و یارانی، و پیاده و سوارانی دارد. شما هم چون قایل که بر فرزند مادرش [= هابیل] کبر ورزید نباشید. خداوند قایل را بر هابیل برتری نداده بود اما خودبزرگ‌بینی او را در ورطهٔ حسادت افکند، و عصبیت، آتش خشم را در دلش برافروخت. شیطان نیز باد کبر در دماغش دمید، همان کبری که خداوند به دنبالش پشیمانی قرار داد، و گناه هر قاتلی را تا روز قیامت بر گردن او انداخت.^۲

حضرت در عبارات دیگر می‌فرماید:

خدا را خدا را! از تکبر و خودپسندی و از تفاخر جاهلی پرهیزید که این حالات، کینه و دشمنی فراهم می‌آورد و مجرای دمیدن و افسون شیطان است. شیطان از طریق همین کبر امت‌های پیشین و ملت‌های گذشته را فریب داد و چنانشان کرد که در تاریکی‌های نادانی و دام‌های گم‌راهی فرو رفتند، در حالی که تسلیم او بودند که به

۱. همان.

۲. همان.

هر جا که خواهد آنان را براند و رام او بودند که به هرسو که خواهد آنان را بکشاند.^۱

نیز می فرماید:

أمرأ تشابهتِ القلوبُ فيه و تتابعتِ القرونُ عليه و كبراً
تضایقتِ الصدور به؛^۲

دل‌ها در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک‌دیگرند و مردم روزگاران گذشته پی‌درپی بر این شیوه روان بوده‌اند، تکبر (را در خود پروراندند) که بر سینه‌ها سنگینی می‌کند.

حضرت در این عبارات‌ها به زیبایی قانون‌مند بودن تاریخ و سیر تاریخ امت‌های پیشین را نشان می‌دهد و یکسان بودن و تشابه عوامل محرک تاریخ را یادآور می‌شود و در همین زمینه به سه مطلب مهم اشاره می‌فرماید:

۱. شیطان از طریق همین کبر امت‌های پیشین را فریب داده است؛

۲. دل‌های مردم در پذیرفتن کبر و نخوت همانند یک‌دیگر است؛

۳. مردم روزگاران گذشته پی‌درپی بر این شیوه بوده‌اند و بر آن کار از پی یک‌دیگر رفتند؛

۴. تکبری که دست‌آورد خودشان بوده است، بر سینه‌ها سنگینی می‌نماید.

شیطان با عنصر کبر که علت سقوطش بود، به جان امت‌های پیشین افتاد و به توسعه و تعمیق آن در میان ایشان پرداخت.

۱. همان.

۲. همان.



دل‌های مردم در پذیرفتن کبر یک‌سان است و این قابلیت به طور هم‌سان در آنان وجود دارد و براساس سوء اختیار خودش بدان گرفتار می‌شوند. بدین‌سان مردم روزگاران گذشته بر کبرورزی از پی یک‌دیگر رفتند تا آن‌که دچار زندگی دشوار و ناگوار شدند؛ زیرا «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا»^۱ «آنانی که از ذکر و یاد خداوند و عبودیت او غفلت ورزند و دوری بنمایند، دچار زندگی سخت و تنگی می‌شوند.»

حضرت در جایی از این خطبه دربارهٔ عبرت گرفتن از پیشینیان و دوری از کبر می‌فرماید:

فاعتبروا بما أصاب الأمم المستكبرين من قبلكم من بأس الله
و صولاته و وقائعه و مُثَلَّاته و اتَّعظُوا بِمِشَاوِي خُدُودِهِمْ و
مِصَارِعِ جَنُوبِهِمْ و اسْتَعِيزُوا بِاللَّهِ مِنْ لُؤَاقِحِ الْكِبْرِ، كَمَا
تَسْتَعِيزُونَ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ؛^۲

از آنچه بر سر ملت‌های گردن‌کش گذشته آمد، از عذاب خدا و دشواری‌ها و حوادث و کیفرهای او عبرت بگیرید و از خاک تیره‌ای که صورت بر آن نهادند و زمینی که با پهلو بر آن افتادند، پند پذیرید و از آنچه پدید آورنده کبر است، به خدا پناه جوید، همان‌گونه که از بلاهای ناگهانی به او پناه می‌برید.

از مباحث گذشته در خصوص عبودیت و استکبار به دست می‌آید که این‌دو، نرم‌افزار حرکت تاریخ بشری به شمار می‌روند. براساس این‌دو جبههٔ حق و باطل شکل می‌گیرد و خداوند متعال و انبیا و اوصیا محور حق و شیطان محور باطل به شمار می‌روند.

۱. سوره طه، آیه ۱۲۴.

۲. همان.



تکاملی بودن حرکت تاریخ و اقتضای حکمت الهی

اگر حرکت تاریخ را براساس مشیت الهی بپذیریم و حکمت و ربوبیت خداوند متعال را بر آن حاکم بدانیم، تکاملی بودن حرکت تاریخ را نیز خواهیم پذیرفت. حرکت تکاملی تاریخ به این معنا نیست که فرازونشیب‌ها و افت‌وخیزهای تاریخ و حرکت‌های واپس‌گرای تاریخی را نادیده به شمار آوریم، بلکه مراد از حرکت تکاملی تاریخ آن است که برآیند حرکت‌های تاریخ را در نظر گیریم و آن را حرکت رو به جلو و کمال‌انگاریم.

این نگاه با حکمت الهی هم‌آهنگ و سازگار است. بنابراین، فلسفه تاریخ اسلامی از باور به خالقیت و ربوبیت الهی سرچشمه می‌گیرد و به باور به معاد ختم می‌شود. «ألا إلى الله تصير الأمور؛^۱ آگاه باش که کارها به خدا باز می‌گردد.» بر این اساس، حرکت عمومی جهان هستی در پایان به توسعه و تعمیق عبودیت و پرستش خداوند متعال می‌انجامد.

اصلی‌ترین تعارض تاریخی

خداوند متعال به انسان‌ها اراده داده و انسان‌ها به اندازه‌ای که خواست و مشیت او اجازه دهد، در ایجاد حوادث در جهان هستی می‌توانند نقش آفرینند. اراده‌های مثبت و منفی در دو جبهه حق و باطل به کمک امدادهای الهی امکان بروز می‌یابند و بدون امداد او هیچ‌کدام توان و قدرتی در تصرفات عالم، نمی‌توانند داشته باشند. هردو جبهه به دنبال توسعه و گسترش خویش در تعارضی تاریخی قرار دارند؛ تعارض عبودیت و استکبار.

گرچه اراده‌های انسانی در حرکت تاریخ نقش می‌آفریند، نقش آنها محور اصلی نیست، بلکه جهت‌گیری حرکت کلی تاریخ با

۱. سوره شوری، آیه ۵۳.

مشیت بالغه و نافذ الهی شکل می‌یابد و انسان‌ها قوانین کلی حاکم بر جهان هستی را که ظهور مشیت خداوند متعال است، نمی‌توانند تغییر دهند. امام سجاده علیه السلام در این باره می‌فرماید:

و یا من لا تبدل حکمته الوسائل^۱!

ای آن‌که هیچ دست‌آویزی حکمتش را تغییر نمی‌دهد.

بنابراین، قلمرو اراده‌های انسانی در ظرف مشیت الهی اثرگذار است و تا میزانی که خداوند متعال امداد کند، مؤثر می‌افتد و خارج از احاطه و حکومت او نخواهد بود.

در راستای تبیین مبارزه حق و باطل در سیر تاریخ بشر، توجه به برخی نکات ما را به روشنی به اندیشه مهدویت رهنمون می‌سازد. اینک به برخی از این نکات اشاره می‌شود:

محور جبهه حق و باطل

انبیا و اولیای الهی در جبهه حق، بشر را گام‌به‌گام در مسیر عبودیت همراهی نموده‌اند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله بنابر روایتی به نقل از هردو فرقه می‌فرماید:

مثلی ومثل الأنبياء كمثل رجل بنى داراً فأتتها و أكملها و أحسنها إلّا موضع لبنة فجعل الناس يدخلونها ويتعجبون و يقولون لولا موضع اللبنة (قال رسول الله صلی الله علیه و آله) فأنا موضع اللبنة جئت فختمت الأنبياء؛^۲

مثل من و پیامبران دیگر، مثل آن مردی است که خانه‌ای بنا کند و آن را به جز یک آجرش تکمیل و زیبا سازد. پس مردم شروع به رفت‌وآمد به آن خانه کنند و با تعجب بگویند که ای کاش جای این آجر خالی نبود.

۱. صحیفه سجاده، دعای ۱۳.

۲. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۶۶، ذیل آیه ۴۰ سوره احزاب: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۵۷.

(رسول خدا سپس فرمود): من به مانند آن آجر پیامبران را خاتمه دادم.

هم‌چنین براساس آموزه‌های وحیانی و معارف شیعی، وجود نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کانون و محور عبودیت و پرستش در کل تاریخ است، هم‌چنان‌که این معنا از روایات بسیاری به دست می‌آید. از این‌رو، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

عبدالله بن عباس می‌گوید ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام تشریف آوردند. تا چشمان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت افتاد، تبسمی کردند و فرمودند:

مرحباً بمن خلقه الله قبل أبيه آدم بأربعين ألف عام. فقلت: يا رسول الله أكان الإين قبل الأب؟ فقال: نعم إن الله تعالى خلقني و خلق علياً قبل أن يخلق آدم بهذه المدّة، خلق نوراً قسمه نصفين فخلقني من نصف و خلق علياً من النصف الآخر قبل الأشياء، فنورها من نوري و نور عليّ. ثم جعلنا عن يمين العرش ثم خلق الملائكة فسبّحنا و سبّحت الملائكة فهللنا فهللت الملائكة و كبرنا فكبر الملائكة، و كان ذلك من تعليمي و تعليم عليّ، و كان ذلك في علم الله السابق أن الملائكة تتعلم منّا التسييح و التهليل، و كل شيء يسبح الله و يكبره و يهلله بتعليمي و تعليم عليّ، و كان في علم الله السابق أن لا يدخل النار محبّ لي و لعليّ، و كذا كان في علمه أن لا يدخل الجنة مبغض لي و لعليّ!

مرحبا به کسی که خداوند او را چهار هزار سال قبل از پدرش حضرت آدم آفرید. عبدالله بن عباس می‌گوید،

که پرسیدم: ای رسول خدا یعنی پسر و فرزند قبل از پدر بوده است؟ حضرت در جواب فرمودند: بله همانا خداوند متعال من و علی را چهار هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم خلق کرد. نوری را آفرید و آن را به دو قسم تقسیم کرد. سپس من را از یک نصف آن آفرید و علی را از نصف دیگر. این آفرینش حضرت حق قبل از آفریدن تمامی موجودات و اشیا دیگر بوده و تمامی آن نورشان از نور من و علی است. حضرت در ادامه می‌فرمایند که سپس خداوند ما را در سمت راست عرش قرار داد و پس از آن بود که ملائک را خلق نمود و آنان با تسبیح ما تسبیح گفتند و با تهلیل ما تهلیل و با تکبیر ما تکبیر نمودند. تسبیح و تهلیل و تکبیر ایشان تابع تعلیم من و علی بود و در علم سابق الهی این‌گونه بوده است که ملائکه و همه از ما تسبیح و تهلیل را می‌آموختند و هم‌چنان تمامی اشیا هستی از تعلیم من و علی می‌آموختند که خداوند را تسبیح کنند و تکبیر و تهلیل نمایند و در علم سابق خداوند است که دوست‌دار من و علی داخل آتش نمی‌شود و هم‌چنان در علم سابق الهی است که دشمن من و علی داخل بهشت نمی‌شود.

برید عجلی در روایتی دیگر می‌گوید:

سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا و بنا و حد الله تبارك و تعالى و محمدٌ حجاب الله تبارك و تعالى؛^۱
امام باقر عليه السلام فرمود: به وسیله ما خدا پرستش شد و به وسیله ما خدا شناخته شد و به وسیله ما خدای تبارک و تعالی را یگانه شناختند و محمد پرده‌دار خدای تبارک و تعالی است (تا واسطه میان او و مخلوقاتش باشد).

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷، روایت ششم.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری می‌فرماید:

... و بعبادتنا عبد الله و لولا نحن ما عبد الله!^۱
و به وسیله عبادت ما خدا پرستش شد و اگر ما نبودیم
خدا را نمی‌پرستیدند.

بنابراین، با وجود عبادت آنها دیگران در تمامی قشرها و
سطح‌ها، عبودیت و بندگی خداوند متعال را به جا می‌آورند. باید
توجه داشت که انبیای اولوالعزم هم تحت ولایت و سرپرستی آنها
به رشد دست می‌یابند. هم‌چنان‌که در این روایت آمده است:

عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّوجل: ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ
مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲ قال: عهد إليه في محمّد و
الأئمة من بعد فترك و لم يكن له عزم إثمهم هكذا و إنما سمى
أولوالعزم لأنه عهد إليهم في محمّد و الأوصياء من بعده فترك
و لم يكن له عزم إثمهم هكذا و إنما سمى أولوالعزم لأنه عهد
إليهم في محمّد و الأوصياء من بعده و المهديّ و سيرته فأجمع
عزمهم أنّ ذلك كذلك و الاقرار به؛^۳

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ
فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ فرمود: خداوند از آدم درباره
حضرت محمّد و امامان بعد از آن پیمان گرفت و او آن
عهد را ترک گفت و عزمی درباره آن از خود نشان نداد.
برخی از انبیا از آن‌رو اولوالعزم بوده‌اند که خدا با آنان
درباره محمّد صلی الله علیه و آله و اوصیای بعد از او و مهدی علیه السلام و
سیرت او عهد بست و همه عزمشان جمع شد که ایشان
چنینند و بدان اقرار نمودند.

۱. همان، ص ۱۹۷، روایت پنجم.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. بصائر الدرجات، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷۸، روایت ۲۱؛ علل الشرایع،

ص ۱۲۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.



حضرت باقر علیه السلام در روایت دیگری می فرماید:

... ثم قال: «الستَ برَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۱ ثم أخذ الميثاق على النبيين، فقال ألتست بربكم وأن هذا محمد رسولی، وأن هذا علیُّ أميرالمؤمنین؟ قالوا: بی فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق علی أولی العزم أثنی ربکم و محمد رسولی و علیُّ أميرالمؤمنین و أوصیاءه من بعده ولاة أمری و خزائن علمی و أن المهدي انتصر به لدينی و أظهر به دولتی و انتقم به من أعدائی و اعبد به طوعاً و كرهاً. قالوا: أقررنا یا رب و شهدنا و لم یجد آدم و لم یقر فثبتت العزيمة لهؤلاء الخمسة فی المهدي و لم یكن لآدم عزمٌ علی الإقرار به و هو قوله عزوجل: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِي وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عَزْمًا﴾^۲ قال: إنما هو: فتركه؛^۳

سپس از پیغمبران پیمان گرفت و فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ و این محمد رسول من نیست و این علی امیرمؤمنان نمی باشد؟ گفتند چرا پس نبوت آنها پایرجا شد، و از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت که من پروردگار شمایم و محمد رسول من و علی امیرمؤمنان و اوصیاء بعد از او، و الیان امر من و خزانه داران علم من و این که مهدی کسی است که به وسیله او دینم را نصرت دهم و دولت من را آشکار کنم و از دشمنانم انتقام گیرم و به وسیله او خواهی نخواهی عبادت شوم. گفتند

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره طه، آیه ۱۱۵.

۳. *الکافی*، ج ۳، ص ۱۲، روایت یکم. مرحوم علامه مجلسی در ذیل این حدیث بیانی دارند: «کأنه محمول علی أنه لم یکن له من العزم و الإهتمام التام و السرور بهذا الأمر و التذکر له ما کان لأولی العزم».

پروردگارا! اقرار کردیم و گواهی دادیم، ولی آدم نه انکار کرد و نه اقرار نمود، پس مقام اولوالعزمی برای آن پنج تن از جهت مهدی ثابت شد و برای آدم عزمی بر اقرار به آن یافت نشد (از این پیغمبران اولوالعزم خارج گشت). این است گفتار خدای عزوجل: «و هر آینه از پیش با آدم عهدی کردیم، او فراموش کرد و برایش تصمیمی نیافتیم»، فرمود: مقصود از «نسی» در این جا «ترک» است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ عَلَيَّ وَوَلَايَةَ عَلِيٍِّّ وَ
 أَخَذَ عَهْدَ النَّبِيِّينَ بَوَلَايَةِ عَلِيٍِّّ!^۱
 محمد بن مسلم می گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال از پیامبران میثاق و عهد بر ولایت علی علیه السلام گرفت.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ما تكاملت النبوة لنيّ في الأضلة حتّى عرضت عليه ولايتي و
 ولاية أهل بيتي و مثلوا له فأقرّوا بطاعتهم و ولايتهم.^۲

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما بُيِّئَ نَبِيٌّ قَطًّا إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا وَبِفَضْلنا عَلَيَّ مِنْ سِوَانا؛^۳
 هرگز پیامبری به نبوت نرسید مگر به سبب معرفت حق ما و به فضل و برتری ما بر غیر از ما.

حضرت در روایتی دیگر می فرماید:

۱. بصائر الدرجات، ص ۲۱-۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۰-۲۸۱، روایت ۲۶.
۲. بصائر الدرجات، ص ۵۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، روایت ۲۷.
۳. بصائر الدرجات، ص ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، روایت ۲۸.



ما من نبيُّ نبيٍّ ولا من رسولٍ أرسلَ إلَّا بولايتنا و تفضيلنا
على من سوانا؛^۱

هیچ پیامبر و رسولی به نبوت و رسالت نرسید مگر به
وسیله ولایت ما و پذیرش برتری ما بر دیگران.

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ولایتنا ولایة الله التي لم یبعث نبيُّ قطَّ إلَّا بها؛^۲
ولایت ما همان ولایت خداوندی است که هرگز
پیامبری را مبعوث نفرموده مگر به وسیله ولایت ما و
پذیرش آن.

بنابر این، خاندان عصمت و طهارت خدا، کانون همه چیز به
شمار می روند؛ زیرا آنان خلیفه مطلق خداوند متعال هستند و
طریق وصول رحمت الهی حتی بر انبیای اولوالعزم، پذیرش
ولایت آنهاست. از همین رو، میثاق ولایت آنها از انبیای اولوالعزم،
به علت تصمیم محکم و صاحب عزم بودن ایشان در امر ولایت
این خاندان بوده است.

حضور محور حق و باطل

بر این اساس، محور حق در طول تاریخ جاری بوده و جبهه
حق را سرپرستی و رهبری می کرده و هم چنان ادامه می یابد.
پیوسته در کنار تمامی حلقه های تاریخی جبهه حق، محورهای
باطل وجود داشته و به معارضة و درگیری می پرداخته است. قرآن
کریم می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، روایت ۲۹.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۸۱، روایت سی ام.

و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن برگماشتیم.

از این رو، آن گروه از شیاطین انس که در برابر پیامبران اولوالعزم به مخالفت پرداختند، محور شیاطین در طول تاریخ به شمار می‌روند و هم‌چنان آن دسته از شیاطین انس که در مقابل نبی اکرم ﷺ ایستادگی و مخالفت نمودند، محور تمامی شیطنت‌های انس و جن در تاریخ هستند. بر این اساس، پیوسته در دو جبهه حق و باطل دو محور حضور فعال و هدایت‌گر داشته‌اند. از این رو، عبودیت با حضور محور اصلی حق و استکبار با محور اصلی باطل سرپرستی و مدیریت می‌شود و اراده‌های انسان‌ها همیشه تابع این محورهای اصلی در دو جبهه خواهد بود.

مسیر تاریخی حق و باطل

هریک از محورهای اصلی حق و باطل برای هدایت و سرپرستی تاریخی خویش مسیری را طی می‌کنند. همواره جبهه باطل مسیر عبور خود را از دهلیز «تسویل نفس» برمی‌گزیند و در آن خط به تلاش و شکار می‌پردازد. بدین سان آدمی به درد استکبار گرفتار می‌آید. در این جبهه، انسان با محوریت شیطان و الهام‌ها و تلقین‌های وی به حرکت خود ادامه می‌دهد: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ﴾.^۲

ولی جبهه حق مسیر عبور خود را از دهلیز «تغییر نفس» برمی‌گزیند و از همین معبر به آستان عبودیت الهی بار می‌یابد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

هریک از آن دو جبهه این‌گونه انتظار طلوع خود و غروب تاریخی دیگری را خواهند داشت، هم‌چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾^۱

هریک از آن دو در انتظار غروب دیگری به سر می‌برد و این انتظار تاریخی روزی محقق خواهد شد و طومار باطل را در هم خواهد پیچید. خداوند در قرآن خطاب به انبیا می‌فرماید که به دشمنان بگو شما در انتظار اهداف شوم خود بمانید که نابودی حق است. من هم به همراه شما در انتظار به سر می‌برم و خواهید دید که چگونه باطل به نابودی تاریخی خود دچار می‌شود؛ نابودی و هلاکت در ادوار مختلف تاریخی و هلاکت و نابودی نهایی.

هم‌چنان‌که روایات اشارت داشتند، خداوند متعال در طرح جامع خویش از اوان خلقت، پایان تاریخ را به انبیا نشان داده است، در روایات آمده است:

... و أخذ الميثاق على أولى العزم أئمة ربكم و محمد رسولی و
 علی أميرالمومنین و أصیأؤه من بعده و لاة أمری و خزأن
 علمی و أن المهدي انتصر به لدينی و أظهر به دولتی و انتقم
 به من أعدائی و أعبد به طوعاً و کرهاً.^۲

رب و پروردگار هستی به خوبی عنایت، هدایت و تدبیر خویش را در چرخه آفرینش و حرکت تاریخ نشان می‌دهد؛ آن‌گاه که انوار مقدس خاندان عصمت و طهارت در کانون و محور این چرخه قرار می‌گیرد و در پایان، حضرت مهدی علیه السلام به نصرت و یاری برمی‌خیزد و دولت حق را برپا می‌دارد و انتقام تاریخی

۱. سوره یونس، آیه ۲۰.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۲.

خویش را از دشمنانش می‌ستاند و عبودیت الهی را در سراسر گیتی می‌گستراند.^۱

انبیای الهی پیوسته در نگاه خود به آینده روشن و امیدبخش مهدوی توجه و عنایت داشته‌اند هم‌چنان‌که بعضی از روایات بدان اشارت دارند:

عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله: ﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾^۲ قال: قُوَّةُ الْقَائِمِ عليه السلام، و اكرمن الشديد ثلاثمائة و ثلاثة عشر أصحابه؛^۳

امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه فرمود: حضرت لوط عليه السلام قوت و نیروی حضرت قائم عليه السلام و ۳۱۳ اصحاب حضرت را از خداوند آرزو نمود.

از این‌رو، هردو جنبه در انتظار هلاکت و نابودی هم‌دیگر بوده‌اند. و جنبه حق از اول خلقت، تصویر روشنی از مسیر حرکت تاریخ و آینده روشن آن داشته است و محورهای حق در تمامی دوران، حرکت تاریخ را گامی به سوی جلو و تحقق انتظار تاریخی خویش برده‌اند. حضرت صاحب‌الامر عليه السلام در عصر غیبت محور اصلی حرکت تاریخ خواهد بود و با هدایت باطنی خویش روند تکامل تاریخ را رقم می‌زند و بارش نور هدایت را از پس ابرها به جوامع تاریک بشری روانه می‌سازد و به میزانی که بشر از قابلیت و آمادگی‌های بیشتری برخوردار شود، این بارش و تابش فزونی خواهد یافت.

بشر زمانی از تابش ولایت بهره بیشتری به دست می‌آورد که از چموشی و خودمحوری‌ها به تنگ آمده و از دوران طفولیت

۱. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۸۲.

۲. سوره هود، آیه ۸۰.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۵۶.



تاریخی خود گذر کرده باشد، چنان که برادران حضرت یوسف علیه السلام گفتند:

﴿وَتَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَاءَنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱

ما جمعی نیرومند هستیم و پدر و مادرمان در گمراهی هستند.

آنان به توان و جمع خویش دل بسته بودند و خودمحوری و خودخواهی، آنان را گمراه کرده بود و پس از افت و خیزها و بلاها و گرفتاری‌ها به اضطرار در پیچیدند. با همین اضطرار به آستانه یوسف راه یافتند و برادر را شناختند. حضرت یوسف علیه السلام در این مدت با هدایت‌های باطنی خود زمینه‌های هدایت آنان را فراهم ساخت، هم چنان که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دنيا پس از روگردانی‌ها و چموشی‌های خود به ما رو می‌آورد، مانند مهربانی ماده‌شتر ناسازگار بر فرزند خود و بعد از آن، این آیه را تلاوت کرد:»^۲ ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾.^۳

این آیه به امام زمان علیه السلام و اصحاب ایشان تفسیر شده است.^۴

۱. سوره یوسف، آیه ۸

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۷، روایت ششم.

فصل دوم: انگاره‌های مهدوی در تبیین فلسفه تاریخ

دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مختلفی برای پیش‌بینی حرکت تاریخ وجود دارد، مانند: پیش‌گویی و پیش‌بینی کاهنانه، مدیریتی، علمی، تجربی، فلسفی و وحیانی. گویا فلسفه متعالی تاریخ، کامل‌ترین و دقیق‌ترین دیدگاه به شمار می‌رود. بر این اساس، یافته‌های تجربی و فلسفی به کمک تحلیل‌های وحیانی و دینی، سیر حرکت تاریخ را به روشنی بیان می‌کنند. فلسفه متعالی تاریخ با توجه به انگاره‌های زیر تبیین می‌گردد:

حرکت به سوی کمال

مهم‌ترین انگاره درباره تاریخ آینده، حرکت و سیر فراز و نشیبی انسان و جامعه بشری به سوی کمال و اوج گرفتن است. سرنوشت باوری، به معنای باور به فرجامی متکامل و متعالی است. اوج کمال انسانی، عبارت از کمال عقلی، خلقی و اجتماعی است. بر این اساس، راه‌بری و راه‌نمایی بشر به سوی تکامل، بر

عهده انسان‌های کامل (پیامبران و اوصیای آنان) نهاده شده تا به بهترین و پسندیده‌ترین صورت، بشر را به مرحله کمال و تعالی سوق دهند. البته کمال مطلوب و نهایی انسان در باشکوه‌ترین هنگامه تاریخی (ظهور منجی موعود) به دست خواهد آمد.

سرنوشت و فرجام نهایی انسان، تکامل همه‌جانبه است، یعنی تکامل در رابطه‌اش با طبیعت، آگاهی، قدرت، آزادی، عواطف، احساسات، انسان‌دوستی و در نهایت معنویت. علامه طباطبایی، این حرکت و تکامل را براساس قانون هدایت عمومی توجیه می‌کند. به موجب قانون هدایت عمومی که در همه انواع آفرینش جاری است، نوع انسان به حکم ضرورت، نیرویی (نیروی وحی و نبوت) دارد که او را به سوی کمال انسانیت و سعادت راه‌نمایی می‌کند. بدیهی است که اگر این کمال و سعادت برای انسان که زندگی‌اش اجتماعی است، امکان وقوع نداشته باشد، اصل تجهیز، لغو و باطل خواهد بود، در حالی که لغو در آفرینش وجود ندارد. این امر نه تنها قانونی عمومی است که خواست و نیاز خود انسان نیز به شمار می‌رود. به بیان دیگر، بشر از روزی که در زمین، سکنا گزید، پیوسته در آرزوی زندگی اجتماعی و همه‌سویه مقرون به سعادت بوده و به امید رسیدن چنین روزی قدم داشته است. اگر این خواسته تحقق خارجی نداشت، هرگز چنین آرزو و امیدی در نهاد وی نقش نمی‌بست، چنان‌که بدون آب و غذا، تشنگی و گرسنگی نیز تحقق نمی‌یافت.^۱

شهید مطهری از دیدگاه دیگری به این انگاره می‌نگرد. به باور او، در فطرت و گوهر تاریخ، حرکت تکاملی وجود دارد. تاریخ بنابر بینش انسانی تاریخ، مانند خود طبیعت به حکم سرشت خود،

۱. شیعه در اسلام، ص ۱۴۹.

در حال تحول و تکامل است؛ حرکت به سوی کمال، لازمه ذات اجزای طبیعت و از آن جمله تاریخ است. طبیعت تاریخ، نه مادی محض، بلکه مانند طبیعت فرد انسان، مزدوج از ماده و معناست. تحول و تکامل تاریخ، تنها جنبه فنی و تکنیکی و ابزاری و آنچه بدان تمدن نام می‌دهند، ندارد؛ گسترده و همه‌جانبه است، همه شئون معنوی و فرهنگی انسان را دربرمی‌گیرد و در جهت آزادی انسان از وابستگی‌های محیطی و اجتماعی است...^۱

در هر حال، حرکت و سیر تاریخ به سوی عبودیت و حاکمیت ارزش‌ها و متعالی شدن انسان است. در غیر این صورت، حرکت تاریخ امری لغو و پوچ می‌نمود؛ هرچند در این حرکت، فراز و فرودها، کاستی‌ها، موانع و چالش‌هایی وجود داشته است.

گفتنی است که در طول تاریخ انسان‌ها همواره در حال رشد و پیش‌رفت بوده‌اند، به‌ویژه حال که توسعه و پیش‌رفت مادی انسان بسیار فرا رفته، دانش و صنعت به اوج رسیده و تا حدودی رفاه اقتصادی و زندگی راحت و امکانات فراوان از شاخصه‌های مهم آن به شمار می‌رود. اما آیا می‌توان ادعا کرد که انسان از لحاظ اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی نیز پیش‌رفت و تکامل داشته است؟ آیا می‌توان چشم خود را بر انبوه مشکلات روحی، اخلاقی و اجتماعی بست و انسان قربانی صنعت و تکنولوژی را آسوده‌خاطر و متعالی دانست؟ آیا این پیش‌رفت سریع و حیرت‌آور علمی و صنعتی، سعادت و شادکامی را نیز به انسان ارزانی داشته و هدف واقعی او را تأمین کرده است؟ اصولاً آیا انسان تنها به دنبال تأمین سعادت دنیوی و رفاه مادی است، یا آرمان‌ها و خواسته‌های والاتری نیز دارد؟

۱. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۳۶.

آیا انسان با این همه پیشرفت در جنبه‌های مختلف، در ابعاد دیگر زندگی نیز به پیشرفت و تکامل رسیده است؛ در اخلاق، دین‌داری، پرورش فضایل و مکارم انسانی، تعاون و هم‌دلی، احساس مسئولیت درباره هم‌نوع، صلح و آرامش روحی و...؟ شهید مطهری انسان را در مسائل طبیعت و روابط ساختمانی و تشکیلاتی اجتماع پیش‌رفته می‌داند، ولی در ارتباط با دیگر انسان‌ها، معنویت و اخلاق چندان پیش نرفته است.

وضعیت زندگی بشر در حال حاضر و عصر پیش از ظهور چنین است، در حالی که وضعیت مطلوب و مورد انتظار بشر غیر از این است و براساس سنت و خواست الهی نیز غیر از این خواهد بود، یعنی تکامل معنوی و پیشرفت مادی، هم‌پا و همراه هم بوده و جامعه آرمانی، پویا و پایا در تمامی ابعاد است. البته این وضعیت نابهنجار و کژآلوده جوامع، امری ظاهری و فراگیر است ولی وضعیت درونی و حقیقی بشر حرکت به سوی اخلاق و معنویت و طلب کمال واقعی و مطلوب است. در هر حال، تحقق بشارت الهی و رسیدن انسان‌ها، به این آمال و آرزوهای دیرین خود در پرتو حکومت مصلح موعود به دست می‌آید.

نیروهای انسان در طول تاریخ به تدریج بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا می‌کند و انسان به تدریج از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آن‌جا که در نهایت امر حکومت عدالت برپا خواهد شد، یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی که در تعبیرات اسلامی از آن به حکومت مهدی تعبیر می‌شود و آن‌گاه از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد ماند...^۱

علامه طباطبایی نیز معتقد است که به حکم ضرورت، جامعه بشری در آینده پر از عدل و داد می‌شود و هم‌زیستی با صلح و صفا می‌گسترده و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال می‌شوند. البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان خواهد بود و رهبر چنین جامعه‌ای منجی جهان بشری و به لسان روایات مهدی عجل الله تعالی فرجه خواهد بود.^۱

هدف و مقصد

براساس آموزه‌های دینی، انسان یک هدف و مقصد بیشتر ندارد و حرکت او در جهت تحقق این هدف و رسیدن به این مقصد است. البته برای رسیدن به این هدف واحد و متعالی، اهداف فرعی و روی‌کردهای مختلفی وجود دارد که آموزه‌های دینی به آنها اشاره می‌کنند. از آیات قرآن به دست می‌آید که همه جهان هستی و از جمله انسان، به عالم بالا باز خواهند گشت و فرجام تمامی امور و پایان زندگی به سوی خداوند و از آن او است:

﴿رَأَىٰ إِلَٰهَ عَاقِبَةِ الْأُمُورِ﴾^۲

و فرجام کارها به سوی اوست.

﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۳

و فرجام همه کارها از آن خداست.

﴿رَأَىٰ إِلَٰهَ اللَّهِ يُرْجِعُ الْأُمُورَ﴾^۴

و [همه] کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود.

۱. شیعه در اسلام، ص ۳۰۸.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۲.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۰۹.

بر این اساس، عبادت و عبودیت هدفی است که قرآن برای کاروان بشری ترسیم می‌کند. عبادت و عبودیت، دایره‌ای وسیع و گسترده دارد، چنان‌که همه شئون زندگی انسان را بر زمین فرامی‌گیرد. این هدف در صورتی محقق می‌شود که خواسته‌ها و دستوره‌ای خدا در سراسر گیتی اجرا و شناخت و عبادت او محقق گردد و عبودیت و معنویت به جای رذایل و کژی‌ها بنشینند:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱

و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند.

هرگز قرآن علت آفرینش انسان را بیشتر دانستن و توانستن برنشمرده تا این که وقتی انسان دانست و توانست، خلقت به هدف خود برسد، بلکه انسان آفریده شده تا خدا را پرستد و پرستش خدا، خود هدف است. قرآن انسان را می‌خواهد بسازد و به او هدف و آرمان می‌خواهد بدهد و هدف و آرمان اسلام، تنها خداست و بس و هر چیز دیگر جنبه مقدمی دارد، نه جنبه اصالت و استقلال و هدف اصلی.^۲

سیر و حرکت به سوی خدا و رسیدن به او، مستلزم پرورش فضایل اخلاقی، سبقت به سوی نیکی‌ها، اعمال صالح، پرستش و عبادت، عدالت و تقوا و... است. اینها معنا و مصداق واقعی کمال و تعالی انسان به شمار می‌رود و هر کدام به نوعی سعادت و خوش‌بختی انسان را تأمین می‌کند و زندگی‌ای آرام، متعالی، متکامل و متعادل را برای او رقم می‌زند. در این میان پیامبران و امامان نقطه اتصال و دعوت مردم به سوی خدا و فضایل

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲. تکامل اجتماعی انسان، ص ۷۶.

اخلاقی‌اند و در تحقق اهداف و آرمان‌های والا و حقیقی، نقشی مؤثر و بااهمیت دارند. تاکنون در طول تاریخ، این خواسته واقعی بشر محقق نشده است، اما در آینده و در دولتی کمال‌گرا و اخلاق‌محور تحقق خواهد یافت.

مسیر و مکانیسم حرکت

قرآن، صحنه تاریخ و زندگی بشری را عرصه پویاها و کوشش‌های حق‌پرستان و باطل‌گرایان برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود یاد می‌کند. حق‌پرستان، در پی پیروی از حق، پرستش خدا، کسب فضایل انسانی، تحقق عدالت و سعادت واقعی انسان‌ها، ایمان، تثبیت و گسترش خداپرستی، دوری از زر و زور و... هستند، اما باطل‌گرایان به دنبال شهوت‌رانی، ثروت‌اندوزی، ظلم و ستم، کفر، فسادگری و تباهی، عدالت‌گریزی، کسب مقام، تکبر و خودخواهی‌اند. در رأس حق‌پرستان و حق‌پویان، پیامبران، اولیای الهی و صالحان و در رأس باطل‌گرایان، شیطان، فرعون‌ها، شاهان و ستم‌گران قرار دارند.

همواره بین دو گروه و جبهه حق و باطل، نزاع و درگیری وجود دارد و در واقع تضاد و کشمکش بین آنها، محرک و مکانیسم حرکت تاریخ است. پیامبران همواره مخالفت خود را با کفر و ستم‌گری فرعون‌ها و سردمداران زر و زور اعلام کرده و منافع نامشروع و باطل آنها را به چالش کشیده‌اند. دعوت اصلی آنها به تحقق خداپرستی و عدالت اجتماعی بوده که با منافع سرشار و دنیوی باطل‌گرایان تعارض داشته است.

بیشتر باورمندان و ایمان‌آوردگان به رسولان الهی نیز افراد تهی‌دست و تحت ستم جامعه بوده‌اند که از اطاعت سردمداران کفر و باطل، سرپیچی کرده‌اند و به طریق حق و ظلم‌ستیزی گام

نهاده‌اند. همه این عوامل، باعث واکنش جبهه باطل و درگیری و نزاع همیشگی آنان با گروه حق و خداپرست بوده است.

قرآن کریم تضاد و مبارزه را در مناسبات جوامع بشری مطرح کرده است، همان‌گونه که از تضاد میان آدم و شیطان و تضاد در عالم طبیعت نام برده و آن را گاهی مبارزه ایمان و کفر و گاهی مبارزه حق و باطل یاد کرده است. آزادی اراده و قدرت انتخابی که خداوند به بشر داده، واقعیتی تاریخی است، چنان‌که بنا بر آن، جمعی به سوی حق و گروهی به سوی باطل کشیده می‌شوند.

نیروهای حق در میدان مبارزه حق و باطل که به وسعت کل تاریخ است، همان نیروهای مؤمنی هستند که پشت سر انبیا حرکت می‌کنند و رهبری این مبارزه همواره با پیامبران و جانشینان آنان بوده است. در این میان، امت اسلامی آخرین و مهم‌ترین حلقه این سلسله به شمار می‌رود و مسئولیت مبارزه با باطل را در تمام جبهه‌ها بر عهده دارد.^۱

از نظر قرآن مجید، جهان همواره میدان نبردی پی‌گیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیروان مؤمن آنان و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: در این نبردها و ستیزها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز بوده، ولی البته این پیروزی‌ها و شکست‌ها، به سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی وابسته بوده است.

قرآن به نقش مرتجعانه ملاً و مترفین و مستکبران و نقش حقلبلبانه مستضعفان تصریح می‌کند. با وجود این، آن جهاد پیاپی

۱. نک: *بیش تاریخ قرآن*، ص ۱۰۸.

پیش برنده را که از فجر تاریخ وجود داشته، دارای ماهیت معنوی و انسانی می‌داند، نه مادی و طبقاتی.^۱

البته این تضاد به معنای دیالکتیک نیست، یعنی آن‌که هر چیزی ضد خود را در درون خود پرورد و پدیده‌ای از میان اضداد عبور کند و تحقق پذیرد. چنین تضادی در قرآن و احادیث وجود ندارد. اگر قرآن تضاد را عامل حرکت طبیعت و تکامل جامعه می‌داند، به این معناست که سراسر جهان از امور متخالف و متباین آفریده شده است و بر اثر جدال دو متضاد، جهان رو به تکامل می‌رود. وجود اضداد در طبیعت و جامعه مایه تکامل و وسیله بقا و حیات جامعه و انسان‌هاست، اما این تضاد نه به معنای این است که هر چیزی ضد خود را پرورش می‌دهد، بلکه مقصود این است که از آمیزش مختلف‌ها، متفاوت‌ها، متزاحم‌ها و گوناگون‌ها، انواع مجدد و جامعه وزین و متکامل به وجود می‌آید:^۲ «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا»^۳ «شما را مختلف و گوناگون آفرید.»

در هر حال، پیامبران در طول تاریخ، رهبری گروه مؤمنان، صالحان، موحدان و مجاهدان و... جبهه حق را در دست داشته‌اند و با تمام قدرت و توان در برابر گروه کافران، مشرکان، منافقان و مفسدان جبهه باطل صف‌آرایی می‌کرده‌اند و در پی از بین بردن تصویر کریه کفر و باطل از جهان بوده‌اند. بر این اساس، تاریخ با سکان‌داری پیامبران و جانشینان صالح آنان، به سمت حق‌گرایی و پیروزی بر باطل در حرکت بوده است. در این باره آیات بسیاری وجود دارد که به جهت گزیده‌گویی، از بیان آنها پرهیز کردیم.^۴

۱. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۴۹-۵۰.

۲. نک: فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۳. سوره نوح، آیه ۱۴.

۴. برای مطالعه بیشتر نک: سوره اعراف، آیه ۶۰، ۶۶ و ۸۲؛ سوره شعراء، آیه ۱۱۶؛ سوره هود، آیه ۵۴ و ۸۹؛ سوره نمل، آیه ۴۵؛ سوره انبیاء، آیه ۶۸؛ سوره زخرف، آیه ۲۶؛ سوره غافر، آیه ۲۶؛ سوره بقره، آیه ۲۵۱، سوره سبأ، آیه ۳۴ و... .

پیروزی حق بر باطل

با توجه به آیات و شواهد تاریخی گوناگون، تاریخ را چیزی جز انعکاس درگیری پایدار و بی‌امان حق و باطل نمی‌یابیم. رویارویی پیروان این دو از سپیده‌دم تاریخ تاکنون به طور مداوم و در میدان‌های گوناگون حیات جریان داشته و پیروزی و شکست دست به دست گردیده است. البته قدرت غیبی خداوند همیشه یاور حق‌پرستان و مؤمنان بوده است. مقاطع بسیاری در روند تاریخ پیش آمده که حق و رهروان راهش در ضعف و فشار و باطل و میدان‌دارانش در تاخت و تاز بوده‌اند، اما سرانجام تاریخ طبق سنن الهی از آن حق و حق‌طلبان است و حاکمیت خط انبیا بر تمامی قلوب و نفوس محقق می‌گردد. قرآن نوید می‌دهد که در مبارزه طولانی و پردامنه حق و باطل، سرانجام حق پیروز است و اضمحلال و انهدام و فنای باطل حتمی است:^۱

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۲؛

بگو حق آمد و باطل را نابود ساخت که باطل بی‌تردید لایق محو و نابودی است.

﴿وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ*﴾

لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۳؛

و خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کفر و کافران را قطع کند تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود، هرچند مجرمان را خوش نیاید.

تضاد و کشمکش بین حق و باطل و مؤمنان و کافران از نخستین لحظات تاریخ تاکنون ادامه داشته و نزاع و ستیزه‌های

۱. نک: ظهور و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها از دیدگاه قرآن، ص ۴۳۷ - ۴۳۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۳. سوره انفال، آیه‌های ۷ و ۸.

خارج از این چهارچوب، محدود و گذرا بوده و استمرار و تداومی در تاریخ نداشته است. حال نقطه پایانی این درگیری و تضاد کجا و چه وقت است؟ با توجه به وعده قرآن، نقطه پایانی این تضاد، غلبه و پیروزی ایمان و حق و نابودی کفر و باطل است، بدین صورت که حق در عصری به اوج قدرت و کمال خود می‌رسد و زمینه برای فتح و پیروزی آن به وجود می‌آید. باطل نیز به نهایت قدرت و انحطاط و فساد کشیده می‌شود و وقتی هر دو به نهایت خود رسیدند، حق با امداد خداوند و آگاهی و توانایی مؤمنان و صالحان بر باطل غلبه می‌کند و کافران و مفسدان را از میان برمی‌دارد و قدرت و سلطه شیطان از بین می‌رود. روایات آشکارا بر نابودی و هلاکت شیطان به دست امام زمان علیه السلام اشاره می‌کنند.

پیروزی نهایی نیروهای حق و صلح و عدالت، اندیشه‌ای قرآنی است که با قاطعیت اعلام می‌دارد: پیروزی نهایی با دین حق و ایمان و غلبه قطعی صالحان و متقیان، کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران و آینده روشن و سعادت‌مندانه بشر است.

نقطه اوج و متعالی این حرکت با قیام و ظهور منجی موعود (و مهدی علیه السلام از دیدگاه اسلام) تحقق می‌یابد و او رهبری گروه حق را به دست می‌گیرد و با تمام توان، به جنگ نهایی با جبهه کفر و باطل می‌پردازد و در تحقق وعده‌های حتمی الهی، پیروز می‌شود و تاریخ به شکوه‌مندترین فرجام خود می‌رسد.

این وعده قطعی و حتمی خداوند، تخلف نمی‌پذیرد و حق با تمام توان و شکوه، به پیروزی می‌رسد. از مجموع آیات و روایات استنباط می‌شود که قیام مهدی موعود علیه السلام آخرین حلقه از مجموعه حلقه‌های مبارزه حق و باطل است که از آغاز جهان برپا بوده است. مهدی موعود علیه السلام، تحقق‌بخش ایده‌های همه انبیا و اولیا و

مردان مبارز راه حق است و به عبارتی، او حاصل تمامی مجاهدت‌ها و تلاش‌های پیامبران و ثمره قیام‌ها و مبارزات حق‌طلبان به شمار می‌رود.

هر فرد از این سعادت، آن‌گاه سهم می‌برد که در گروه اهل حق باشد. آیاتی که روایات بدان‌ها استناد کرده‌اند، نشان می‌دهد که مهدی موعود علیه السلام مظهر نویدی است که به اهل ایمان و عمل صالح داده شده است^۱ و مظهر پیروزی نهایی اهل ایمان به شمار می‌رود.^۲

آری ظهور مهدی موعود علیه السلام متی بر مستضعفان و خوار شمرده‌شدگان و وسیله‌ای برای پیشوا و مقتدا شدن آنان و مقدمه‌ای برای وراثت آنها و خلافت الهی بر روی زمین است.^۳ ظهور مهدی موعود علیه السلام، وعده‌ای را تحقق می‌بخشد که خداوند متعال از قدیم‌ترین زمان‌ها در کتب آسمانی، به صالحان و متقیان داده است که زمین از آن آنان است و پایان تنها به متقیان تعلق دارد.^۴

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۵ می‌فرماید: «از وقت خلقت آدم تا این زمان، دولتی برای خدا و دولتی برای ابلیس بوده است. پس کجاست دولت خدا در این زمان؟ و نیست صاحب دولت خدا، مگر قائم.»^۶

۱. سوره نور، آیه ۵۵.

۲. قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۵۴.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

۴. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۲۸.

۵. سوره آل عمران، آیه ۴۰.

۶. «ما زال منذ خلق الله آدم دولة لله و دولة لإبليس، فأین دولة الله؟ أما هو قائم واحد.» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۹)

امام هادی علیه السلام او را کسی می‌داند که وحدت کلمه ایجاد می‌کند و نعمت را کامل می‌سازد. خداوند حق را به دست او تحقق می‌بخشد و باطل را نابود می‌کند. آن‌گاه آیه «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» را قرائت کرد و فرمود: «به خدا سوگند! بقیة الله، اوست.»^۱

محمد بن مسلم در روایتی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیده است: «مقصود از آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» چیست؟ فرمود: «شب!» اشاره به آن است که سده راه علی علیه السلام شد و او را فرو پوشاند. «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»، روز، اشاره به قائم ماست که وقتی خروج می‌کند، دولتش بر همه دولت‌های باطل چیرگی می‌یابد.^۲

پاسخ پرسش‌های فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن را به گونه چکیده می‌توان چنین برشمرد:

۱. هدف و غایت تاریخ، عبادت و بندگی خدا و رسیدن به کمالات اخلاقی و انسانی است؛
۲. مکانیسم و محرک این حرکت، اراده انسان‌ها و تضاد و درگیری بین دو جبهه حق و باطل است که در نهایت با نابودی جبهه باطل، به پایان خواهد رسید.
۳. مسیر و منازل این حرکت، دوران‌های حضور پیامبران و جانشینان آنان است.

۱. «هو الَّذِي يَجْمَعُ الْكَلِمَ وَيَتِمُّ النِّعَمَ وَيُحَقِّقُ اللَّهَ بِهِ الْحَقَّ وَيَزْهَقُ الْبَاطِلَ. وَهُوَ مَهْدِيكُمْ الْمُنْتَظَرُ، ثُمَّ قَرَأَ: «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» وَقَالَ: هُوَ وَاللَّهِ بَقِيَّةَ اللَّهِ.» (يوم الخلاص، ج ۲، ص ۶۶۳؛ الزام الناصب، ص ۵۷)

۲. «محمد بن مسلم [قال:]: «سئلت أبا جعفر عن قول الله تعالى «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»، قال: الليل في هذا الموضوع، الثاني، غشّ أمير المؤمنين في دولته التي جرت له عليه... «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»، النهار هو القائم من أهل البيت، إذا قام غلب دولة الباطل.» (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۹)

عصر هر پیامبری، بستر و مرحله‌ای برای گذر تاریخ به مراحل بالاتر و کامل‌تر از گذشته است. تاریخ در عصر ظهور، به مرحله نهایی و کامل خود خواهد رسید. این مرحله آغاز زندگی نو، پیش‌رفته و متکامل است و بشر در آن از رفاه، سعادت، عدالت، امنیت و مهنویت برخوردار خواهد شد.

فصل سوم: چشم‌انداز و آینده تاریخ و سیر کمالی آن با نگاه به آیات و روایات

کانونی‌ترین محور نگاه و منظر انسان به مسئله تاریخ آینده و فرجام واپسین بشر، محور سیر انسان و جامعه و حرکت تکامل آن است. براساس این روی‌کرد، پیامبران و اوصیای‌شان راه‌نمایی و رهبری کاروان بشری را در بستر تاریخ بر عهده داشته‌اند. این سرحلقه‌های تاریخ چنین مسئولیت‌ستری را به زیباترین شکل ممکن بر دوش گرفته‌اند و زینت‌رشد و هدایت انسان‌ها گردیده‌اند.

چنان‌که گذشت، شهید مطهری انگاره حرکت تکاملی تاریخ را در بافت و ساخت تاریخ و در سرشت و فطرت آن نهفته و خفته می‌داند. تاریخ بنابر بینش انسانی و فطری، مانند خود طبیعت به حکم نهاد و سرشت خود متکامل است و حرکت تکاملی آن لازمه ذات اجزای آن است. تکامل تاریخ تنها

جنبه مادی و فنی و ابزاری و چیزهای مربوط به ساحت تمدنی انسان را دربر نمی‌گیرد، بلکه فراشمول است و تمامی شئون فرهنگی و معنوی او را دربر می‌گیرد و او را به سعه وجودی خویش رهنمون می‌شود.

وضعیت کنونی زندگی بشر با کژراهه تکنوپولی و امپراتوری دیوصفت تکنولوژی تینده شده و بلای جان و روان عصر حاضر گردیده است. اما لایه و پوسته زیرین و درونی جامعه بشری آهنگ و نوایی دیگر دارد؛ قلب جوامع بشری به شوق دیدار کمال مطلوب خویش و در حال و هوای معنا و فرهنگ انسانی و فطری در انتظار است. از این‌رو، تمامی ملل و نحل و فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها با ترانه‌های منجی‌گرایی و موعودگرایی دل خوش می‌دارند.

استاد مطهری در این‌باره معتقد بود که در طول تاریخ گذشته و آینده، نیروهای انسان به تدریج بیشتر جنبه ایدئولوژیک پیدا می‌کند و انسان به تدریج از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود یعنی انسان و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود تا آن‌جا که در نهایت، حکومت عدالت یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی برقرار خواهد شد؛ حکومتی که در اسلام به «حکومت مهدی» شهرت دارد. آن‌گاه از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود.

به حکم ضرورت، آینده جهان روزی خواهد بود که جامعه بشری پر از عدل و داد می‌شود و افراد با صلح و صفا زندگی می‌کنند و غرق فضیلت و کمال می‌شوند. البته استقرار چنین وضعی به دست خود انسان و رهبر چنین جامعه‌ای، منجی جهان بشری و به لسان روایات مهدی علیه السلام خواهد بود.

بنابر فرهنگ و حیانی و آموزه‌های آسمانی تمامی جهان هستی و از جمله انسان، به دیار پایدار و دیدار یار روانه خواهند شد. فرجام واپسین همه امور و پایانه زندگی‌ها خالق هستی و از آن اوست و طنین از «اویی» و به سوی «اویی» گستره هستی را فرامی‌گیرد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱، «وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»^۲ و «وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۳، و «وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^۴.
از این رو، عبودیت هدفی است که قرآن برای انسان بیان می‌کند:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۵؛ و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا عبادت کنند.

مرحوم مطهری قرآن را انسان‌ساز یاد می‌کند و تنها هدف و آرمان اسلام را خدا یاد می‌کند و هرچیز دیگر را مقدمه برمی‌شمرد، نه اصیل و مستقل.^۶

صحنه تاریخ از دیدگاه و حیانی، مصاف دو جبهه رحمانی و شیطانی است و پیوسته انسان‌ها از دو حال خارج نیستند: یا بنده خداوند رحمانند و یا بنده شیطان. «أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ... اعْبُدُونِي»^۷.

هماره کانون نزاع و درگیری در عرصه «پرستش» بوده، هم‌چنان که محور و هدف اصلی آفرینش «پرستش» و عبودیت

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۹.

۳. سوره حج، آیه ۴۱.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۲.

۵. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۶. تکامل اجتماعی انسان، ص ۷۶.

۷. سوره یس، آیات ۶۰-۶۱.

بوده است. آفریدگار، هستی و بشر را آفریده تا آنها را از معرفت و محبت خویش سرشار سازد، هم‌چنان‌که در صحیفه سجادیه آمده است:

و بعثهم فی سبیل محبتہ؛^۱

و آنان را در مسیر محبت و عشق خود برانگیخت.

خداوند به وسیله انبیا، عقل و فطرت انسان، پیمان گرفته که شیطان را اطاعت و عبادت نکنند و دشمنی آشکار او را اعلام و اظهار دارند:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾^۲

ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است و تنها مرا بپرستید، که راه مستقیم همین است.

خداوند این‌گونه راه مستقیم و عبودیت خویش را از کزراهه و بی‌راهه شیطان جدا می‌کند و به عبودیت که همان «صراط مستقیم» است، دعوت می‌نماید.

بشر در انتخاب آزاد خویش از این دو راه و دو جبهه یکی را می‌گزیند:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳

انسان یا همراه با کائنات هستی به تسبیح و پرستش حق رو می‌کند و یا از آن چشم می‌پوشد و پشت می‌کند.

۱. دعای اول.

۲. سوره یس، آیه ۶۰.

۳. سوره انسان، آیه ۳.

انسان پس از انتخاب راه و جبهه خویش به توسعه همه‌جانبه و فراگیر قلمرو پرستش خود می‌پردازد تا آن‌جا که تمامی شئونات زندگی فردی و اجتماعی‌اش را تحت تأثیر پرستش خویش قرار می‌دهد. از همین‌رو، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عز وجل فقد عبد الله و إن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس؛^۱

کسی که به سخن‌گویی گوش فرا دهد، او را پرستش کرده! اگر ناطق، حکم خدا را می‌گوید، پرستش خدا کرده و اگر از نزد شیطان سخن می‌گوید، پرستش شیطان کرده است.

بدین صورت، تمامی احکام و دستورهای اسلامی از توحید سرچشمه می‌گیرد. اسلام همه فعالیت‌ها و حرکت‌های اجتماعی بشر را در ساحت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... در راستای تمدن‌سازی توحیدی و در مسیر توسعه عبودیت و تقرب می‌داند. علامه طباطبایی آیاتی مانند «وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۲ را نشان‌دهنده اجتماعی بودن همه شئون اسلام می‌داند.^۳

ایشان مطلق و بی‌قیدی امرهای «اصبروا»، «صابروا»، «رابطوا» و «اتقوا» را چنین تفسیر می‌کند:

یکم. مصابره عبارت است از این‌که جمعیتی به اتفاق یک‌دیگر اذیت‌ها را تحمل کنند و هریک صبر خود را به صبر دیگری تکیه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۰، ص ۹۱، روایت نهم.

۲. سوره آل‌عمران، آیه ۲۰۰.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۱۹۹.

دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست، تأثیر صبر بیشتر گردد.

دوم. رابطه از نظر معنا اعم از مصابره است؛ چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شداید و رابطه عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شداید، بلکه همه نیروها و کارها، در جمیع شئون زندگی دینی؛ چه در حال شدت و چه در حال رخاء و خوشی.

جامعه با وجود رابطه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود می‌رسد و بی‌وجود رابطه، تنها بعضی از سعادت تأمین می‌شود که بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست. از این‌رو، در پی جمله: «إصبروا و صابروا و رابطوا» فرموده است: «و اتقوا الله لعلکم تفلحون» که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است.^۱

براساس آموزه‌های مطرح در اندیشه مهدویت تاریخ در ادامه روند رو به تکامل خود به جایی می‌رسد که سعادت فراگیر جامعه بشری را فرا می‌گیرد. این انگاره از جایگاه فلسفه تاریخ اسلامی به روشنی قابل تبیین است.

امام سجاد علیه السلام درباره سعادت فراگیر، همگانی و اجتماعی می‌فرماید:

و زدھم بصیرة فی حقّی، و معرفة بفضلی حتی یسعّدوا بی و
 أسعد بهم، آمین یا ربّ العالمین؛^۲

و خداوندان به گروه اجتماعی همسایگان، بصیرت در
 حوزه حق من و معرفت در حوزه فضل من بیفزایند تا

۱. همان، ص ۱۴۳-۱۴۴.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۶.

این که آنان به وسیله من به سعادت دست یابند و من هم به وسیله آنان.

امام سجاد علیه السلام از منظر جامعه‌شناختی به دو محور اساسی از سرمایه اجتماعی اشاره فرموده‌اند که اگر جوامع بشری به آن توجه جدی بنمایند به قدرت هم‌پوشانی و سنرژیک اجتماعی دست می‌یازند و به خیر کثیر و مبارکی نایل می‌گردند. و آن دو عبارتند از:

یکم. بصیرت اجتماعی مردم در ساحت حق یک‌دیگر که در این صورت، در واقع با تیزبینی در حوزه حق و حقوق هم‌دیگر، جایگاه متقابل هم را به رسمیت می‌شناسند. این خود نشان از شعور اجتماعی و فراست و بینش و تیزبینی افراد جامعه بوده و حکایت از بلوغ و رشد اجتماعی می‌نماید. بدین سان با این فطانت و لطافت در فهم و اندیشه شأن و جایگاه خود را در چتر حمایتی و سایبان امن می‌نشانند و کرامت انسانی خویش را تأمین می‌کنند. دوم. معرفت اجتماعی در ساحت فضل یک‌دیگر که بعد از به رسمیت شناختن تیزبینانه جایگاه خود به گونه حراست مستقیم و غیرمستقیم، به شناخت و معرفت از توانمندی و کارآمدی متقابل از هم‌دیگر نیازمند خواهیم بود تا براساس نیاز فطری استخدام و تسخیر افراد اجتماع، به قدرت هم‌پوشان و سنرژیک اجتماعی دست یابیم. آن‌گاه هیچ‌یک از توان‌ها احتکار و یا هرز و تلف نمی‌گردند و مسیر تکامل اجتماعی با شتاب راه‌وار می‌ماند.

از همین رو علامه طباطبایی درباره انسان و اجتماع، انسان را در میان تمامی جان‌داران موجودی می‌داند که باید اجتماعی زندگی کند. فطرت تمام انسان‌ها این معنا را درک می‌کند و تا آن جا هم که تاریخ نشان داده، هر جا بشر بوده اجتماعی زندگی می‌کرده است.

قرآن کریم هم با بهترین بیان در آیاتی بسیار از این حقیقت خبر داده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾^۱

ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شعبه شعبه و قبیله قبیله تان کردیم تا یکدیگر را بشناسید.

﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرِيًّا﴾^۲

ما ایم که معیشتشان را در بینشان (در زندگی دنیا) تقسیم کردیم و بعضی را به درجاتی مافوق بعضی دیگر قرار دادیم تا بعضی بعضی دیگر را مسخر خود کنند.

﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾^۳

شما همه از یکدیگرید.

این همه و آیات دیگر^۴ حکایت از بافت و ساخت اجتماعی می نمایند. سرمایه‌هایی اجتماعی در همین بافت برای انسان نهفته که اگر بتواند در معرض نسیم آن قرار بگیرد، می‌تواند جامعه بالنده و پیش‌رو متکاملی را جهت سعادت خویش بیافریند.

از همین‌رو، علامه طباطبایی درباره رشد و تکامل نیافتگی اجتماعی انسان از روز آغاز پیدایش، به مانند دیگر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست، اعتقاد دارد که اجتماع نمو و تکامل مادی و معنوی نپذیرفته تا اجتماعی شدن انسان هم مانند

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

۴. المیزان، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۵.

دیگر امور روحی و ادراکی اش دوش به دوش تکامل پذیرد، هرچه کمالات مادی و معنوی بیشتر شود، اجتماع نیز سامان بیشتری به خود می‌گیرد و بی‌گمان، این ویژگی انسان مانند سایر ویژگی‌هایش که به گونه‌ای با نیروی علم و اراده او ارتباط دارند، به تدریج به سوی کمال ره می‌پیماید.^۱

بنابر قرآن کریم، اولین باری که بشر متوجه منافع اجتماع شد و به طور تفصیل (و نه ناخودآگاه) به مصالح آن پی‌برد و در پی حفظ آن برآمد، زمانی بود که پیغمبری برای اولین بار در میان بشر مبعوث شد و آنان را راه نمود. به بیانی، بشر به وسیله مقام نبوت متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردید. آیات زیر بر این مطلب دلالت دارند:

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾^۲

انسان‌ها در آغاز، همه یک امت بودند، بعدها اختلاف کردند.

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا﴾^۳

مردم همه یک امت بودند، سپس خدای تعالی انبیا را مبعوث فرمود و کتاب به حق را با آنان نازل فرمود تا بین مردم در آنچه در آن اختلاف می‌کنند، داوری کند.

بنابر این دو آیه، انسان در قدیم‌ترین عهدش امتی واحده و ساده و بی‌اختلاف بوده، سپس (به دلیل غریزه استخدام) اختلاف در بین افرادش پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید.

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. سوره یونس، آیه ۱۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

لذا خدای تعالی انبیا را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب اختلاف‌ها را برطرف کنند و دوباره به وحدت اجتماعی‌شان برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریح فرموده، حفظ کنند.^۱

شناسایی عنصری که در اجتماع بشر وحدت‌بخش و انسجام‌آفرین است، بسیار اهمیت دارد. علامه بنابر آیه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»^۲ «برای شما مسلمانان از مسائل اصولی دین همان را تشریح کرده که به نوح توصیه‌اش کرده بود و آنچه به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به رعایت آن سفارش نمودیم این بود که دین را اقامه کنید، و در دین متفرق نشوید.» تنها راه رفع اختلاف از بین مردم و اتحاد کلمه در میان آنان را دعوت به اقامه دین و اتحاد در دین واحد می‌داند. پس تنها دین ضامن اجتماع صالح مردم است.

دعوت مستقل و صریح به اجتماع تنها از مقام نبوت آغاز شده که در قالب دین به بشر پیش‌نهاد کرده‌اند. قرآن و تاریخ بر این نکته تصریح می‌کنند: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۳. امت به معنای جماعتی است که مقصد واحدی آنها را جمع کرده باشد. چنان‌که سیاق آیه گواهی می‌دهد، خطاب آن عمومی است که تمامی افراد مکلف بشر را دربر می‌گیرد. مراد از امت در این جا نوع انسان است. نوع برای خود وحدتی دارد و همه

۱. المیزان، ص ۱۴۷.

۲. سوره شوری، آیه ۱۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۹۲. و مشابه این آیه با اندکی تفاوت در سوره مؤمنون، آیه ۵۲ «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» آمده است.



انسان‌ها در آن نوع واحدند و اگر اسم اشاره «هذه» را مؤنث آورده، به مناسبت تأنیث خبر «إِنَّ» (امت) است. جمله «أُمَّةً وَاحِدَةً» به دلیل خطاب (فاعبدون) اشاره نموده است؛ زیرا وقتی نوع امت، هدف و مقصود انسان واحد باشد، دیگر ممکن نیست غیر ربی واحد ارباب دیگری داشته باشد؛ چون ربوبیت و الوهیت منصب تشریفی و قراردادی نیست تا انسان به اختیار خود هرکه و هرچه را برای خود خواست رب قرار دهد، بلکه ربوبیت و الوهیت به معنای مبدأیت تکوین و تدبیر است و چون همه انسان‌ها از اولین و آخرینشان یک نوع و یک موجودند و نظامی هم که به منظور تدبیر امورش در امر او جریان دارد، نظامی واحد و متصل و مربوط است که بعضی اجزاء را به بعضی دیگر متصل می‌سازد، قهراً این نوع واحد و نظام واحد را جز مالک و مدبری واحد به وجود نیاورده است. از این‌رو، اختلاف انسان‌ها در امر ربوبیت نادرست است و آنان در عبادت نمی‌توانند راهی جز راه دیگری بیمایند. پس انسان نوع واحد است و باید خدای واحد داشته باشد.^۱

علامه به تفسیر آیه «وَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»^۲ نیز می‌پردازد. مردم امر واحد و همان دین توحید را نیز رها می‌کنند، با وجود آن‌که امری واحد بوده، آن را پاره‌پاره نمودند و میان خود تقسیمش کردند؛ هر طایفه‌ای قسمتی را گرفتند و دیگری را رها کردند و از این‌رو، با همه اختلافات طوایف، یادکرد این موضوع خود نوعی سرزنش و مذمت مردم به دلیل اختلافشان در دین و نافرمانی خدا در پرستش معبود یگانه است.

۱. المیزان، ج ۱۷، ص ۴۵۵.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۳.

تاریخ پیوسته معرکه درگیری پرستش خدای رحمان و شیطان بوده است و محور جبهه رحمان، انبیا و اوصیای الهی بوده‌اند و محور جبهه شیطان ابلیس و سپاه او. پیوسته هریک از این دو جبهه درصدد توسعه قلمرو پرستش در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و در گستره ساحت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بوده‌اند. از همین رو، جنگ و درگیری بین آنان درمی‌گیرد.

علامه طباطبایی جمله «کلّ إلینا راجعون» را نشان از نادیده نگرفتن اختلاف مردم در امر دین می‌داند که همگی به سوی خدا باز می‌گردند و بر طبق اختلافی که در امر دین کرده‌اند، سزا می‌بینند. این نکته به تفصیل آیه: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ»^۱ نیز روشن می‌شود.

این آیه حال اختلاف کنندگان را از نظر جزای اخروی تفصیل می‌دهد. آیه‌ای دیگر به منزله بیان و تفصیل جزای دنیایی ایشان می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲.

بشر به رغم دعوت شدن به دینی واحد، آن را قطعه قطعه نمودند، در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد. با وجود این، در آخرت آنهایی که ایمان آوردند، سعیشان مشکور و عملشان مکتوب گردید و در دنیا زمین را به وراثت مالک خواهند شد، بر خلاف دیگران.

بشر این‌گونه با حکومت صالحان بر زمین به امت واحد دست می‌یابد. ولی این امت واحد ویژگی‌ای دارد که همانند امت واحد

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

اولیه بشر نیست؛ اوج شکوفایی و کمال در عقول انسان‌ها. تاریخ بشر صحنه چالش‌های پرتلاطم حق و باطل و حق‌پرستان و شیطان‌پرستان بوده و در این مسیر، حرکت تاریخ با درگیری‌ها و پیچیدگی‌ها روبه‌رو بوده است و هریک از طرفین با اراده آزاد خویش نقش آفریده‌اند.

از این رو، کلمه «بلاغ» در آیه بعد: «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ»^۱ به معنای کافی بودن است و نیز به معنای چیزی است که آدمی به وسیله آن به آرزوی خویش می‌رسد و نیز به معنای خود بلوغ است. به هر حال، معنای آیه از میان این سه معنای روشن است. کلمه «هذا» به معارفی اشاره دارد که در سوره بیان شده، یعنی آنچه در این سوره بیان کردیم که ربّ عالم واحد است و غیر او ربی نیست و واجب است که از طریق نبوت پرستش شود تا به این وسیله آماده روز حساب گردند و این که جزای مؤمنان چنین و چنان و جزای کافران چنین و چنان است؛ البته در صورتی که به آن عمل کنند، به آرزوی خویش می‌رسند.

گویا این آیه می‌خواهد بفرماید که در این سوره و از جمله در آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» پیام کافی و مکفی وجود دارد. این پیام مکفی شما را به بلوغ لازم می‌رساند و شما با آن بلوغ به آرزوی دیرینه و تاریخی خویش یعنی وراثت بر زمین و تشکیل حکومت صالحان و ایجاد امت واحد بشری می‌توانید دست یازید.

فرآیند سه‌گانه: پیام مکفی، بلوغ حاصل از پیام، و دست‌یابی به آرمان و آرزوی خویش از طریق بلوغ و رشد به دست آمده، همه به گروه و قوم عابد و به عبودیت رسیده، اختصاص خواهد

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۶.

داشت، یعنی سخن از قوم و گروه است و روی کرد جمع و اجتماعی دارد (اولاً) و سخن از ویژگی عبودیت این گروه دارد (ثانیاً).

از این رو، تنها «قوم عابدین» که در قله رفیع رشد و کمال خود یعنی عبودیت الهی بار یافته‌اند و آن را هدف اصلی و اصیل خویش به آغوش کشیده‌اند، با گام‌های سه‌گانه یاد شده، کاروان تاریخ بشری را فراسوی امت واحد و حکومت صالحان می‌توانند روانه سازند.

گستره مبارزه حق‌پرستی و شیطان‌پرستی به وسعت تمام تاریخ، به گونه‌ای است که تمامی مؤمنان و پیروان انبیا و اوصیا را با تمامی کافران و پیروان ابلیس به چالش خوانده و در طول تاریخ به جریان خود ادامه داده است تا این که به آخرین حلقه درگیری کفر و ایمان یعنی امت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و نظام کفر و جبهه باطل بار یافته است.

«از نظر قرآن مجید، از آغاز جهان همواره نبردی پی‌گیر میان گروه اهل حق و گروه اهل باطل، میان گروهی از تراز ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و پیروان مؤمن آنها و گروهی از تراز نمرود و فرعون و جباران یهود و ابوسفیان و امثالهم برپا بوده است. هر فرعون، موسایی در برابر خود داشته است: «لکل فرعون موسی»^۱.

در این نبردها و ستیزها، گاهی حق و گاهی باطل پیروز بود، ولی البته این پیروزی‌ها و شکست‌ها، با نگاه به سلسله عوامل اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی متفاوت بوده است.^۲ قرآن به نقش

۱. قیام و انقلاب مهدی صلی الله علیه و آله، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۵۵.

به اصطلاح مرتجعانه «مألاً» و «مترفین» و «متکبرین» و نقش حق طلبانه «مستضعفین» تصریح کرده است. با وجود آن که از نظر قرآن، آن جهاد مستمر پیش‌برنده‌ای که از فجر تاریخ وجود داشته و دارد، ماهیت معنوی و انسانی دارد، نه مادی و طبقاتی.^۱

این‌گونه جامعه و تاریخ بشری به حرکت و سیر تکاملی خویش ادامه داده است و رو به جلو می‌رود تا در نقطه عطف تاریخ و توسعه و گسترش عبودیت الهی در گستره هستی استقرار یابد. هم‌چنان که قرآن می‌فرماید: «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا» و «قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا»^۲ کلمه «وقار» در مورد خدای تعالی به معنای ثبوت و استقرار او در ربوبیت است که قهراً مستلزم الوهیت و معبودیت هم هست. *مجمع البیان* نیز «وقار» را به عظمت معنا کرده است.^۳

حجت آیه این است که چه چیز شما را وادار کرد به این‌که ربوبیت خدای تعالی و به تبع آن الوهیت و معبودیت او را نفی کردید و از وقار او مأیوس شدید، با این‌که خود می‌دانید او شما و این عالم را که در آن زندگی می‌کنید، چنان خلق فرموده که هرگز از این نظام که در آن جاری است، منفک نمی‌شود. تدبیر عالم نیز که انسان‌ها آن را به ارباب نسبت می‌دهند جز همین تطورات پدید آمده در اجزا نیست. تدبیر عبارت از همین تطورات و نظام جاری در عالم است که آن نیز به خود خدا مستند می‌شود. پس تدبیر عالم همان خلقت عالم است و خالق بودن خدا یعنی این‌که او مالک و مدبر عالم باشد، پس رب عالم نیز خود اوست و جز او هیچ ربی نیست. پس باید تنها او را معبود و اله گرفت.^۴

۱. *المیزان*، ص ۵۷.

۲. سوره نوح، آیه‌های ۱۳ و ۱۴.

۳. *المیزان*، ص ۴۶.

۴. همان، ص ۴۷.

جمله «و قد خلقکم اطواراً» نیز حال از فاعل فعل «ترجون» است. کلمه «اطوار» جمع «طور» به معنای حد و حالت هر چیز است. حاصل معنای جمله این است که شما برای خدا امید وقار و ثبات در ربوبیت ندارید، در حالی که او خود شما را خلق کرد و به اطوار و احوال گوناگون خلق کرد که هر طوری طور دیگر را به دنبال دارد؛ یک فرد از شما را نخست از خاک آفرید، آن گاه نطفه، سپس علقه و در مرحله چهارم مضغه و در مرحله پنجم جنین و در مرحله ششم طفل و آن گاه جوان و سپس سال خورده و در آخر پیر آفرید. این درباره فرد فرد شما بود. جمع شما را هم مختلف آفرید؛ هم از نظر نر و مادگی و هم از نظر رنگ، قیافه، نیرومندی، ضعف و غیرذلک. آیا این چیزی به جز تدبیر است؟ پس مدبر امور شما خود اوست، پس او رب شماست.^۱

بر همین اساس، دست تدبیر الهی جوامع، تاریخ و جهان را براساس اراده و مشیت خویش به اطوار و مراحل و در اطوار و مراحل گونه گونه می گرداند و رهنمون می شود و کاروان تاریخ بشر را از آدم تا خاتم با اطوار و ادواری که آفریده، به جریان انداخته و آن را با دوره های شرایع پیامبران اولوالعزم از حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و پیامبر عظیم الشان اسلام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به اوج و شکوفایی رسانید و بشر از دوران طفولیت و کودکی تاریخی خویش گذر کرده و فراسوی آگاهی تاریخی و رشد و بلوغ تاریخی خود، گام به گام و طور به طور و مرحله به مرحله و دوره به دور، ادوار و اطوار صعب العبور و کدح حرکت انسان را به سوی لقای پروردگار به نمایش می گذارد. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا

فَمَلَأْتِيهِ^۱؛ خیل عظیم انسان در سیر تاریخی خود از معبر و گردنه‌های کدح و پرمشقت رو به سوی ملاقات رب در حال حرکت است. خداوند بنابر شأن ربوبیتش سیر تکامل تاریخی را تدبیر می‌کند؛ «الی ربک ...».

آفریدگار به گذر زمان و تاریخ قسم یاد می‌کند که: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ^۲». قسم به دوره‌ها و گذر زمان که انسان در یک جریان از دست رفتن و خودباختگی قرار دارد. این انذار و اعلام خطر از دست رفتگی و خودباختگی انسان، انذار و اعلامی تاریخی است. کسانی از این انذار در امانند؛ آنان که به مبدأ و معاد و به آغاز و فرجام خویش ایمان آورده‌اند.

ایمان باید با عمل و رفتار صالح پیوندی یابد و نظام رفتاری را باورمند و عاشقانه شکل دهد. در این نظام رفتاری همواره دو شاخص نظام‌مند تعامل اجتماعی دارد: سفارش متقابل به حق و صبر.

ایمان و عمل در قلمرو روابط اجتماعی در قالب تعامل متقابل اجتماعی در دو شکل تجلی می‌کند تا پیوسته دو عنصر «حق» که حریم آن شناخته و پاس‌داری شود و با «صبر» که مقاومت بر محور حق و خارج نگشتن از سپهر است، آن را همراه باشند. بدین‌سان انسان تاریخی در دوره‌های تاریخی خویش از خسر می‌رهد و در بوستان رشد می‌خلد.

انسان تاریخی (انّ الانسان) است که با ایمان و عمل صالح، توصیه به حق و صبر می‌تواند نظام کارآمد و اثربخش نظارت اجتماعی خویش را رقم زند و کاروان بشری را در مسیر «إلی

۱. سوره انشقاق، آیه ۶.

۲. سوره عصر، آیات ۱ و ۲.

رَبِّكَ كَدْحًا...» به راه بیاندازد و با امداد گرفتن از شئون ربوبیت او گردنه‌های پر از سنگلاخ مصاف کفر و ایمان را گذر کند.

گستره ربوبیت الهی به گونه‌ای است که هر دو جبهه ایمان و کفر را با «امداد» خویش پوشش می‌دهد؛ «كُلًّا تُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ مَحْظُورًا»^۱ عطا و بخشش خداوند متعال هر دو گروه را امداد می‌رساند و در سپهر ربوبیت اوست که این عطا و بخشش از آن دو گروه منع نمی‌شود و شئون ربوبیت حضرت حق پیوسته در مناسبات دو گروه حضور دارد و امور را تدبیر می‌نماید و او بر همه آنها محیط است؛ «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»^۲ و او با تسلط و احاطه، روند تاریخی را در مجموع به سمت حرکت تکاملی رقم می‌زند و تدبیر می‌نماید. با امداد جبهه ایمان، از جمله امداد در سه محور «پیام مکفی، بلوغ با آن پیام و دست‌یابی به آرمان و آرزوها به وسیله آن بلوغ» انسان تاریخی را بر آن می‌دارد که به «قیام تاریخی» خویش نایل شود؛ «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۳ تا بدین وسیله به امت واحد دست یابد که کمال مطلوب فطری و تاریخی‌اش است. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»^۴

خداوند سرحلقه‌های تاریخ بشر را که انبیا هستند، پیوسته ارسال فرمود تا همراه با «بینات»، «کتاب» و «میزان»^۵ انسان تاریخی به «بلاغ» و «فرآیند پیام مکفی، بلوغ و وسیله دست‌یابی آرمان» راه یابد و به «قیام تاریخی» خود برسد. انسان باید با ورزیدگی‌های ذهنی، قلبی و رفتار خود در گذار مشقت‌بار و کدح

۱. سوره اسراء، آیه ۱۷.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۴.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۱۳. «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» (سوره انبیا، آیه ۹۲)

۵. سوره حدید، آیه ۲۵.



اطوار و ادوار تاریخی‌اش، با پای خود و روی پای خود بایستد و قیام تاریخی را رقم زند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ».^۱ انسان تاریخی وقتی به فرآیند سه‌گانه بلاغ دست یافت و به قوم و گروهی تحول‌گرا تبدیل شد و تغییر و تحول درونی و اساسی را با گذار از اومانیسیم و خودپرستی به اطاعت و خداپرستی تغییر داد، به «قیام تاریخی» می‌تواند دست بزند و روی پای خویش می‌تواند ایستد و قسط و عدالت فراگیر را می‌تواند به پا دارد و به امت واحدی که به اوج کمال و عبودیت دست یافته، نایل شود.

سنت‌های الهی در تدبیر تاریخ

سنت‌های الهی بشر را در روند تکاملی‌اش همراهی می‌کنند و هرچه که بشر به پیش می‌رود سنت‌ها در دو حوزه حق و باطل عینیت و نمود بیشتر و روشن‌تری می‌یابند. براساس آیات و روایات و هم براساس تحلیل فلسفی از تاریخ غایت این سنن جایی جز آرمان‌شهر مهدوی نیست.

خداوند متعال براساس هدایت عمومی خود، مکر و کید می‌کند و نقشه می‌کشد. کید متین که دو شاخص «استدراج» و «املاء» دارد، گام‌به‌گام و مرحله‌به‌مرحله امور را به پیش می‌راند و کافران و منافقان و فاسقان را اخذ می‌کند و با مهلتی که به آنان می‌دهد، فرصتی برای بروز تمامی بطون و درونشان می‌آفریند.

خداوند با وجود کید متین، با قوت و اقتدار و همراه با شاخص «استدراج و املاء»^۲ کافران و منافقان را مغرورانه به اوهام و خیالات خام خویش فرو می‌برد. از این‌رو، اینان کسانی هستند که

۱. سوره رعد، آیه ۱۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۸۳.

تلاش و سعیشان در زندگی دنیا هدر رفته و گم شده و با این حال می‌پندارند که کار نیک انجام داده‌اند؛ «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱ هم چنین قرآن می‌فرماید:

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»^۲ آنان غافل از آن هستند که در تحت کید متین و مکر جامع او به سر می‌برند؛ «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا» از همین‌رو او بهترین مکر کننده است «وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ»^۳ و تمامی مکرها در پوشش ربوبیت او تبدیل می‌شوند؛ «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»^۴ در این صورت مکر آنان هدف و کارکرد دیگری می‌یابد و به اهل آن نشانه می‌رود؛ «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^۵.

آنان این‌گونه به قدری خام و خالی از شعور می‌شوند که نمی‌فهمند به خود مکر می‌کنند و خویش را هدف گرفته‌اند؛ «وَمَا يُكْرَهُنَّ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» و بدین‌سان، کید متین با قوت و اشتداد و مکر جامع و فراگیری همواره با دو شاخصه «استدراج» و «املاء» اهل کفر و نفاق و فسق را به خودزنی می‌کشاند و نشان می‌گیرد و فرآیند «محق» و خروج تدریجی آنان را از صحنه به نمایش می‌گذارد و انحلال اراده‌های منفی در اراده‌های مثبت را تدبیر می‌کند و با طلوع حق، زهاق و غروب باطل به چشم‌ها می‌نشینند.

آفریدگار هستی با کید متین و مکر جامع، جوامع و تاریخ بشری را تدبیر می‌کند و می‌گرداند و با «مداوله ایام» همراه با دو شاخص «استدراج» و «املاء» به هدایت عمومی و تربیت تاریخی

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۴.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴.

۳. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

۴. سوره اعراف، آیه ۹۵.

۵. سوره فاطر، آیه ۴۳.

خویش جان می‌بخشد و این‌گونه قوه و استعداد آدمی به ظهور می‌رسد و معلوم می‌شود و گواه و شاهد اعمال و رفتار خویش می‌گردد و مؤمن واقعی شناخته می‌شود.

آن‌گاه که به خلوص و طهارت از ناخالصی‌ها دست می‌یابد (لیمحص)؛ فرآیند «جاء الحق» شکل می‌گیرد و زمینه‌های «محق» باطل را هموار می‌سازد، یعنی با فرآیند «لیعلم الله الذین آمنوا ... ، و یتخذ منکم شهداء ... و لیمحص الله الذین آمنوا»؛ مداوله ایام آمدن حق را رقم می‌زند و زمینه‌های زهاق و محق باطل را فراهم می‌سازد و نسل کفر و نفاق را برمی‌چیند.

خداوند به منظور هدایت عمومی و تربیت و تدبیر بشر، مداوله ایام را این‌گونه شکل می‌دهد. از همین‌رو، کید متین و مکر جامع او برای امتحان و آزمون آدمیان به جریان می‌افتد. هم‌چنان‌که علامه طباطبایی می‌فرماید: «چون اگر امتحان در کار نیاید، سستی که خداوند در سوق دادن تمامی انواع موجودات به سوی سعادتشان دارد و در خصوص انسان، جریان پیدا نمی‌کند، آن‌هم در این عالم که عالم کون و فساد است و هر سیر و تکاملی در آن محکوم است به این‌که به تدریج صورت بگیرد»^۱

خداوند متعال برای رسانیدن تمامی موجودات و انسان به این تکامل تدریجی، سنت امداد خود را به کار می‌بندد و هردو جبهه ایمان و کفر را مدد می‌رساند تا آن‌جا که به قول علامه طباطبایی «خداوند نه تنها اهل سعادت را در رسیدن به سعادت کمک می‌کند، بلکه اهل شقاوت را نیز در رسیدن به کمال شقاوتشان مدد می‌نماید،^۲ هم‌چنان‌که «كَلَّا تُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا

۱. المیزان، ج ۷، ص ۴۴۳ - ۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۴۴.

كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ مَحْظُورًا^۱ و «... مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءَ رَبِّكَ مَحْظُورًا» حکایت از آن دارد که امداد هردو گروه از شئون ربوبیت الهی است که تدبیر تمامی موجودات و از جمله جوامع بشری و تاریخ را عهده دارد. خداوند متعال سنت امداد خویش را در آیه‌ای دیگر این گونه به تصویر می‌کشد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^۲

هنگامی که آن‌چه را به آنها یادآوری شده بود، فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملاً) خوش حال شدند (و دل به آن بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)، در این هنگام همگی مأیوس شدند.

﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

(به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند، قطع شد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.

خداوند با امداد خویش و گشودن درهای نعمت خود به سوی کفار، آنان را به دام «استدراج» و «املاء» می‌کشد و کید متین و مکر جامع را اعمال می‌کند تا آنان به اوج شقاوت که به اختیارشان برگزیده‌اند، نایل شوند. بدین سان بزم فرح و سرور آنان را به ابلاس و شدت اندوه و غصه تبدیل می‌کند.

۱. «همه را چه آن گروه و چه این گروه از عطای پروردگارت کمک می‌دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست.» (سوره اسراء، آیه ۲۰)

۲. سوره انعام، آیه ۴۴.

۳. سوره انعام، آیه ۴۵.

خداوند گروه ستم‌کاران را به نابودی و هلاکت می‌رساند و نسل آنان را ریشه‌کن می‌نماید. کلمه «ربّ العالمین» حکایت از این دارد که نابودی و هلاکت ستم‌کاران از شئون ربوبیت و تدبیر و تربیت عمومی خداوند است. از این‌رو، تمامی حمد و سپاس او را سزد «و الحمد لله ربّ العالمین». و این‌گونه، اراده‌های منفی کافران به محاق می‌رود و نسل آنها ریشه‌کن شده و برچیده می‌شود.

ادوار جوامع بشری و تاریخ به مانند ادوار کودکی، جوانی و پیری انسان نشان می‌دهد که بشر از خفتگی به شکفتگی تاریخی رشد و نمو می‌کند. در واقع می‌توان گفت که گذار تاریخ و حرکت جوامع بشری، بستر و ظرف رشد و شکوفایی استعدادهای نهفته و توان فطری انسان است. از این‌رو، انسان ماهیت تاریخی دارد و آمده است که در بستر و گستره تاریخ به رشد فطری خویش دست یابد و پاسخ بگوید. انسان تاریخی موجودی با قابلیت «نمو» است که رو به جلو و کمال حرکت می‌کند و فرآیند شکوفایی و نمو او با گذار از معبر تاریخی و جوامع بشری در قالب کودکی، جوانی و پیری تحقق و عینیت می‌یابد. به همین جهت، انبیا که سرحلقه‌های حرکت تاریخ هستند، پیوسته انبیای سلف را تصدیق و به انبیای خلف و آینده دعوت می‌نموده‌اند و یک جریان پیوسته و متصل را با هویت توحیدی نشان می‌داده‌اند. موضوع و مخاطب این جریان، فطرت آدمی بوده که در سیر تاریخی‌اش باید به کمال خویش دست یابد؛ «و لیشروا لهم دفائن العقول».

پیوسته خداوند متعال انبیا و رسل را به سراغ مردم فرستاده تا دفائن عقول و گنجینه‌های نهفته در عقول و فطرت آنان را زیرورو کنند و رشد و شکوفایی آنها را سامان‌دهی نمایند.

این هدایت عمومی و ربوبیت و تدبیر الهی همگان را امداد می‌کند تا به اوج فعلیت و به ظهور رسانیدن استعدادهای درونی خویش برسند. انسان‌ها با حسن و یا سوء انتخاب خود به سمت اعلی یا اسفل، به فوز و یا خوض، به ایمان و یا کفر نشان می‌گیرند و می‌خلند.

از همین رو «مهدویت» به مثابه تحقق فلسفه خلقت، چشم‌انداز، برنامه و تلاش حرکت جوامع بشری و تاریخ را با گذار از معبد و ادوار سه‌گانه انسان نشان می‌دهد، هم‌چنان‌که استاد مطهری می‌فرمود:

شما می‌بینید یک فرد سه دوره کلی دارد: ۱. دوره کودکی که دوره بازی و افکار کودکانه است؛ ۲. دوره جوانی که دوره خشم و شهوت است؛ ۳. دوره عاقله‌مردی و پیری که دوره پختگی و استفاده از تجربیات، دوره دور بودن از احساسات و دوره حکومت عقل است. اجتماع بشری هم همین‌طور است.

اجتماع بشری سه دوره را باید طی کند: یک دوره، دوره اساطیر و افسانه‌ها و به تعبیر قرآن دوره جاهلیت است؛ دوره دوم، دوره علم است، ولی علم و جوانی، یعنی دوره حکومت خشم و شهوت. به راستی عصر ما بر چه محوری می‌گردد؟ اگر انسان، دقیق حساب کند، می‌بیند محور گردش زمان ما یا خشم است و یا شهوت. عصر ما بیش از هر چیزی عصر بمب است (یعنی خشم) و عصر مینی‌ژوب است (یعنی شهوت). آیا دوره‌ای نخواهد آمد که آن دوره، حکومت، نه حکومت اساطیر باشد و نه حکومت خشم و شهوت و بمب و مینی‌ژوب؟ دوره‌ای که واقعاً در آن دوره، معرفت و عدالت و صلح و انسانیت و معنویت حکومت کند؟ چگونه می‌شود که چنین دوره‌ای نیاید؟ مگر می‌شود که

خداوند این عالم را خلق کرده باشد و بشر را به عنوان اشرف مخلوقات آفریده باشد، بعد بشر به دوره بلوغ خودش نرسیده یک مرتبه تمام بشر را زیور و کند؟^۱

انتظار جریان پیوسته تاریخ

روز ظهور، یک روی داد تصادفی و غیرمنتظره و یا یک تقدیر کور و بدون برنامه قبلی نیست، بلکه نتیجه طبیعی اراده پروردگار در برنامه کلی خویش است که پیامبران در زمینه‌سازی آن مشارکت کرده و به خاطر آن، ادیان الهی را تبلیغ نموده و در راهش فداکاری و جان‌فشانی کرده‌اند.

از این رو، می‌توان گفت انتظار جریان پیوسته تاریخ است، هم‌چنان‌که آمده است: «السلام علیک ایّها المقدم المأمول»^۲ سلام بر آرمان پیوسته بشر. «آرمانی که پیشینیان تا پسینیان تاریخ، آن را پیوسته سرلوحه تمامی خواسته‌های آرمانی خویش پنداشته‌اند. از همین رو، ما به یک نمونه از توجهات انبیای الهی به نقطه آرمانی و آرزوی ایشان در خصوص حضرت لوط علیه السلام اشاره می‌کنیم:

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ﴾

و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است!

﴿وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾

۱. سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۲۹۸-۲۹۹.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت آل‌یس.

و قومش به سرعت به سراغ او آمدند - و قبلاً کارهای
 بد انجام می دادند - گفت ای قوم من! اینها دختران منند،
 برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال
 شنیع صرف نظر نمایید) از خدا بترسید و مرا در مورد
 میهمان هایم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک مرد
 رشید وجود ندارد؟!

﴿قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَمَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا
 تُرِيدُ﴾

گفتند تو که می دانی ما حق (و میلی) در دختران تو
 نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم؟!

﴿قَالَ لَوْ أَن لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾^۱

گفت (افسوس) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا
 تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود (آن گاه
 می دانستم با شما ددمشان چه کنم؟!)

بنابر نقل روایات و تفاسیر اسلامی، حضرت لوط در آن هنگام
 در مزرعه خود مشغول به کار بود. عده ای از جوانان زیباروی را
 دید که به سمت او می آیند و می خواهند که مهمان او باشند. وی
 در شرایط سختی قرار گرفت؛ زیرا از طرفی منش و علاقه او به
 پذیرایی از مهمان و از سوی دیگر توجه او به این واقعیت که
 حضور این جوانان زیبا، در شهری که گرفتار فرهنگ زشت و
 انحرافات جنسی است، موجب مشکلات خواهد شد، او را سخت
 در تنگنا و فشار قرار داد.

امواج این مسائل و دغدغه ها فکر و ذهن او را با مشکلی
 جان کاه درگیر نمود و با خود گفت که امروز روز سخت و
 وحشتناکی است.

۱. سوره هود، آیه های ۷۷-۸۰.

با توجه به بزرگواری و بزرگ‌منشی آن پیامبر خدا، راهی جز این نداشت که میزبان آنان باشد و از آنها پذیرایی کند. «همسر لوط که زن بی‌ایمانی بود و به این قوم آلوده و گنه‌کار کمک می‌کرد، از آمدن جوانان زیبا آگاه شد و بر فراز بام رفت و آتش روشن نمود. گروهی از این قوم منحرف را آگاه ساخت که طعمه چربی به دام افتاده!»^۱

آن‌گاه قرآن می‌فرماید: «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ»؛ «قوم لوط با سرعت شدید و با حرص و ولع برای دست‌یابی به مقصد شوم خود به سوی لوط آمدند.» «یهرعون» از ماده «اهراع» و به معنای سوق دادن و راندن با شدت است و از وسعت و عمق انحراف آنان حکایت می‌کند؛ انحرافی که در بدنه اجتماعی آنان ریشه دوانده و در فرهنگ عمومی ایشان جایگاه یافته است و به منزله نمودی از نمادهای «جهل‌ورزی» در فرهنگ‌نامه این قوم نفوذ کرده است. این قوم سیه‌رو و ننگ‌بار، «از قبل اعمال زشت و بدی انجام می‌دادند»، «وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» از این‌رو، «جهل‌ورزی» آنان سابقه دیرینه داشته و تاکنون ادامه یافته است. این نشان می‌دهد که فرهنگ‌ها جریان پیوسته‌اند و به زمان محدود نیستند و فرهنگ‌سازان با آراستگی و یا آلودگی تاریخ، سروکار دارند. از این‌رو، پیامبر اعظم ﷺ در خصوص سزای کسی که سنتی بیافریند، فرموده‌اند:

مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ كَأَن لَّهُ أَجْرَهُ وَمِثْلَ أَجْرِهِمْ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَعَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ كَأَن عَلَيْهِ وَزْرُهُ وَمِثْلُ أَوْزَارِهِمْ مَنْ غَيْرَ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا؛^۲

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۲. میزان الحکمة، ص ۲۵۹۸.

هرکه سنت نیکویی بگذارد که پس از مرگش بدان عمل شود، هم اجر خودش را دارد و هم به اندازه اجر کسانی که به آن عمل می‌کنند، بی‌آن‌که از اجر ایشان چیزی کم شود و هرکه سنت ناپسندی بنهد و پس از مرگش بدان رفتار شود، گنه‌کار است و به اندازه گناهان کسانی که به آن سنت عمل می‌کنند نیز برایش باشد، بی‌آن‌که از گناه آنان چیزی کم شود.

حضرت لوط در چنین فضای سنگین و فشار روحی جان‌کاهی به آنها گفت من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما درآورم، اینها برای شما پاکیزه‌ترند و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید! آیا در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد که شما را از این اعمال ننگین و بی‌شرمانه باز دارد؟

قوم لوط با توجه به این‌که می‌تواند از راه مشروع و انسانی به خواسته‌های طبیعی خود دست بیابند، اصرار بر «جهل‌ورزی» می‌نمایند. از همین‌رو، در جواب لوط پیامبر، بی‌شرمانه پاسخ گفتند: «تو خود به خوبی می‌دانی که ما را در دختران تو حقی نیست و خوب می‌دانی ما چه می‌خواهیم!»

جالب این‌که دستگاه فکری آلوده قوم لوط، در این‌جا به تولید مفاهیم دست یازیده و تعریفی از حق و باطل ارائه می‌دهند. آنان با جسارت و جدیت، تأکید و پافشاری (قالو لقد علمت ...) اعلام می‌کنند که تو به خوبی می‌دانی که «... مالنا فی بناتک من حق؟ ما را در دختران تو حقی نیست.» و ما بر خود بهره مشروع با دختران را «حق» نمی‌دانیم و باطل می‌انگاریم. ما در مرام خود به مفاهیم «حق» و «باطل» پای‌بندیم و مرزهای آن را نیز خودمان تعیین و تعریف می‌نماییم.

«و إنك لتعلم ما نريد؛ و تو مسلماً می‌دانی ما چه چیز می‌خواهیم؟» ما براساس اراده و خواسته‌های نفسانی خویش به تولید مفاهیم اقدام می‌کنیم.

این داستان بشر نابالغ و ناکامی است، که حتی در حوزه غرایز جنسی به بلوغ خود دست نیافته و تصویر و تفسیر شنیع و زشتی از خود ارائه می‌دهد و با این ذهنیت و زاویه دید است که تئوری پردازی هم‌چون فروید و دیگران با سطح بسیار نازل و پستی به انسان نگاه می‌کند و مفهوم می‌سازد و بی‌کرانه‌های وجودی انسان را تا گستره جاودانگی او نمی‌بیند و آدمی را هم‌چون چارپایان در مزرعه هفتادساله مهار می‌کند.

آن پیامبر ارجمند و بزرگوار خود را در چنین فضایی در محاصره یافت و برآشفته و فریاد زد که «ای کاش قوه و قدرتی در خود داشتم یا تکیه‌گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود - آن‌گاه می‌دانستم با شما ددمنشان چه کنم...»؛ «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ».

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات فوق فرمود: منظور از «قوه» همان «قائم» و منظور از «و رکن شدید» ۳۱۳ نفر یاران آن حضرت است.^۱ این تفسیر در واقع حکایت از آن دارد که پاک‌سازی از این آلودگی توسعه‌یافته و امثال آن در زندگی بشری نیازمند به حضرت «قائم» و «رکن شدید و ۳۱۳» مهدی‌یاوران است.

انبیا این‌گونه پیوسته نگاه به جلو و آینده آرمانی بشر داشته‌اند و مقاطع و مراحل مختلف تاریخ را فراسوی آن مدیریت می‌کرده‌اند. «و إن الانبياء دعاء و هداةً رشدكم؛^۲ و پیامبران دعوت‌گران و

۱. تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲. المزار الكبير، ص ۵۶۷؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۶؛ مصباح الزائر، ص ۴۳۰.

هدایت‌گران به سوی رشدهای های شما و تربیت دادنتان هستند.»
انبیا کاروان بشر را به آستان مکتب رهنمون شده‌اند و آنان را
مرحله‌به‌مرحله آماده پذیرایی رشد و تربیت خاندان عصمت و
طهارت کرده‌اند.

این‌گونه مهدی امت‌ها و جامع تمام کلمات وحی، ولی و رهبر
انسان عصر ظهور است، «السلام علی مهدی الأمم و جامع
الکلم.»^۱ این عصاره عصر است «وَالْعَصْرِ»^۲ که وارث انبیاء الهی
است؛ «السلام علی وارث الأنبياء.»^۳

انسان عصر ظهور وعده الهی را خواهد دید که به امت‌ها درباره
حضرت مهدی علیه السلام داده شده بودند.

خداوند عقاید مختلف را به وجود او جمع می‌کند و مردم روی
زمین را از تفرقه و پراکندگی می‌رهاند و زمین را پر از عدل و داد
می‌گرداند و همه قوای عالم از او تمکین می‌کنند و وعده خدا
پیرامون عزت ایمان‌آوردگان به وقوع می‌پیوندد؛ «السلام علی
المهدی الذی وعد الله عزوجلّ به الأمم، أن یجمع به الکلم، و یلمّ
به الشّعث، و یملاً به الأرض قسطاً و عدلاً و یمکن له و ینجز به
وعد المؤمنین.»^۴

این نعمت بزرگ و بی‌بدیل ثمره و نتیجه «انتظار» تاریخی است
و انسان عصر ظهور بر گرد سفره این انتظار تاریخی نشست‌اند و
انتظار، جریان پیوسته تاریخ است.

انسان عصر ظهور وقتی که با انبیا هم‌جهت و هم‌داستان
می‌شود، به آستانه ظهور نایل می‌شود و این همان بلوغ جوامع

۱. مفاتیح الجنان، دعای حضرت صاحب‌الامر.

۲. سوره عصر، آیه ۱.

۳. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۶۲.

۴. همان.

بشری است که برای آن زحمات بسیاری کشیده‌اند؛ زیرا انتظار آمادگی انسان‌هاست. با وجود این انتظار و آمادگی، «قابلیت» لازم برای بشر به وجود می‌آید تا تصویر عصر ظهور را به آسمان چشمان خویش بنشانند و به قول شهید مطهری، ماهیت قیام حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام از قبیل حوادثی نیست که تنها جنبه انفجار دارد، بلکه ماهیت قیام مهدی علیه السلام از نوع دیگر است؛ انفجاری نیست بلکه مانند میوه در صراط تکامل است.

... میوه یک موقعی دارد که باید برسد، یعنی سیر تکاملی خودش را طی کند و برسد به مرحله‌ای که باید چیده شود. مسئله ظهور حضرت حجت‌بیش از آن‌که شباهت داشته باشد به انفجار یک دمل، شباهت دارد به رسیدن یک میوه، یعنی اگر ایشان تاکنون ظهور نکرده‌اند، نه فقط به خاطر این است که گناه کم شده است، بلکه هم‌چنین هنوز دنیا به آن مرحله از «قابلیت» نرسیده است و لهذا شما در روایات شیعه زیاد می‌بینید که هر وقت آن اقلیت ۳۱۳ نفر پیدا شد، امام ظهور می‌کند. هنوز همان اقلیت ۳۱۳ نفر - یا کمتر یا بیشتر - وجود ندارد، یعنی زمان باید آن‌قدر جلو برود که از یک نظر هر اندازه فاسد بشود، از نظر دیگر آنهایی که می‌خواهند حکومت را تشکیل بدهند و به تبع و در زیر لوای ایشان زمام‌دار جهان بشوند، پدید آیند. هنوز چنین مردان لایقی در دنیا به وجود نیامده‌اند.^۱

انتظار، فرهنگ رشد و نمو و آماده‌باش بودن و آمادگی انسان تاریخی است که به یک قابلیت از بلوغ اجتماعی دست می‌یابد که یک پارچگی امت جهانی و حکومت جهانی را در مسیر توحید و عبودیت خواستار می‌شود. از همین رو گل‌واژه «انتظار» در

۱. سیری در سیره ائمه اطهار علیهم السلام، ص ۲۹۵.

آموزه‌های دینی و در زبان روایی ما درخشش و فروغ ویژه‌ای یافته است. از آن جمله امام جواد علیه السلام می‌فرماید:

أفضل أعمال شيعتنا إنتظار الفرج من عرف هذا الأمر فقد
فُرِّجَ عنه بانتظاره؛^۱

برترین عمل شیعیان، انتظار فرج است. هرکس این امر را بداند و آن را بشناسد، خداوند با همین انتظار برای آنها فرج عطا می‌فرماید.

همین مضمون از امام صادق، امام رضا و امام هادی علیهم السلام در روایات دیگر نیز روایت شده است. از این روایات به دست می‌آید که فرهنگ انتظار ملاک و معیار فرج و گشایش است (فقد فرج عنه بانتظاره). و در حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أفضل العبادة إنتظار الفرج»^۲ برترین عبادت‌ها انتظار فرج است.»

پس مردم عصر ظهور با آرمان‌های انبیا هم‌جهت هستند و از مهم‌ترین و کانونی‌ترین محور هم‌داستانی و هم‌جهتی ایشان مسئله «انتظار فرج» است؛ این که گستره جهانی با استخلاف مستضعفان، با تمکن و اقتدار دین مورد رضایت خدا و در اوج امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی، به بارگاه عبودیت الهی بار یابند و جهانی بدون شرک را به نظاره بنشینند.^۳

انبیای الهی مردم را در هر دوره به آمادگی و سطحی بالاتر از «قابلیت» اجتماعی و بلوغ اجتماعی ارتقا داده‌اند تا به افق فرج نزدیک شوند. این اقدام تاریخی انبیا براساس فلسفه بزرگ جهانی و فلسفه انتظار فرج نظام یافته است؛ زیرا حرکت انبیا در

۱. الزام الناصب، ص ۶۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۰؛ الغیبه (نعمانی)، ص ۱۸۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

چهارچوب هدایت عمومی الهی و برنامه کلی پروردگار متعال رقم خورده و هر حرکتی با توجه به هدف و غایت آن معنا و تفسیر می‌شود و غایت حرکت انبیا براساس برنامه کلی و هدایت ذات ربوبی، فلسفه فرج و گستره عینیت‌بخشی عبودیت در جهان بشریت است.

پس از آن‌که انبیا رشد و نمو مردم را به حدی رسانیدند و آنان را آماده ساختند و سمت‌وسوی این رشد و نمو هم بار یافتن انسان به آستان پاکان هستی بود (إِنَّ الْإِنْبِيَاءَ دُعَاةٌ وَهُدَاةٌ رُّشْدِكُمْ)^۱، کاروان رشد و شکوفایی بشر به فراسوی غایت هدایت عمومی و برنامه کلی الهی شتاب گرفت.

فصل چهارم: مهندسی بلوغ اجتماعی - تاریخی بشر و زمینه‌سازی ظهور

اگر برآیند تحلیل‌های موجود در فلسفه تاریخ اسلامی و نیز آموزه‌های برآمده از آیات و روایات گویای این مطلب باشد که آینده تاریخ و تحولات بشری بسته به نحوه عمل کرد جامعه انسانی و افراد آن است بحث زمینه‌سازی برای ظهور آینده‌ای روشن برای بشر به صورت جدی مطرح می‌شود. چراکه تحلیل‌ها و آموزه‌های فوق‌الذکر بد یا خوب بودن آینده را نه جبری بلکه در دست خود بشر می‌داند.

زمینه‌سازی ظهور موعود نیز در راستای تحلیل فوق قابل بررسی است. بنابراین در این فصل به بررسی تئوری‌های زمینه‌سازی ظهور از زاویه فلسفه تاریخ و سنن تاریخی برآمده از آیات و روایات می‌پردازیم:

عن ابی‌الحسن علیه السلام:

الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مِنْذُ مَا تَنَى سَنَةً^۱

شیعه دویست سال است که در سایه آرمان‌ها پرورده و تربیت می‌شود.

بی‌تردید آرمان‌ها قدرت شگرفی در عرصه زندگی انسان دارند؛ چراکه استعدادهای آدمی را می‌پرورند و او را تربیت می‌کنند. آرمان بلند ظهور مهدی موعود علیه السلام که تحقق آن براساس سنن الهی ربط مستقیم به تحولات جامعه بشری دارد نیز از این امر استثنا نیست. بنابراین آنان که با نگاه فلسفه تاریخی و از مجرای سنن الهی به تاریخ می‌نگرند باید زمینه‌های آن را پیدا کرده و برای زمینه‌سازی این آرمان بلند تلاش کنند.

پیوسته شیعه در کوه‌سار آرمان‌های بلند، به جریان رشد و بالندگی و پرورش خود، ادامه داده است. این‌گونه بار مسئولیت را در گردنه‌های سخت تاریخی بر دوش کشیده و از حرکت باز نایستاده و همیشه به این آرمان‌ها دل‌گرم بوده است. «فَعَلَّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ»^۲

تربیت و آمادگی شیعه براساس آرمان‌ها، جریان پیوسته تاریخ است. با همین جریان، روند رشد و شکوفایی شیعه و بلوغ اجتماعی او به ظهور می‌رسد و این آرمان‌ها را به دغدغه عمومی جوامع بشری سرایت می‌دهد و همگان را به آستانه بلوغ اجتماعی و بلندای آرمان‌های خویش فرا می‌خواند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ هَذَا الْأَمْرَ. إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ
لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ غَايَةٌ يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ
يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲، روایت ششم.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۹۴، روایت هفتم.

مردم به دلیل شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی‌کند. برای این امر پایانی است که باید به آن برسد و اگر مردم به آن پایان رسیدند، ساعتی پیش و پس نیفتند.

بنابراین، تا بندگان خدا و مردم به این غایت نرسند و شیعه براساس آرمان‌های خود تربیت نشود، بلوغ اجتماعی رقم نمی‌خورد، یعنی براساس آن تربیت آرمانی است که جامعه شیعی، به بلندای قامت آرمانشان و به «هذا الامر» که همان تحقق حکومت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فرج مهدی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، دست می‌یابد و افزون بر این، نه تنها در سطح جامعه شیعی بدان افق بلند دل مشغول می‌شوند، بلکه آن را در سطح جوامع بشری با تلاش خود به چالش می‌کشند و به دغدغه و گفتمان مسلط زمانه تبدیل می‌نمایند.

ممکن است مردم بدون آمادگی و قابلیت لازم خواستار «هذا الامر» و فرج آل محمد باشند، ولی این خواسته عجولانه غیر از هلاکت برای آنان چیزی دیگر نخواهد بود. آفریدگار حکیم با عجله و شتاب بندگان، شتاب و عجله‌ای نمی‌نماید؛ زیرا برای این امر، پایانی است که باید به آن برسد و تا این غایت و پایان شکل نگیرد و سر نیاید، توقع و درخواست تحقق «هذا الامر» جز عجله و شتاب و در نتیجه هلاکت نخواهد بود.

در نهایت حضرت می‌فرمایند که «فلو قد بلغوها» پس اگر واقعاً به این غایت، بلوغ لازم را بیابند و حقیقتاً به آن برسند، در واقع به بلوغ اجتماعی راه یافته‌اند و به آستانه غایت «هذا الامر» نایل شده‌اند. در این صورت، «لم يستقدموا ساعةً و لم يستأخروا»، تحقق «هذا الامر» به اندک لحظه‌ای، پیش و پس نیاید؛ چراکه «دیو چو بیرون رود فرشته درآید» و تا دیو جهل بشری و دیو خامی و

نابالغی آدمی بیرون نشود؛ فرشته نجات بشری در نیاید. و تا بلوغ «خواستن» در انسان شکل نگیرد و «هذا الامر» را نخواهد، قطعاً این امر نشاید. گفتنی این که خود بندگان باید به این غایت برسند و بلوغ اجتماعی بیابند و این شرط تحقق «هذا الامر» را فراهم سازند.

تا این شرط محقق نشود، مشروط هم تحقق نمی یابد؛ لطف و عنایت هستی آفرین، هستی را پر کرده است و از ناحیه فاعل منع و بخلی در کار نیست؛ مشکل در خود قابل است. آنچه چاره می سازد و گره می گشاید، قابلیت قابل است و بندگان را قابلیت باید تا که با این بلوغ اجتماعی به آستانه مشروط بار یابند. باید توجه نمود که:

حاملی محمول گرداند تو را

قابلی مقبول گرداند تو را^۱

قابل این گفت ها شو گوش وار

تا که از زر سازمت من گوش وار^۲

از همین رو، باید به صورت مسئله عنایت جدی بنماییم و محل نزاع را به خوبی دریابیم و بدانیم که کانونی ترین و پایه ای ترین مسئله در عصر غیبت، موضوع بلوغ اجتماعی و قابلیت یافتن بندگان خدا و عموم مردم است. وقتی چنین التفات و توجهی یافتیم، به حل مسئله و راه کار آن خواهیم پرداخت و به دست می آوریم که چگونه می توان سامانه های بلوغ اجتماعی را سامان داد و به مهندسی اجتماعی و مهم ترین محور زمینه سازی ظهور پرداخت.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲. همان.

شاخص‌های بلوغ اجتماعی

مهندسی بلوغ اجتماعی به شناخت شاخص‌های آن نیازمند خواهد بود تا براساس آنها بتوانیم ساختار نظام‌مند مهندسی اجتماعی خود را استوار سازیم. از این‌رو، به شاخص‌های سه‌گانه زیر اشاره می‌نماییم: رغبت اجتماعی به دولت کریمه: (إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ)؛ شکایت اجتماعی از وضعیت موجود: (إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا وَغَبِيَّةً وَلَيْتَنَا) و استعانت اجتماعی: (وَأَعْتَا عَلِيٌّ ذَلِكَ بَفَتْحِ مَنْكَ تَعَجَّلَهُ).^۱

رغبت اجتماعی

مدیریت میل جوامع بشری، از جمله محورهای کلیدی استراتژیست‌های استکباری است، تا آن‌جا که پس از تغییر میل و ذائقه پیشین آنها بر آنند که میل متناسب با اهداف خویش را برای ایشان تعریف، تعیین و جانشین نمایند. این مشق را از استاد و راهنمایان شیطان گرفته‌اند، هم‌چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَكُلُّ شَاءٍ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ * وَكَتَبْنَا إِلَيْهِ أَفْئِدَةَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلَيَرَّضُوهُ وَيُفْتَرُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾^۲

و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن گماشتیم که برای فریب، بر یک‌دیگر سخنان فریبنده القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس ایشان را با افترابی که می‌بندند رها کن. و [نتیجه این وسوسه‌ها] برای این است که

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۱-۱۱۲.

قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن گفتار
[باطل] مایل شود و به آن دل خوش دارند و آنچه را
درصد ارتکاب آن هستند، مرتکب شوند.

آنها می‌خواهند قلوب کسانی را که ریشه در ایمان و باور به
ادامه و استمرار خود ندارند و عشق به آخرت در وجودشان موج
نمی‌زند، به وسوسه‌های زودگذر خود متمایل نمایند و در واقع
قلوب آدمی در کشاکش دو مبدأ میل قرار گرفته است: میل به
ادامه و استمرار خویش و آخرت و دیگر میل به وسوسه‌های
محدود در هفتاد سال عمر انسان در دنیا.

انبیا و اوصیا و اولیای الهی، میل به استمرار و شیاطین انس و
جن، میل به وسوسه‌های محدود مدیریت و سرپرستی می‌کنند.
پیوسته شیاطین بر آن هستند که از طریق شنیدن و به همراه
دل سپردن به آن، مخاطب را موافق و متمایل به خود سازند. از
همین رو، اگر کسی به سخن دیگری با نظر همراهی و موافقت
گوش کند، به آن «صغو» و «إصغاء» می‌گویند. مقوله «اصغاء»
نرم‌افزار و مغزافزار مباحث ارتباطات و رسانه‌ها و تبلیغات است.
از همین رو امام جواد علیه السلام فرموده‌اند:

من أصغى إلى ناطقٍ فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد
عبد الله و إن كان الناطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبد
إبليس؛^۱

کسی که گوش جان به سخنان گوینده‌ای بسپارد، در
واقع او را بندگی و اطاعت کرده است و حال اگر از
جانب خداوند سخن گوید و مطالب الهی بر زبان راند،
همانا خداوند را بندگی کرده و اگر از زبان ابلیس



اشراب و سرشار شود و سخن‌گوی او گردد، به درستی که او را بندگی و اطاعت کرده است.

بنابراین، آدمی پس از «اصغاء» به مراحل بعدی که همان «ارضاء» و «اقتراف و ارتکاب» است، تن خواهد داد. همان‌گونه که در آیه مورد بحث خواندیم:

﴿وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ﴾

و این‌گونه فرآیند اصغاء، ارضاء و اقترب با هم پیوسته و یک‌پارچه شکل می‌گیرند، عمل می‌کنند، و از هم نمی‌گسلند، در قلوب انسان‌ها چنگ می‌اندازند و آنها را درگیر می‌سازند و در نهایت به رفتار و اطاعت تبدیل می‌گردانند.

قرآن می‌فرماید:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۱

و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده که هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آنها نشینید تا به سخنان دیگری بپردازند، وگرنه شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.

از هم‌نشینی و مجالست کسانی نهی می‌کند که آیات خدا را انکار و استهزا می‌نمایند؛ ﴿فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ﴾ و در ادامه می‌فرماید:

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۰ و سوره انعام، آیه ۶۸، با اندکی تفاوت.

«حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»، اگر هم‌نشینی و مجالست ننمایید آنان به سخنان دیگری خواهند پرداخت. این آیه به خوبی می‌نماید که اصرار و ادامه در کفرگویی و استهزای ایشان تابع نشستن شما در مجالس و دل سپردن به سخنان آنان است. همین نشستنها و گوش جان سپردنها، شما را مثل و همانند آنان می‌سازد؛ «إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ» و در ردیف نفاق و کفر می‌نشانند: «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا».

در طول تاریخ بستر جهل آدمی میدان تاخت‌وتاز شیاطین بوده و او را در ایستگاه خودمحوری و خودپرستی بازیچه خویش ساخته و از بهره‌ها و هدایت‌های آسمانی محروم کرده است. از همین رو، نوعاً به مدل‌های حکومت آسمانی و الهی از طریق انبیا و اوصیا تن نداده و به بافته‌های اومانیستی خودپرستانه سر سپرده است. بدین سان مبدأ میل انسان‌ها با فرآیند اصغاء، ارضاء و اقتراف رقم خورده و مدیریت و سرپرستی شده، به گونه‌ای که از تنگ‌ترین و دیکتاتوری‌ترین الگوهای حکومتی مدیریتی تا گشاده‌ترین و لیبرالی‌ترین الگوهای حکومتی و مدیریتی را تجربه نموده و محک زده است و این انسان چموش و خسته آماده می‌شود تا از این پس گوش جان خود را از ناطق ابلیسی برهاند، و به ناطق الهی بسپارد و مبدأ میل خویش را با آسمانیان بی‌آغازد و از زمینیان و خودمحوران به خدامحوران و از خودپرستان به خداپرستان ببیند. همان‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: «دنیا پس از چموشی‌ها و روگردانی‌های خود به ما رو می‌کند، همانند مهربانی ماده‌شتر ناسازگار بر فرزند خویش»^۱.

از این رو، به دولت کریمه و شاخص‌های آن می‌اندیشد و دل می‌سپارد و رغبت و شوق به آن را فریاد می‌زند و حضور امام مهربان و شفیق را حس می‌کند و با پاهای خسته و رنجور خویش ندای او را لبیک می‌گوید و آماده می‌گردد. این سرآغاز بلوغ اوست که از جلوه‌های لطف او حکایت می‌کند؛ چراکه:

رغبت ما از تقاضای تو است

جذبه حق است هر جا رهرو است^۱

شکایت اجتماعی

اللهم انا شکوا اليك فقد نبينا صلواتك عليه و آله و غيبة و
لينا و كثرة عدونا، و قلة عددنا، و شدة الفتن بنا، و تظاهر
الزّمان علينا؛^۲

خداوندا ما به درگاه تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیامبرمان - که درودهای تو بر او و خاندان او باد - و از غیبت ولیّ و سرپرستمان. و بسیاری دشمن ما و کمی عدد ما و فتنه‌های سخت بر ما و غلبه زمان و روزگار بر ما.

آری، دومین شاخص جامعه بالغ و جامعه در حال انتظار؛ شکایت اجتماعی است به درگاه خداوند از این‌که رهبر و سرپرست آنها در حال غیبت است.

و این شکایت از سه جهت است:
الف) كثرة عدونا و قلة عددنا؛ زیادی دشمنان ما و کمی دوستان ما.

ب) شدة الفتن بنا؛ دشواری و سختی فتنه‌های تودرتو بر علیه ما.

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۸.



ج) تظاهر الزمان علینا؛ غلبه دوران و زمان بر ما. دوران غیبت همراه با کثرت و زیادی دشمن و اندکی دوست شکل گرفت و ادامه یافت و این زایش فتنه‌ها و شدت آن را در پی خواهد داشت. و در نتیجه زمان و زمانه را بر علیه ما رقم خواهد زد.

امام سجاد علیه السلام در خصوص فرآیند «شیطان، زمان و سلطان» بیان بلندی دارند:

تَعُوذُ بِكَ ... وَ أَنْ يَسْتَحُوذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ أَوْ يَنْكَبِنَا الزَّمَانَ أَوْ
يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانَ؛^۱

به تو پناه می‌بریم ... از چیرگی شیطان بر وجودمان، یا واژگون شدن زمان و از این‌که روزگار ما را به سختی دراندازد و یا این‌که سلطان بر ما جور و ستم روا دارد و تحت ستم سلطان قرار بگیریم. این سیر و روند چیرگی شیطان و سپس واژگونی زمان و سپس استیلا و تسلط سلطان است.

و در فرازی دیگر می‌فرماید:

وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مِرَارَةَ
صَوْلَةِ السُّلْطَانِ؛^۲

خداوندا تو خود ما را نسبت به برندگی سختی‌های روزگار کفایت فرما و از شرّ دام‌های شیطان دور دار و از تلخی قهر و ستم سلطان حفظ فرما.

فرایند «شیطان»، «زمان» و «سلطان» حرکت اولیه‌ای است که مهندسی باطل را تولی و سرپرستی می‌نماید. یعنی شیطان به

۱. همان.

۲. همان، دعای ۵.



عنوان محور باطل با شگردهای خویش زمینه‌های تسلط و چیره‌گی را تمهید می‌کند و براساس آن فضا و ادبیات روز و زمانه را شکل می‌دهد، و بدین‌سان زمانه را واژگون می‌سازد. در این صورت است که جامعه آمادگی و قابلیت پذیرش سلطان جور را می‌یابد و تحت ستم آن قرار می‌گیرد. در واقع زمینه‌های پذیرش اجتماعی سلطان، از زمینه‌های پذیرش شیطان می‌آغازد. یعنی این‌که درون انسان‌ها از طریق رذایل و ناپسندی‌های یاد شده در فرازهای پیشین دعا، استعداد و آمادگی پذیرش شیطان و چیرگی آن را می‌یابند؛ از این پس این شیطان است که فرهنگ و گفتمان مسلط جامعه او را سرپرستی و مهندسی می‌نماید. پس در ابتدا افراد جامعه با تسویل نفسانی و رذایل یاد شده در دعا زمینه تسلط شیطان را فراهم می‌کنند و شیطان هم با واژگون کردن ادبیات زمان، زمینه‌های تسلط شیطان را می‌آفریند. این بیان با اندکی اندیشه در فرازهای پیشین دعا که با «اعوذ» و به صورت متکلم وحده شروع شده و به بیان «نعوذ» انجامیده و در قالب اجتماعی درآمده است، به خوبی به دست می‌آید.

شیطان با فروپاشیدن دیواره‌های شناختی، عاطفی و رفتاری انسان با فرایند «وهن»، «ضعف» و «استکانت» قله صبر و مقاومت آنان را می‌گشاید:

﴿وَكَايِن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ﴾^۱

و بسی پیامبران که خداپرستان بسیاری در کنارشان نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند سست و

۱. سوره آل‌عمران، آیه ۱۴۶.

زبون و درمانده نشدند، و خدا صابران را دوست می‌دارد.

شیطان با ایجاد وهن و سستی در ساختار شناخت، باور و رفتار فردی و اجتماعی؛ ادبیات هنجار زمانه را نشانه می‌گیرد و آن را به ضعف و زبونی می‌کشاند، و سپس به استکانت و درماندگی می‌رساند. و در این صورت است که هیچ مقاومت و صبری در قبال حفظ هنجارها و ارزش نمی‌تواند نشان بدهد. و با چیرگی شیطان و تغییر زمانه؛ سلطان و سیاست دست‌ساز او بر اریکه قدرت و حکومت و مدیریت کلان می‌نشیند. و این شیطان است که همراه با پذیرش ولایت او در سطح اجتماعی منجر به تغییر ذائقه اجتماعی و متعاقباً حاکمیت سلطان متناسب آن می‌گردد. البته باید توجه نمود که بین سلطان و زمان اثرگذاری متقابل وجود دارد و تغییر هریک در تحول آن دیگری مؤثر است. از همین روست که می‌فرمایند:

إِذْ تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ؛^۱

زمانی که سلطان و سیاست حاکم تغییر نماید به تبع آن زمانه تغییر می‌گردد.

نکته این جاست که سلطان نتیجه و ثمره کار است یعنی همان فرایند «شیطان، زمان و سلطان»؛ ولی اگر سلطان تغییر کند در این حال است که زمان و زمانه نیز تغییر پذیرفته است. و مراد از «زمان» اهل زمان و انسان است که فرهنگ هر دوران و زمانه را دگرگون می‌کند. هم‌چنان‌که در این خطبه اشاره رفته است «و لقد أصبحنا فی زمان قد اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الغَدَرَ كَيْسًا»^۲ در زمانی به

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۲، روایت دوم.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

وجود آمده‌ایم که بیشتر مردم آن زمان خیانت و حيله‌گری را
کیاست و عقل می‌شمارند.»

و هم‌چنان که می‌فرمایند: «الناس بزمانهم أشبه منهم بابائهم»^۱
شبهت مردم به فرهنگ زمانه خویش بیشتر از مشابهت ایشان
است نسبت به پدرانشان.»

و در روایت دیگر می‌فرمایند «إِذَا تَغَيَّرَتْ نِيَّةُ السُّلْطَانِ تَغَيَّرَ
الزَّمَانُ»^۲ زمانی که نیت و اندیشه و انگیزه سلطان تغییر کند؛ زمان
و زمانه تغییر می‌پذیرد.» تغییر زمان تابع تغییر انگیزه و اندیشه
سلطان خواهد بود.

این بیان هم در راستای همان فرمایش امام سجاد علیه السلام است که
در فرایند «شیطان، زمان و سلطان» گفته شد.

این شیطان است که زمان را که در اختیار متزمن است؛ یعنی
انسان را واژگون می‌کند و ساحت شناختی، عاطفی و رفتاری او
را زیور و می‌سازد. و در نتیجه مردم پذیرای سلطان متناسب
با فرهنگ مسلط آن زمان خواهند شد که بر آنان مسلط و
چیره می‌شود.

این تحلیل با استفاده‌ای که از آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى
يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۳ سازگارتر به نظر می‌رسد، یعنی تغییر هر قوم و
گروه اجتماعی تابع متغیر «انفس» ایشان خواهد بود. تا جوامع
بشری از درون متحول نشوند و خود را با هنجارها و ارزش‌های
فطری و الهی همراه و سازوار نمایند؛ تغییر و تحول ساختاری در
سطح کلان برای آنها نخواهد بود. از این رو سیاست تابع فرهنگ

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶.

۲. غررالحکم، واژه سلطان.

۳. سوره رعد، آیه ۱۱.

است و فرهنگ تابع ولایت و تولی و پذیرش ولایت «رحمان» یا «شیطان».

شیطان ← زمان ← سلطان

تولی ← فرهنگ ← سیاست

وقتی که این فرآیند «شیطان، زمان و سلطان» نهادینه شد؛ پس از تحقق آن عملاً حدت نواب زمان، شرّ مصائد شیطان و مرارت سولت سلطان شکل می‌یابد و تثبیت می‌شود، که در بیان امام سجاد علیه السلام خواندیم:

و اکفنا حدّ نواب الزّمان، و شرّ مصاید الشّیطان، و مرارة صولة السّلطان.^۱

از همین روست که در کلام امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس؛^۲

کسی که زمان‌شناس باشد حوادث و شبهات بر او هجوم نخواهد آورد.

و امام علی علیه السلام فرمود:

من عرف الأیام لم یغفل عن الاستعداد؛^۳

هرکسی که روزگار خود را شناخته و زمان‌شناس باشد از آمادگی غافل نخواهد شد.

یعنی این موج اجتماعی است که خود را به گستره شناختی، گرایشی و رفتاری افراد تحمیل می‌کند و مردم را با حوادث و شبهات روبه‌رو می‌سازد.

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۷، روایت ۲۹؛ تحف العقول، ص ۳۵۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۹، روایت ۱۰۹.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۳، روایت چهارم؛ الأمالی (صدوق)، ص ۴۰۰، روایت نهم؛ تحف العقول، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۷، روایت یکم.

هرکس که ادبیات و زبان زمان خویش را بشناسد و به جریان‌شناسی دوران خود آشنا باشد؛ پیوسته از آمادگی لازم برخوردار بوده و مورد تهاجم حوادث و شبهات نخواهد بود. زیرا هر روز از زمان زندگی بشر روز جدید و نوین است «و هذا یومٌ حادثٌ» و بر ما، شاهد و گواهی آماده است «و هُوَ عَلَیْنَا شَاهِدٌ عَتِیدٌ»، اگر خوبی کنیم ما را سپاس‌گویان ترک کند «إِنْ أَحْسَنَّا وَدَعْنَا بِحَمْدٍ» و اگر بدی کنیم نکوهش‌کنان از ما جدا گردد «وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارْقَنَّا بِذَمٍّ»^۱.

معلوم می‌شود که هر روز از زمان و هر دورانی:

۱. موجود نوین و جدیدی است.
 ۲. این موجود بر ما شاهد و گواهی آماده است.
 ۳. حس و ادراک دارد و در برابر رفتار ما واکنش نشان می‌دهد.
 ۴. در مقابل خوبی ما قدرشناس و سپاس‌گوست.
 ۵. و در مقابل بدی ما مذمت و نکوهش می‌کند.
- و در ادامه می‌فرماید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارزُقْنَا حُسْنَ مَصَاحِبَتِهِ، وَ
 اعصِمْنَا مِنْ سُوءِ مَفَارِقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ أَوْ إِقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ
 أَوْ كَبِيرَةٍ، وَاجْزِلْ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَاخْلُنَا فِيهِ مِنَ
 السَّيِّئَاتِ، وَامْلَأْنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمْدًا وَشُكْرًا وَاجْرًا وَذَخْرًا
 وَفَضْلًا وَإِحْسَانًا؛^۲

بار خدایا بر محمد و آلش درود فرست، و حسن
 همراهی با این روز را روزی ما گردان، و ما را از سوء
 مفارقتش به خاطر ارتکاب گناه یا کسب معصیت

۱. صحیفه سجاده، دعای ۶.

۲. همان.

کوچک و بزرگ حفظ فرما، و بهره ما را از خوبی‌ها در آن سرشار کن، و ما را در این روز از زشتی‌ها پیراسته نما، و از ابتدا تا پایان آن را برای ما از حمد و شکر و اجر و اندوخته آخرتی و فضل و احسان پر ساز.

کلام در پذیرش تولی و سرپرستی «رحمان» یا «شیطان» است؛ که هر کدام ساختار متناسب خود را و کارآمدی و اثربخشی متناسب با آن را به دست می‌دهد:

۱. رحمان ← زمان ← سلطان

۲. شیطان ← زمان ← سلطان

که در فرازهای دعای امام سجاد علیه السلام ملاحظه شد.

سخن در «مدیریت زمان» است که با استحواذ و چیرگی شیطان بر اهل زمان؛ آنان را به نکوب و واژگون از ارزش‌های فطری، انسانی و اسلامی می‌کشانند و به تبع آن نظام مدیریت را در سطح کلان به سلطان و حاکم متناسب آن زمانه واژگون می‌سپارد. و این همه نتیجه تولی و پذیرش ولایت شیطان خواهد بود و در نتیجه زمانه شیطانی و سلطان شیطانی را در پی خواهد داشت؛ همان‌گونه حضرت می‌فرمایند «و حوّل سلطانه عَنَّا»؛ تسلط او را از ما بگردان.

شیطان با آرایش ویژه‌ای و ساختار خاصی که در نظام طراحی و عملیات خویش دارد وارد صحنه جنگ و درگیری با جبهه حق می‌شود؛ هم‌چنان که امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند:

اللّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزْغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مِنْ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ غُرُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ، وَ



أَن يَطْمَع نَفْسَهُ فِي أَضْلَالِنَا عَن طَاعَتِكَ، وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ أَوْ
 أُنْ يَحْسِنَ عِنْدِنَا مَا حَسَّنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرَّهَ أَلَيْنَا.^۱
 این دعا که برای مبارزه و درگیری با شیطان است را امام با این
 فرازها آغاز می‌فرمایند:

خداوندا ما از وسوسه‌های شیطان رانده شده و کید و
 مکرهایش به تو پناه می‌بریم^۲ از این‌که شیطان در
 گمراهی ما از اطاعتت و در خواری ما، به وسیله
 معصیتت به طمع اندازد. و یا در نزد ما آنچه را که او
 خوب جلوه می‌دهد، جلوه کند و یا آنچه که او آن را
 مکروه و ناپسند می‌نمایاند بر ما سنگین آید.

کلام در استعاذه گروهی و پناه جمعی مردم به خداوند است از:

۱. نرغات شیطان رجیم و وسوسه‌های او.

۲. کید شیطان.

۳. مکائد و مکرهای او.

۴. اعتماد و اطمینان به:

الف) آرزوهای شیطان.

ب) وعده‌های شیطان.

ج) فریب‌های شیطان.

د) و دام‌های شیطان.

جبهه حق با دشمنی روبه‌روست که این‌گونه آرایش و
 صف‌آرایی کرده است:

با وسوسه و تبه‌کاری خود کار خویش را کلید می‌زنید. و برای
 هرکس و هر جریانی یک «کید» متناسب با ضعف‌های او را به کار

۱. همان.

۲. و هم‌چنینی از اطمینان به گفته‌های دروغین و آرزوهای او، از وعده‌ها، زیب‌ها
 و دام‌هایش به تو پناه می‌بریم.

می‌بندد و در ادامه آن با مکرها و مکائد گونه‌گون؛ او را به محاصره می‌کشد و تمامی راه‌های خروجی را می‌بندد. و بدین‌سان در چهار محور آرزوها، وعده‌ها، فریب‌ها و دام‌های خویش اعتمادبخشی می‌کند.

استعانت اجتماعی

زمانی که انسان افتقار خود را درک کرد و دریافت که بافته‌هایش کارساز و چاره‌ساز نیست، رو به آسمان می‌کند، و جویای سبب متصل بین زمین و آسمان می‌گردد و فریاد «این السبب المتصل بین الأرض و السماء»^۱ را طنین می‌اندازد. آن‌گاه بلوغ خواستن در او جوانه می‌زند و این همان توانستن است و به پای خود ایستادن؛ چراکه خواستن، توانستن است و به پا ایستادن؛ «لیقوم الناس بالقسط»^۲

از این‌رو، دعا و خواستن از هست‌آفرین و کسی که پیوسته تدبیر هستی در دست اوست، معرفت عمیقی به همراه می‌آورد: ۱. اظهار میل به دولت کریمه از درگاه الهی؛ ۲. شکایت از وضعیت موجود به درگاه الهی؛ ۳. استعانت و درخواست فتح و گشایش سریع از خداوند متعال.

با در نظر گرفتن شاخصه‌های بلوغ می‌توان گفت دعا، نماد بلوغ اجتماعی است. چراکه وقتی جوامع بشری به منجی و موعود میل بیابند و از وضعیت موجود شکایت کنند و درخواست و استعانت به درگاه او نمایند، حکایت از آن دارد که به بلوغ اجتماعی بار یافته‌اند و از دام خودمحوری و خودپرستی به نعمت خدامحوری و خداپرستی نایل گشته‌اند. دعا مخ و مغزافزار

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای ندبه.

۲. سوره حدید، آیه ۲۵.



عبودیت است؛ «الدعاء مخ العبادة»^۱ عبودیت که غایت آفرینش و نهایت و قله رشد و بلوغ انسان هاست، با مغزافزار دعا شکل می‌یابد و تجلی می‌نماید. از این رو، دعا نماد عبودیت و نماد بلوغ است. از همین رو، حضرت در توقیع شریفشان به اسحاق بن یعقوب می‌فرمایند:

فاغلقوا ابواب السؤال عما لا يعينكم و لا تتكلفوا على ما قد كُفيتم و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم؛^۲
 درهای سؤال را بر آنچه برای شما سودی ندارد و آن را از شما نخواستند، ببندید و برای تعجیل در امر ظهور و فرج ما بسیار دعا کنید که فرج شما در همین دعا کردن است.

چه زیبا ما را رهنمود می‌بخشند و از یمین و یسار زدن‌ها و سؤال‌های بیهوده و بی‌ثمر و رهن می‌رهانند و به مسیر اصلی که رشد و بلوغ را به همراه دارد، هدایت می‌کنند. این گونه است که دعا از جمله وظایف کانونی، مغزافزار عبودیت و نماد بلوغ بشری به شمار می‌رود و به آن سفارش جدی می‌شود؛ چراکه بشر به این بلوغ رسیده است که:

مدحت بالغناء عن خلقك و أنت أهل الغنى عنهم، و نسبتهم إلى الفقر و هم أهل الفقر إليك، فمن حاول سدّ خلتّه من عندك، و رام صرف الفقر عن نفسه بك فقد طلب حاجته في مظائرها، و أتى طلبته من وجهها. و من توجهَ بحاجته إلى أحدٍ من خلقك، أو جعله سبب نجاحها دونك فقد تعرّض للحرمان، و استحقّ من عندك فوت الإحسان؛^۳

۱. السنن (ترمذی)، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. الغیبة (طوسی)، ص ۱۷۶.

۳. صحیفه سجادیه، دعای ۱۳.



خداوندا تو وجود خود را به بی‌نیازی از همه خلق ستوده‌ای و تو، به بی‌نیازی از ایشان شایسته‌ای و ایشان را به نیازمندی و فقر نسبت داده‌ای و در واقع آنها سزاوار چنین نسبتی هستند. از این جهت، هرکس رفع نیاز خود را از جانب تو بخواهد و برگرداندن فقر را از خویشتن به وسیله تو طلب کند، حقا که حاجتش را در جایگاه اصلی خود خواسته و به دنبال مطلبش از راه صحیح برآمده و هرکه در نیاز خود به یکی از آفریدگان تو رو کند، یا او را به جای تو وسیله برآمدن حاجت قرار دهد، بی‌شک خود را در معرض نومیدی آورده و از جانب تو سزاوار محرومیت از احسان گشته است.

قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾^۱

بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد؛ شما (آیات خدا را) تکذیب کردید، و (این عمل) دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.

معلوم می‌شود آنچه که به انسان در پیش‌گاه خداوند ارزش می‌بخشد، توجه به پروردگار و دعا و بندگی به درگاه اوست. به همین دلیل، از ادامه آیه این‌چنین به دست می‌آید که: شما در گذشته، خدا و پیامبران و آیاتش را تکذیب کردید و اگر به سوی دعا و بندگی خدا نشتابید، هیچ ارج و مقامی نزد او نخواهید داشت، و نتیجه تکذیبتان دامن‌گیرتان خواهد شد.

بنابراین، زمانی انسان از گرفتاری‌هایی که از لوازم تکذیب حق و بریدن از خداپرستی و پیوستن به خودپرستی است، رها می‌شود

۱. سوره فرقان، آیه ۷۷.



که به خودپرستی پشت کند و به خدا و دعا و بندگی او رو آورد تا مورد عنایت و توجه‌اش قرار گیرد و ارزش بیابد. البته روزی چنین خواهد شد، هم‌چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است:

لَتَعَطْفَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الضَّرَّوسِ عَلَى وَلَدِهَا؛^۱
دنيا پس از چموشی‌های خود به ما رو می‌کند، همانند
مهربانی ماده‌شتر ناسازگار بر فرزند خویش.

آری حضرت می‌فرمایند این دنیا پس از سرکشی، به ما روی می‌کند؛ چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود، مهربان گردد.
بنابراین، بشر پس از تجربه‌های گران و سنگین و خستگی‌های پیاپی و تکرارهای کور خودمحورانه، رو به درگاه آفریدگار می‌کند و در همین جهت، به راه و «سبیل‌الله» و «صراط» و «وجه» و «باب‌الله» رو می‌کند؛ هم‌چنان‌که فرموده‌اند:

السلام عليك يا سبيل الله الذي من سلك غيره هلك؛^۲
سلام بر آن راه الهی که سلوک بر غیر آن با هلاکت
همراه است. (یعنی سلام بر تنها راه)

این باب‌الله الذي منه يؤتى آين وجه الله الذين إليه يتوجه
الأولياء؛^۳

کجاست آن باب الهی که از آن درگاه وارد می‌شوند.
کجاست آن وجه الهی که دوستان خدا به سوی او روی
می‌آورند.

أنتم الصراط الأقوم؛^۴

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب‌الامر.

۳. همان، دعای ندبه.

۴. همان، زیارت جامعه کبیره.

شما باید آن راه پایدار و استوار.

از همین رو، ما در جهت گیری (توجهنا) و همراهی (و استشفعنا) و اتخاذ وسیله به سوی خداوند (و توصلنا بک إلى الله)، فقط به شما خاندان پاکان هستی روی می آوریم.

این گونه است که با رشته اتصال شما پاکان هستی ما در دعا، نماز، روزه، استغفار و سایر اعمال خویش از افتادن در خطا مصون و محفوظ می مانیم و دچار اشتباه نمی شویم؛ «و عصمتنا بکم لدعائنا و صلاتنا و استغفارنا و سائر أعمالنا»^۱

این مهر بی کران شماست که می خواهید ما با کثرت و فراوانی دعا و راز و نیاز به درگاه خداوند، از خودمحموری به خدا باوری رو کنیم و با تضرع، به درگاهش فرج را به آغوش کشیم؛ چرا که گستره معرفتی دعا به وسعت مخ و مغزافزار عبودیت است که فلسفه خلقت به شمار می رود؛ هم چنان که می خوانیم:

و إليك منتهی الرغبة فی الدعاء؛^۲

غایت آرمانی در دعا به سوی توست و تو خود سرانجام دعا هستی.

بنابراین، ما با دعای برای فرج، تو را و عبودیت تو را می خواهیم تا این که با تحقق فرج به آستانه فلسفه فرج و عبودیت الهی بار یابیم؛ «عبدوننی لایشرکون»^۳

شاخص های بلوغ اجتماعی وقتی معنا می یابند و کارآمد و اثربخش خواهند بود که در بستر جمعی و عمومی و اجتماعی تجلی یابند، هم چنان که در توقیع شریف حضرت به شیخ مفید آمده است:

۱. المزار الکبیر، ص ۵۶۷؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۶.

۲. مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ رجب.

۳. سوره نور، آیه ۵۵.

و لو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في
 الوفاء بالعهد عليهم لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم
 السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقتها منهم بنا فما
 يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لاثوثره منهم؛^۱
 اگر شیعیان ما که خداوند آنها را به طاعت و بندگی
 خویش موفق بدارد، در وفای به عهد و پیمان الهی اتفاق
 و اتحاد می داشتند و آن را محترم می شمردند، سعادت
 دیدار ما برای ایشان به تأخیر نمی افتاد و هرچه زودتر به
 سعادت دیدار ما نایل می شدند، در صورتی که براساس
 معرفت واقعی و راست گویی و صداقت آنها به ما بود.

بر این اساس، آنچه سعادت لقاء و مشاهده و ظهورش را به
 تعجیل و تأخیر می انجامد، بود و نبود اجتماع قلبی مردم است که
 بر معرفت و صداقت ایشان مبتنی است.

در این صورت، آنچه مهم می نماید دست یافتن به بلوغ
 اجتماعی و شاخص های آن است. در این زمینه، ما ناچار از
 مهندسی بلوغ اجتماعی هستیم، تا زمینه های ظهور آن «موفور
 السرور» را تمهید و هموار سازیم.

خاتمه و نتیجه گیری

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، کام امتش را به انتظار شیرین کرد و بدین سان شاهد فرهنگ انتظار را به آنان چشاند و چشم اندازنگری، برنامه محوری و عمل گرایی را در ایشان نهادینه ساخت. آن گاه که فرمود:

أفضل أعمال أمتي إنتظار الفرج من الله عزّوجلّ؛
برترین اعمال امت من، انتظار گشایش از سوی خداوند
عزوجل است.

از این رو، حرکت کاروان امت براساس چشم اندازنگری رقم خورد. امت اسلام، فراسوی نگره خویش را با فلسفه فرج نظاره می کند و همواره فرج را انتظار می کشد. در این میان، فرهیختگان و عالمان امت، باید حس یوسف خواهی مردم را یعقوب وار بیدار سازند و سرلوحه برنامه آنان قرار دهند، همان گونه که امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام برنامه و وظایف عالمان دین را چنین می فرماید:

لولا من یبقی بعد غیبة قائمنا ﷺ من العلماء الداعین الیه والدالین علیه والذائین عن دینه بحجج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباك إبليس و مردته و من فخاخ النواصب لما بقى أحد إلّا ارتدّ عن دین الله و لکّتهم الذین یمسکون أزمّة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب السفینة سکاّنها أولئک هم الأفضلون عندالله عزّوجلّ!

اگر در روزگار غیبت قائم ﷺ، عالمانی نبودند که ظهور و فرج او را یاد کنند و مردم را به سوی او راه نمایند و از دین او، با استدلال‌های محکم، به دفاع برخیزند و کسانی را که ایمان سستی دارند، از تور ابلیس و پیروانش و از شکار ناصبیان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام رهایی بخشند، هیچ‌کس باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که راه ارتداد پیش می‌گرفت، ولی آنان، زمام دل‌های شیعیان را در دست می‌گیرند، چونان که ناخدای کشتی، سکان کشتی را. اینان نزد خداوند عزوجل افضل و برترین مردم هستند.

دعوت، دلالت، دفاع و نجات، سرلوحه برنامه عالمان دین در عصر غیبت

در عصر غیبت، کانون فعالیت‌های فرهنگی و دینی عالمان بزرگوار شیعه، گل‌واژه انتظار است. کانون فرهنگ‌سازی آنان، دعوت و دلالت به اسلام، دفاع از دین قائم آل محمد ﷺ، نجات مستضعفان از تورهای ابلیسیان و شکار ناصبیان و توجه به خود حضرت و فرهنگ انتظار است. اساس کار عالمان دینی در عصر غیبت، مدیریت ذهن‌ها و اراده‌ها و جهت‌دهی مردمان به سوی خلیفه خدا و حجت اوست. از این‌رو، به سوی او فرامی‌خوانند و او را پایگاه دعوت‌گری خویش قرار می‌دهند؛ زیرا:



من أراد الله بدء بكم و من و حده قبل منكم و من قصده
توجه بكم؛^۱

آن که خدا را اراده کند، از شما می‌آغازد و هر که آهنگ
آموزه‌های توحیدی پوید، از شما می‌جوید و هر که
خداطلب شود، با توجه شما باشد.

از همین رو، فرهیختگان و دانشمندان فراخوان خویش را با
سروش «أین باب الله الذی منه یؤتی و أین وجه الله الذی إلیه یتوجه
الأولیاء و أین السبب المتصل بین الأرض و السماء؛^۲ کجاست آن آستان
الهی که از آن روانه می‌شوند، کجاست آن جهت الهی که دوستان
خدا بدان روی می‌آورند و کجاست عامل اتصال زمین و آسمان؟»
می‌آغازد و با یک کرشمه، دو کار می‌کنند.

عالمان دین، افزون بر دعوت، به دلالت و راه‌نمایی نیز دست
می‌یازند، یعنی مغز و فکر منتظران با قلب و دل آنان نیز ارتباط
برقرار می‌کنند. گام‌به‌گام در دهلیزهای شناختی و گذرگاه‌های
قلبی و ساقه‌های روانی منتظران، هم‌زبانی و هم‌نوایی می‌کنند تا
در هنگامه‌های امتحان از پا نیفتند و شبهه‌ها و شهوت‌ها، آنان را به
کام‌های آتشین شیطانی نلغزاند.

عالمان در عصر غیبت، گذشته از دعوت و دلالت به حجت
خدا، از دین او نیز دفاع می‌کنند و مرزهای اعتقادی را پاس
می‌دارند. آنان می‌کوشند با ارائه نظام‌های مورد نیاز فکری و
راه‌کارهای وحیانی، مدیریت دینی امت را رهنمون شوند.
بدین گونه، حریم دین او را از تمامی آسیب‌ها حفظ می‌کنند تا از
التقاط و دست‌برد رهنان به دور بماند؛ زیرا می‌دانند که تنها در

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲. همان، دعای ندبه.

سایه‌سار دعوت و دلالت به دین خدا و دفاع از آن، بندگان خدا را از دام‌های شیطانی رهایی می‌توان بخشید.

راهبرد فقیهان برای آشنا کردن مردم با نور حقیقت

عالمان شیعه با شاخصه‌های دعوت و دلالت به دین خدا و دفاع از آن و نجات مردم، مدیریت فرهنگی جامعه را پیش می‌برند و شبکه‌های پیچیده کفر و نفاق را متلاشی می‌کنند و زمام دل‌ها را به دست خود می‌گیرند و هم‌چون سگان دار کشتی، سرنشینان را از تلاطم امواج خطرها می‌رهانند. آری، سیاست راه‌بردی آنان در عرصه دین و فرهنگ، براساس فقه آنان شکل می‌گیرد و ماجرای فقه و تفقه را می‌توان از بار مفهومی این کلیدواژه دریافت که به معنای «فهم، دقت و تأمل» است. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّا وَاللَّهِ لَأَنْعَدُ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فُقَيْهًا حَتَّى يَلْحَنَ لَهُ، فَيَعْرِفُ
اللَّحْنَ؛^۱

به خدا سوگند کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا این‌که به رمز، سخنی به او گفته شود و او آن رمز را دریابد.

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که ایشان فرمودند:

یک خبر که آن را درک می‌کنی، بهتر است از ده خبر که تنها آنها را روایت می‌کنی. بی‌گمان هر «حقی»، «حقیقتی» دارد و هر کار «درستی» دارای «نوری» است.

سپس فرمود:

به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا این‌که به رمز، سخنی به او گفته شود و

۱. الغیة (نعمانی)، باب ۱۰، ص ۱۹۸، روایت دوم.



او آن رمز را دریابد. همانا امیرالمؤمنان علیه السلام بر فراز منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه‌هایی ظلمانی پشت سر دارید که جز نُومَه کسی از آن نجات نمی‌یابد.» به آن حضرت عرض شد: «ای امیرمؤمنان نُومَه کیست؟» فرمود: «آن‌که مردم را می‌شناسد، ولی مردم او را نمی‌شناسند.» و بدانید که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند، ولی خدای عزیز به زودی دیده خلقتش را به دلیل ظلم و جورشان و زیاده‌روی آنان درباره خودشان از او نابینا می‌سازد و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند، اهل خود را فرو می‌برد، ولی آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند؛ چنان‌که یوسف مردم را (برادرانش را) می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^۱ «دریغاً بر این بندگان؛ هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آن‌که او را ریش‌خند می‌کردند.»^۲

فقیه، فرآیند مهندسی «کشف»، «استخراج» و «تبدیل» را همواره به کار می‌بندد تا به ژرفا و گستره حقیقت راه یابد. فقیه، حقیقت حق و نور هر صواب را آشکار می‌کند و شاهد کلام را در کام جانش می‌چشاند. از این‌رو، با رمز سخن آشناست و آن رمز آشنا با اسرار کلام امیرمؤمنان اوج می‌گیرد که فرمود: «به راستی فتنه‌هایی ظلمانی پشت سر دارید که جز «نُومَه» کسی از آن نجات نمی‌یابد، یعنی کسی که مردم را می‌شناسد، ولی مردم او را نمی‌شناسند.» فقیه می‌داند که در فضای فتنه و شب دیجور،

۱. سوره یس، آیه ۳۰.

۲. همان.



نمی‌شود سطحی‌اندیش بود و به امور ظاهری پرداخت و گرد و خاک به پا کرد و در طرح دشمن قرار گرفت. او به ریشه‌ها می‌اندیشید و هرگز اسیر نگاه‌ها و تلقین‌ها نمی‌شود. گستره نگاه او، در اخلاص ریشه دارد و لذا هر نسیمی او را به بازی نمی‌گیرد. کوه استوار و تفسیر «سترگ» است و بازی‌گر هر صحنه خستگی نمی‌شود تا همه او را شناخته باشند. او مردم را می‌شناسد و زمان‌شناس و زبان‌شناس است، ولی مردم او را نمی‌شناسند و روشن است که در دل فتنه‌ها و شب دیجور، تنها چنین فرهیختگانی نجات می‌یابند.

فقیه رمز سخن حضرت را می‌فهمد که چگونه باید به عمق ریشه‌ها پردازد و از امیرمؤمنان می‌آموزد که زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود که اگر زمین ساعتی از حجت خدا خالی شود، اهل خود را فرو می‌برد.

فرآیند انحطاط و سقوط بدکاران، جهل‌ورزان و ستم‌گران

﴿وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱

و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین، خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لکن خودشان بر خود ستم می‌کردند آن‌گاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریش‌خند می‌گرفتند.

ناکامی آدمی از نابالغی او سرچشمه می‌گیرد. او از حس زیبایی‌شناسی و حس یوسف‌خواهی محروم مانده است. از

۱. سوره روم، آیه ۹ و ۱۰.



همین رو، «لم یمثل أمر رسول الله ﷺ في الهدادين بعد الهدادين»^۱ دستور رسول خدا ﷺ درباره جانشینانش، یکی پس از یکی دیگری پیروی نشد». «والأمة مصرّة على مقته»^۲ و امت بر دشمنی با آنان پافشاری ورزیدند. و «مجتمعة على قطیعة رحمة و إقصاء ولده»^۳ بر قطع رحم او و دور کردن مقام و منزلت فرزندانش یک پارچه شدند. این جمله‌ها، فرآیند سقوط امت اسلامی را در سه مرحله تحلیلی به نمایش می‌گزارد و حس خفته آنان را ترسیم می‌کند: «إلاّ القلیل ممن وفي لرعاية الحقّ فیهم، فقتل من قتل، و سبي من سبي، و أقصی من أقصی»^۴ [از این سقوط]، تنها گروه اندکی [رهایی یافتند] که به رعایت حق آنان وفادار ماندند. در نتیجه برخی کشته، برخی اسیر و برخی دیگر تبعید شدند.»

«و جرى القضاء لهم بما یرجى له حسن المثوبة»^۵ و قضا و قدر برای آنان، به آنچه در برابرش، انتظار پاداش خوب داشتند، جاری شد. پیشوایان بر آن بودند که شهد بندگی و عصاره هستی را به کام انسان بچشانند و چشم به راه تحقق آرمان موعود الهی بودند و در این راستا، تمامی قضا و قدر الهی را با جام رضا به سر کشیدند.

«إذ كانت الأرض لله یورثها من یشاء من عباده، و العاقبة للمتّقین و سبحان ربّنا إن كان وعد ربّنا لمفعولاً، و لن یخلف الله وعده، و هو العزیز الحکیم»^۶ زیرا زمین از آن خداوند است و

۱. مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

او برای هرکدام از بندگان که بخواهد آن را به ارث می‌گذارد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است و منزّه است پروردگار ما، همانا وعده پروردگار، شدنی است و در وعده خدا هیچ تخلفی راه نمی‌یابد.»

توجه به ماهیت انتظار و تبیین مؤلفه معرفت در آن

نگاه فرد منتظر و بهره‌مند از فرهنگ انتظار، چنان باشکوه است که زاویه دید، سازه‌های بینش، منش و روش هر فردی را سامان می‌دهد و هندسه فکری و گفتمان مسلط او را رقم می‌زند؛ هم‌چنین فرآورده‌های نرم‌افزاری نظریه او را فراسوی قرار می‌دهد؛ چنان‌که امام زین‌العابدین علیه السلام می‌فرماید: «انتظار الفرج من أعظم الفرج؛^۱ انتظار فرج، خود بزرگ‌ترین فرج است.»

انتظار یعنی چشم‌داشت، امیدواری، مترصد چیزی بودن و چشم به راهی داشتن.^۲ حالتی روحی و روانی است که آدمی را برای آنچه انتظارش را می‌کشد، آماده می‌سازد.^۳

انتظار، فرهنگ است؛ خیمه‌ای است که ذهنیت فرد منتظر را درگیر می‌سازد و نگاه او را به فراسوی افق می‌دوزد؛ فرد منتظر دل مشغول است و با تمام وجودش در آماده‌باش کامل به سر می‌برد. قلمرو «شناختی، عاطفی و رفتاری» او دغدغه‌مند است و این دغدغه، پیوسته است؛ هم‌چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

وانتظروا الفرج صباحاً و مساءً؛^۴
صبح و شب در انتظار فرج باشید.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۲. لغت‌نامه دهخدا، ج ۲، ص ۲۹۶۲.

۳. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶.



نیز امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

إِنَّ مَحَبَّتَنَا يَنْتَظِرُ الرُّوحَ وَالْفَرْجَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ^۱

دوست‌دار ما شب و روز منتظر گشایش و فرج است.

انتظار فرج در کلام بلند امام باقر علیه السلام بافضیلت‌ترین اعمال شیعیان شمرده شده است: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا إِنْتِظَارُ الْفَرْجِ». ^۲ و در کلام شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین جهاد امتش به شمار آمده است: «أَفْضَلُ جِهَادِ أُمَّتِي إِنْتِظَارُ الْفَرْجِ». ^۳

انتظار، هم نگاه است و هم حالت روحی و هم عمل، بلکه بافضیلت‌ترین اعمال به شمار می‌رود و خیمه یوسف‌خواهی است. هرکه حس یوسف‌خواهی دارد، به خیمه‌اش در می‌آید و در آن‌جا برترین عبادت را به جا می‌آورد؛ هم‌چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرْجِ» ^۴ و برترین اعمال را انجام می‌دهد تا زمینه‌های بزرگ‌ترین فرج را فراهم سازد.

البته باید توجه داشت فرجی که در سایه انتظار به بار می‌نشیند در راستای معرفت حقیقی امکان‌پذیر است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ بِالْإِنْتِظَارِ^۵؛

هرکس این امر (انتظار فرج) را بازشناسد، برای او به همین انتظارش فرج حاصل می‌شود.

۱. همان، ج ۲۷، ص ۱۲۱.

۲. همان، ج ۵۲، ص ۱۳۳.

۳. همان، ج ۷۷، ص ۱۴۳.

۴. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۸، روایت سوم.

شیعه با معرفت و درک خود از فرج آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، نظام فکری دوران غیبت را مهندسی می‌کند و از گذرگاه معرفت، شاخصه‌های انتظار را سامان می‌دهد. بنابراین، در جهت نظریه انتظار ره می‌پوید و «آینده‌نگری»، «آینده‌سازی» و «آینده‌پردازی» را رصد می‌کند و آینده جهان و جهان آینده را با نمایش نظری خویش صلا می‌زند.

اهلبیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با نگاهی ویژه به این امر، پیوسته آن را در اذهان یاران خود نهادینه کرده‌اند و پیوسته بر شناخت ولیّ امر و انتظار فرج او و اطاعت از او و فضیلت پایداری در زمان غیبت او تأکید ورزیده‌اند. آنان برای این منظور، بارها از اراده الهی که فراتر از خیالات خیال‌پردازان است و جهان را از زمزمه توحید پر خواهد کرد، دم زده‌اند تا حتی هوس‌پیشگان نیز در ضمیر ناخودآگاهشان از به ارث ماندن زمین برای بندگان صالح بیم‌ناک باشند. چنین است که باران بشارت برگزیدگان الهی به سوی استواران در راه حق باریدن می‌گیرد؛ چنان‌که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره فى غيبته و المطيعين له فى ظهوره! أولئك أولياء الله الذين «لاخوف عليهم ولا هم يحزنون»^۱!

خوشا به حال شیعیان قائم ما که در زمان غیبت، انتظار ظهور او را می‌کشند و در زمان ظهور از او فرمان می‌برند. آنها کسانی هستند که هیچ‌گونه اندوهی بر آنها نیست و آنها اولیای الهی هستند.

در حدیثی دیگر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید:

۱. *يوم الخلاص*، ج ۱، ص ۳۸۷، روایت ۴۳۱. (به نقل از: *منتخب الأثر*، ص ۵۱۴؛ *بحار الأنوار*، ج ۵۲، ص ۱۲۳؛ *الزام الناصب*، ص ۵۷ و ۱۳۷)



إعرف إمامك، فإنك إن عرفته لم يضرّك تقدّم هذا الأمر أو تأخّر و من عرف إمامه، ثمّ مات قبل أن يرى هذا الأمر، كان له مثل أجر من قتل معه؛^۱

امام خود را بشناس که در آن زمان تو را باکی نیست که این امر جلو بیفتد یا عقب بماند. کسی که امامش را بشناسد و پیش از فرا رسیدن این امر از دنیا برود، مانند کسی است که در محضر او - حضرت بقیة الله - به شهادت رسیده باشد.

«خوف و حزن» بر وجود فرد منتظر راه ندارد. او به ولیّ خدا راه یافته است و در بوستان معرفتش آشیان گزیده و بر مقام اولیاء الله بار یافته است. او اندوهی از گذشته ندارد؛ زیرا تاکنون در خیمه انتظارش بوده است و از دایره فرماندهی حضرتش بیرون نبوده است.

او با معرفت به امام خویش، از مرگ جاهلیت رهایی می یابد و به خیمه اش درمی آید. معرفت امام زمان عجل الله فرجه اکسیر اعظم است. او از «آینده» هیچ «خوفی» ندارد؛ آینده، روشن و جنس او از جنس آیندگان مطیع امام عصر عجل الله فرجه است.

امام باقر عجل الله فرجه در تفسیر آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا»،^۲ فرمود:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا عَلَىٰ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ صَابِرُوا عَلَىٰ أَدِيَّةِ عَدُوِّكُمْ وَ رَابِطُوا إِمَامَكُمْ الْمَهْدِيَّ الْمُنْتَظَرَ. من مات و هو

۱. همان، ص ۳۷۹. (به نقل از: منتخب الأثر، ص ۵۱۵؛ الغيبة (طوسی)، ص ۲۷۶؛

الكافي، ج ۱، ص ۳۷۱)

۲. «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید.» (سوره آل عمران، آیه ۲۰۰)

عارفٌ لإمامه لا يضره تقدّم هذا الأمر أو تأخر. و من مات و هو عارفٌ لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه؛^۱ بر ادای واجبات صبر کنید و بر آزار دشمنان، شکبیا باشید و با امامتان، مهدی منتظر علیه السلام، رابطه ناگسستنی داشته باشید. هرکس پس از شناخت کامل امام خویش از دنیا برود، از این که این امر جلو بیفتد یا در آن تأخیر شود، او را زبانی نخواهد رسانید و کسی که با معرفت امام خود از دنیا برود، همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در اتاق فرماندهی اش همراه است.

مهم، شناخت امام زمان علیه السلام است؛ چه توفیق درک حضورش باشد و یا نباشد. آنچه انسان را به آستان امام نزدیک می کند و در خیمه اش پرواز می دهد، معرفت اوست. معرفت، دوری مسافت را از میان می برد و فرد منتظر، به گونه ای با امام خود پیوند برقرار می سازد که در غیبت او، حس حضور می یابد. با این توضیح، او را دیگر احساس زیان نمی کند؛ چون از او جدا نیست. او را می شناسد و با او ارتباط برقرار می کند و با تمام وجودش او را حس می کند.

از این رو، امام سجاد علیه السلام می فرماید:

يا أبا خالد إنَّ أهلَ زمانِ غيبته، القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره أفضلَ أهلِ كلِّ زمانٍ، لأنَّ الله تعالى ذكره أعظامهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقاً و شيعتنا صدقاً

۱. منتخب الأثر، ص ۴۸۹ و ۵۱۵: الغيبة (نعمانی)، ص ۱۰۵ و ۱۸۰: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲.

والدعاة إلى دين الله سرّاً و جهراً. و قال ﷺ: إنتظار الفرج من
أعظم الفرج؛^۱

ای اباخالد، کسانی که در دوران غیبت او به امامتش باور و از منتظران ظهورش باشند، برترین مردمان زمان‌ها خواهند بود؛ زیرا خداوند آنان را از نعمت عقل‌ها و فهم‌ها بهره‌مند ساخته است. آن‌چنان معرفتی به آنها داده است که غیبت در نزدشان چونان دیدار است. امر پنهان برای آنها به منزله آشکار است. در آن زمان، خداوند ایشان را همانند مجاهدان در پیش‌گاه رسول خدا قرار داده است که در راه اهداف حضرتش به جهاد می‌پردازند. آری، منتظران عصر غیبت، مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی ما هستند و در پنهان و آشکار، به دین خدا دعوت می‌کنند. سپس در ادامه فرمود: انتظار فرج، خود بزرگ‌ترین گشایش است.

آنان که به امامتش باور دارند و در انتظار ظهورش به سر می‌برند، از عقل، فهم و معرفتی برخوردارند که «غیبت» برایشان به منزله دیدار است. با این روی‌کرد و با این حس و حال، گویا با شمشیر به جهاد می‌پردازند و از اخلاص حقیقی برخوردارند و شیعه راستینند و بدون خستگی، در پنهان و آشکار به دین خدا فرا می‌خوانند.

این همه شکوه برای منتظران، از خوان معرفتِ امام است که با او پیوند برقرار می‌سازد و از مرگ جاهلیت^۲ رهایی می‌دهد. در زیارت جامعه می‌خوانیم:

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۲. «من مات و لم يعرف إمام مئة جاهلیة؛ هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

أَسْئَلُكَ أَنْ تَدْخُلَنِي فِي جَمَلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ؛
 خدایا از تو می‌خواهم که مرا در زمره معرفت‌یافتگان به
 ایشان و حقوق ایشان قرار بدهی.

در بخش دیگری می‌خوانیم:

... اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حَجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْنِي حَجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنِ
 دینی؛^۱

بارالها، معرفت حجّت خودت را به من عنایت فرما و او
 را به من بشناسان که اگر چنین نکنی، از دینم گم‌راه
 می‌شوم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لَا يَثْبُتُ عَلَيَّ إِمامَتُهُ إِلَّا مِنْ قَوِي يَقِينَةٍ وَ صِحَّةِ مَعْرِفَتِهِ؛^۲
 بر امامت او (حضرت مهدی علیه السلام) استوار نمی‌ماند، جز
 کسی که یقینش بسیار قوی و شناختش بسیار درست و
 استوار باشد.

با این بیان، انتظار فرج و چشم‌اندازنگری شیعیان، برترین
 اعمال آنان است؛ چراکه پیوسته نگاهی به افق‌های امیدبخش و
 آینده روشن دارند.

انتظار، توقع و ترقب

آینده‌نگری و توجه به افق روشن، ویژگی زمینه‌سازان برای
 ظهور تاریخی موعود است. با همین ویژگی کارآمدی و ثمربخشی
 اندیشه شیعی به نمایش گذاشته می‌شود. در نگاه امت اسلامی،
 چشم‌اندازنگری و آینده‌نگری، جایگاه ویژه‌ای دارد. این ذهنیت،

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای حضرت صاحب‌الامر.
 ۲. منتخب الأثر، ص ۲۱۵؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۸۲.



در ساحت‌های «شناختی»، «عاطفی» و «رفتاری» آنان نمود می‌یابد و نمادآفرینی می‌کند. بدین‌سان دو کارکرد «کارآمدی» و «اثربخشی» را به اوج می‌رساند؛ زیرا آنان بر این باورند که:

وَأَنْ وَعَدَ اللَّهُ فَيْكَ حَقًّا لَا أُرْتَابُ لَطُولَ الْغَيْبَةِ وَبَعْدَ الْأَمَدِ وَ
لَا أَتَحَيَّرُ مَعَ مَنْ جَهْلِكَ وَجَهْلُكَ بِكَ مَمْتَنِّظٌ مَتَوَقِّعٌ لِأَيَّامِكَ؛^۱
بی‌گمان وعده خداوند درباره تو حق است و طول
غیبت تو و درازای مدت آن هیچ‌گونه تردیدی برایم
نیافریده و حیرت و سرگردانی جاهلان به حق تو بر من
راه نیافته است. من چشم به راه تو نشسته‌ام و آینده‌نگرم
و برای تحقق ایام حکومت تو آماده و آینده‌ساز هستم و
دست به کار شده‌ام.

امت اسلام و جهان تشیع از آسیب جان‌کاه «شک» و «حیرت»
جاهلان مدرن دوران غیبت مصون می‌ماند؛ زیرا در سایه‌سار
آموزه‌های وحیانی و از زبان امام صادق علیه السلام آموخته است که:
ای مفضل! اخبار مهدی علیه السلام را به شیعیان ما بازگو، تا
در دین خود به تردید نیفتند.^۲

در فرهنگ جاهلیت عصر غیبت، شک و حیرت به عنوان دو
شاخص فرهنگی آن موج می‌زند. طول غیبت و درازای آن، برای
برخی غفلت‌زدگان ایجاد تردید کرده است. از طرفی ناآگاهی و
بی‌خبری آنان به وجود امام و مقام و جایگاه والای او،
سرگردانیشان را گسترش داده است؛ زیرا غفلت از وعده الهی،
شک می‌آفریند و در نتیجه، انسان در گرداب سرگردانی دست و
پا می‌زند و خود را در گستره هستی، بدون راه‌نما و اسیر امواج
طوفانی می‌یابد.

۱. مفاتیح الجنان، دعای حضرت صاحب‌الامر.

۲. بشارة الاسلام، ص ۲۶۷.



آنان که از شک به وعده الهی در امان باشند و به وجود و مقام والای امام معرفت یافته باشند، هرگز گرفتار تحیر و سرگردانی نخواهند شد و با نشاط و امید، به افق‌های سرسبز آینده چشم می‌دوزند. آنان در همین زمینه، حال اقدام دارند و به وقوع و تحقق آن می‌اندیشند و برنامه‌محورند (متوقع) و تا رسیدن زمان ظهور، پیوسته وضعیت مطلوب را رصد می‌کنند و حساب‌گرند (مترب).^۱

باورمندان به آستان او صدا می‌زنند که:

إذ أنت نظام الدين و يعسوب المتقين و عزّ الموحدین و بذلك
أمرنی ربُّ العالمین. فلو تطاولت الدهور و تمادت الأعمار لم
أزدد فیک إلاّ یقیناً و لك إلاّ حباً، علیک إلاّ متکلاً و معتمداً و
لظهورک إلاّ متوقّعا^۱ و منتظراً^۲، و لجهادی بین یدیک^۳
مترقباً؛^۴

همانا تو نظام‌بخش دین و پیشوای پرهیزکاران و شرافت‌بخش موحدان عالم هستی و خداوند عالم، مرا به این باور و ایمان و عهد به ولایت تو امر فرموده است. پس هرگاه روزگار طولانی شود و عمرها بر دوران غیبت بگذرد، در من جز آن‌که بر یقینم و بر محبتم به تو بیفزاید و اعتمادم بر تو کامل‌تر شود، تأثیری نخواهد داشت. برای ظهور تو، آماده، آینده‌ساز، چشم به راه و آینده‌نگر هستم. برای جهادی سترگ که ملازم رکاب حضرتت باشم و زیر پرچم سرافراز تو جان‌فشانی کنم، لحظه‌شماری می‌کنم و آن روز پرافتخار

۱. نسخه بدل: توقّعا.

۲. نسخه بدل: انتظاراً.

۳. نسخه بدل: ترقباً.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب‌الامر.



را دیده‌بانی می‌کنم و به آینده‌پردازی و حساب‌گری می‌پردازم.

بنابراین، «تطویل دهور و تمدید أعمار»، افزایش و رویش یقین در ساحت تو و عشق، اتکال و اعتماد بر تو را به همراه خواهد داشت. این باورمندی تا مرز یقین، تجلی اعتقادی راسخ است و بر شاخ‌سارش عشق جوانه می‌زند. بدین‌سان شکوه سرمایه اجتماعی جامعه منتظر را به نمایش می‌گازد، آینده‌سازی می‌کند و سامانه‌های آینده را تحقق می‌بخشد (مترقب). فرد منتظر نگاه خود را از آینده‌نگری منحرف نمی‌کند و روحیه ارتجاعی و قهقرایی را بر نمی‌تابد (منتظر). جامعه منتظر با چنین هندسه فکری درباره سرمایه اجتماعی، خویش برای ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه دست به کار می‌شود و آینده‌سازی می‌کند. چنین جامعه پویا و زنده‌ای پیوسته حساب‌گر است و پردازش مناسب از آن به دست می‌دهد (مترقب). این نکته بسیار مهم، در زیارت جامعه هم به خوبی موج می‌زند: «منتظر لأمرکم، مرتقب لدولتکم.»

هم‌چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود:

وانتظر الفرج صباحاً و مساءً!^۱
شب و روز چشم به راه باید بود.

در ادامه زیارت جامعه می‌خوانیم:

أخذ بقولکم، عامل بأمرکم، مستجیر بکم، زائر لکم، لائذ
عائذ بقبورکم؛

سخن شما را می‌شنوم و امر شما را به کار می‌بندم و به
درگاه شما پناه می‌آورم و به زیارت شما می‌شتابم و به
مرقد مطهر شما پناه می‌آورم.

پیوسته باید در سایه عنایت آن حضرت بود و او را معیار حقیقت دانست:

الحقّ ما رضیتموه و الباطل ما اسخطتموه؛
حق آن است که شما بدان راضی هستید و باطل آن
است که شما از آن ناخرسندید.

حیرت دوران غیبت و وظایف منتظران

زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

يأتى على الناس زمان يغيب عنهم إمامهم. فقلت له: ما يصنع
الناس في ذلك الزمان؟ قال: يتمسكون بالأمر الذى هم عليه
حتى يتبين لهم؛^۱

برای مردم زمانی فرا می رسد که امامشان از آنان غایب
شود. عرض کردم: مردم در آن زمان چه باید بکنند و
تکلیفشان چیست؟ فرمود: به طریقه‌ای که در دست
دارند و به امری که بر آن هستند، تمسک کنند و بر
آن چنگ بزنند تا وقتی که طریقه‌ای دیگر برایشان
ظاهر گردد.

در حدیثی دیگر راوی می گوید:

يكون فترة لا يعرف المسلمون إمامهم فيها؟ فقال: يقال ذلك.
قلت: فكيف نصنع؟ قال: إذا كان ذلك فتمسكوا بالأمر الأوّل
حتى يتبين لكم الآخر؛^۲

به امام صادق علیه السلام عرض کردم ایام فترت خواهد شد که
مسلمانان امام خودشان را در آن روزگار نخواهند
شناخت؟ فرمود: چنین خواهد شد. عرض کردم: پس در

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۳۲، روایت ۳۷.



آن هنگام، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: اگر این فترت رخ داد، به امری که در دست دارید، چنگ بزنید تا طریقه و امر دیگری برای شما آشکار شود.

عن عبدالله بن سنان قال: دخلت أنا و أبي علي أبي عبدالله عليه السلام فقال: كيف أنتم إذا صرتم في حال لا يكون فيها إمام هدى و لا علم يرى فلا ينجو من تلك الحيرة إلاّ من دعا بدعاء الحريق فقال أبي: هذا والله البلاء فكيف نضع جعلت فداك حينئذ؟ قال: إذا كان ذلك و لن تدرکه، فتمسّكوا بما في أيديكم حتى يصحّ لكم الأمر!

عبدالله بن سنان گوید: من و پدرم به خدمت امام صادق عليه السلام مشرف شدیم. آن حضرت به ما فرمود: «اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد تا هدایت کند و نشانه‌ای هم نباشد، در آن روزگار چگونه خواهید بود؟ از آن حیرت نجات نمی‌یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.» پدرم گفت: «به خدا سوگند، این حالت حیرت، گرفتاری خواهد بود. پس فدای تو شوم چه باید بکنیم؟» فرمود: «هرگاه این حیرت رخ داد و او قائم عليه السلام - را در نیابید، هر آینه به آنچه در دست دارید چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا امری فرا رسد که سامان شما را به همراه دارد.»

فضای این احادیث، فضای غیبت، فترت و حیرت است. امام زمان، در پس غیبت به سر می‌برد و مردم از نعمت ظهور او محرومند. چنین محرومیتی دو پی‌آمد فترت (فاصله میان حضور و ظهور با غیب و شهود) و «حیرت» (سرگستگی مردم از نبود رهبری آشکار) را در پی خواهد داشت.



در این فضا مردم وظیفه دارند به آنچه در دست دارند، یعنی «کتاب و سنت» چنگ بزنند و با مراجعه به کارشناسان و خبرگان، از آموزه‌های وحیانی بهره‌مند شوند. هم‌چنان‌که حضرت در توقیع شریفشان به اسحاق بن یعقوب، چنین فرمود:

و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليكم؛^۱

اما در مورد رخ داده‌های جدیدی که برای شما پیدا می‌شود، به کسانی که احادیث ما را روایت می‌کنند رجوع کنید. این دسته حجت من بر شماست و من حجت خدا بر همه شما هستم.

متخصصان و فقیهان باید براساس آموزه‌های وحیانی، نظام‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... را تولید و توزیع کنند تا کاروان عصر غیبت، «فترت و حیرت» را به سلامت به سرمنزل مقصود برساند.

آنان با اجتهاد خود می‌کوشند و معادن پرفیض کتاب و سنت را می‌کاوند، ولی آنچه که بر تمامیت پیکره آنان سایه‌افکن است، فرهنگ «انتظار» است.

به آنچه در دست دارند چنگ می‌زنند و حریم آن را پاس می‌دارند. با آن زندگی را سامان می‌دهند، ولی پیوسته نگاهی به جلو دارند: «حتی یتبین لهم، حتی یتبین لكم الآخر، حتی یصح لكم الأمر». با نگاهی به آینده و آینده‌نگری، تمام امور خود و تکالیف خویش را همراه و هم‌آهنگ می‌سازند. پیوسته در سایبان «آینده‌نگری»، «آینده‌سازی» و «آینده‌پردازی» آرمیده‌اند.

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر می‌فرماید:

۱. الغیبة (طوسی)، ص ۱۷۶.



ألا أخبركم بما لا يقبل الله عزوجل من العباد عملاً إلا به؟
 فقلت: بلى فقال: شهادة أن لا إله إلا الله، و أن محمداً عبده و
 رسوله و الإقرار بما أمر الله و الولاية لنا، و البراءة من أعدائنا،
 يعنى أئمة خاصة و التسليم لهم، و الورع و الاجتهاد، و
 الطمأنينة و الإنتظار للقائم ثم قال: إن لنا دولة يجيىء الله بها
 إذا شاء.

ثم قال: من سرّ أن يكون من أصحاب القائم فلينتظر وليعمل
 بالورع و محاسن الأخلاق، و هو منتظر، فإن مات و قام القائم
 بعده كان له من الأجر مثل أجر من أدركه، فجدوا و انتظروا
 هنيئاً لكم آئتها العصابة المرحومة!^۱

آیا خبر ندهم به شما از چیزی که خداوند عالم، هیچ
 عملی را از بندگان نمی پذیرد، جز با آن؟ گفتیم: بله. پس
 فرمود: آن چیز، شهادت به یگانگی خداوند، رسالت و
 بندگی محمد ﷺ و اقرار به اوامر الهی و ولایت ما و
 تبری جستن از دشمنان ما و (ائمه علیهم السلام) است؛ هم چنین
 تسلیم شدن به ایشان و طریقه تقوا را پیش گرفتن و در
 بندگی کوشیدن و مطمئن بودن و انتظار ظهور قائم ﷺ
 کشیدن است. سپس فرمود: به یقین ما دولتی داریم که
 خداوند هرگاه بخواهد آن را می آورد. در ادامه فرمود:
 هرکس که دوست دارد از اصحاب قائم ﷺ باشد، باید
 منتظر ظهور آن حضرت باشد؛ و در انتظارش پرهیزکار
 باشد و به اخلاق پسندیده مزین گردد. منتظر واقعی
 این چنین است. اگر در این حالت او را مرگ دریابد و
 قائم ﷺ پس از او ظهور نماید، هر آینه به او همانند اجر
 کسی که آن حضرت را دریافته است، می رسد. پس
 تلاش کنید و منتظر باشید. گوارایتان باد، ای امت دست
 یافته رحمت الهی!

در این حدیث، امام صادق علیه السلام از بایسته‌های قبول اعمال سخن رانده است و در آن منظومه اعتقادی تشیع را بیان کرده‌اند. در ادامه به چهار محور «ورع»، «اجتهاد»، «طمأنینه» و «انتظار» توجه می‌دهند؛ باید به دور از پیرایه‌های شناختی، عاطفی و رفتاری باشند و با وارستگی و پارسایی به سر برند. هم‌چنان‌که در روایات فرموده‌اند: «إِتْكَافُ وَ الْكَسَلُ وَ الضَّجْرُ؛ از کسالت و بی‌میلی و تنبلی و دل‌مردگی پرهیزید.» باید با دوری جستن از آنها و تلاش بسیار، هم‌چنان با قلبی مطمئن و آرام، راه سپرد؛ زیرا با نظام اعتقادی استوار و «ورع» و «اجتهاد»، عنصر اطمینان، طبیعی و منطقی خواهد بود. در این فضا، آخرین شاخص قبولی اعمال را باورمندی به «انتظار قائم» می‌دانند.

پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام باید به آنچه در دست دارند، چنگ بزنند و براساس آن زندگی کنند، ولی باید بدانند آنچه از شاخص‌های پذیرش اعمال آنان به شمار می‌آید، «انتظار قائم» است؛ یعنی بدون چنین شاخصی، اعمالشان پذیرفته نخواهد شد. از این‌رو، او پارسامنشانه می‌کوشد و در انتظار قائم به سر می‌برد.

سپس امام صادق علیه السلام برای کسانی که دوست دارند از «اصحاب قائم» باشند، شاخص‌هایی نشان می‌دهد. آنان باید منتظر باشند و رفتاری پارسامنشانه و اخلاقی نیکو داشته باشند. چنین افرادی منتظران واقعی‌اند. این عبارت‌ها به خوبی نشان می‌دهد که «انتظار» بر تمامی رفتار، منش، اعمال و اخلاق آنان اشراف دارد. انتظار، سایبانی است که اعمال و اخلاق منتظران را باید پوشش دهد.

از سویی، انتظار شاخص قبولی اعمال و از سوی دیگر، شاخص علاقه‌مندان اصحاب قائم است؛ تا آن‌جا که باید گستره اعمال و اخلاق را تحت پوشش خود در آورد. این‌گونه است که

انتظار واقعی، تعریف خود را می یابد و بدین سان، قبولی اعمال و اصحاب واقعی بودن حضرت، با آینده نگری هم آهنگ می شود.

اگر چنین منتظری پیش از ظهور از دنیا برود، همانند کسی خواهد بود که او را درک کرده باشد. پس منتظرانه بکوشید؛ کوششی که روح انتظار، «آینده نگری»، «آینده سازی» و «آینده پردازی» بر آن حاکم است.

بایسته ها و شاخص های قبولی اعمال، همان چیزهایی است که پایداری و ماندگاری می آفریند:

﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ*

تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذُنُ رَبِّهَا﴾^۱

سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است. میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد.

اگر این شاخص ها نباشند، اعمال نابود می شوند و هیچ کدام از اعمال او را نپذیرند.^۲

هم چنان که علی علیه السلام فرموده است:

أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد؛^۳

مرا با پرهیزکاری، پاکی و پیمودن راه صحیح یاری دهید.

امام صادق علیه السلام نیز ورع و پاکی، اجتهاد و کوشش، اطمینان و آرامش، انتظار و آماده باش بودن را به عنوان چهار شاخص لازم برای باورمندان به قائم آل محمد علیهم السلام برشمرده اند. مهدی باوران و

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ - ۲۵.

۲. نک: مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵.

مهدی‌یاوران با این چهار بایستگی، در طول تاریخ، رفعت و جودی یافته‌اند و پرچم حق را پیوسته برافراشته‌اند و تفکر شیعه را جاودانه ساخته‌اند. آنان با اقرار به ولایت اهل‌بیت، عاشقانه بر این باورند که:

مؤمن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و اولکم و آخرکم و مفوض فی ذلك کله إلیکم و مسلمم فیہ معکم و قلبی لکم مسلمم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معدة حتی یحیی الله تعالی دینه بکم؛^۱

من به ظاهر و باطن شما و به حاضر و غایب شما و به اولین و آخرین شما ایمان دارم و در تمام این امور، تسلیم فرمان شما هستم. قلبم تسلیم شما، رأی و نظرم تابع رأی شما و یاری‌ام آماده برای شماست. من پیوسته چنین هستم تا آن‌که خداوند تعالی، دین خودش را به ولایت و حکومت شما زنده گرداند.

شیعه با پارسایی همراه با طمأنینه، آرامش و بدون پریشانی در نظام فکری، روحی و رفتاری چشم به آینده دارد. ریشه‌های مستحکم اعتقادی شیعه رشد می‌کند تا درختی تنومند گردد: «أصلها ثابت»؛ آن‌گاه شاخ و برگ می‌دهد و چون سرو به آسمان قد می‌کشد: «وَقَرَعَهَا فِي السَّمَاءِ». بدین سان فرآیند «ورع، اجتهاد، طمأنینه و انتظار» برای قائم عجل الله فرجه خواهد بود و چرخه فعال «پارسایی»، «تلاش»، «آرامش در فکر، روح و رفتار» و در نهایت «انتظار و آینده‌نگری» باورمندان را به منظور تحقق آرمان قائم آل محمد عجل الله فرجه راه می‌اندازد و در نقطه عطف تاریخ به اذن الهی، دولت مهدوی را ایجاد می‌کند:

۱. مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه کبیره.

إِنَّ لَنَا دَوْلَةً يُحْيِيهَا اللهُ إِذَا شَاءَ؛

برای ما دولتی است که اگر خداوند بخواهد آن را می آورد.

از این رو، باورمندان به قائم علیه السلام با آن شاخص های چهارگانه در طول تاریخ، تحقق حکومت مهدوی را نشانه گرفته اند. این همان آرمان پیوسته بشری است که می خوانیم:

السلام عليك أَيُّهَا الْمُقَدِّمُ الْمَأْمُولُ؛^۱

سلام بر آرمان همیشگی و پیشین بشری.

شیعه می داند که اگر بخواهد از زمره اصحابش باشد باید «انتظار» را سایبان خویش سازد و آینده نگر باشد. با این فرآیند، گرچه ظهورش را درک نکند، اجر درک ظهورش را می یابد. حال که چنین است:

فَجِدُوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ أَيُّهَا الْعَصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ؛

پس باید با فرهنگ انتظار و در زیر سایبان انتظار تلاش گر باشید.

با این نگاه است که عبارات های «منتظر لأمرکم و مرتقب لدولتکم ... مفوض فی ذلك کله إلیکم و مسلّم فیہ معکم و قبلی لکم مسلّم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معدة حتّی یحیی الله تعالی دینه بکم» در زیارت جامعه سیر تحلیلی خود را بیان می کنند. چون شیعه به این دستگاه فکری باور دارد، در تمام کارهایش به حجت های الهی و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله «تفویض و تسلیم» جدی دارد. او با قلبی تسلیم به آنان، رأیی تابع آنان و نصرتی آماده برای آنان، همواره در تلاش است تا خداوند دینش را به دست این خاندان احیا کند.

۱. همان، زیارت آل یاسین.



مهندسی احیای دینی و جایگاه دعا در آن

مهندسی احیای دین در ظرف مشیت الهی، به سازه‌های سه‌گانه «قلب مسلم»، «رای تابع» و «نصرت معده» نیازمند است. در چنین بستری، زمینه‌های شکوفایی و احیای دین تحقق می‌یابد. باید تعلق قلوب از آلودگان بریده شود و به پاکان پیوند خورد. باید رأی و نظرها از غیرکارشناسان و نادانی‌ها و از شتاب‌زدگان و نبردباری‌ها و از کوتاه‌بینان و سطحی‌اندیشی‌ها رهایی یابد و به علم، حلم و حزم پیوند بخورد. هم‌چنان‌که در زیارت جامعه می‌خوانیم:

و رأیکم علم و حلم و حزم؛

رای شما خاندان اهل‌بیت در علم، حلم و همه‌جانبه‌نگری و به دور از شتاب‌زدگی و دوراندیشی ریشه دارد.

هم‌چنین، باید یاری‌مان را از هر حیث آماده سازیم و در مسیر تحقق آرمان بلند آنان هزینه کنیم. در این صورت، زمینه‌های احیای دین شکل می‌گیرد.

داستان عصر غیبت، با دو بحران فترت و حیرت همراه است. از درون این بحران‌ها، فتنه‌هایی برمی‌خیزد که سرانجام بشر به خواری، انواع گرفتاری‌ها، پرتگاه‌ها و در نهایت به آتش فرو می‌غلند:

و بکم أخرجنا الله من الذلّ و فرّج عثّا من غمرات الكروب
وأنقذنا من شفا جرف الهلكات و من الثّار؛^۱

با شما خاندان اهل‌بیت است که خدا ما را از خواری و امواج گرفتاری‌ها می‌رهاند و گشایش می‌آورد و از لبه پرتگاه نجات می‌دهد و مانع از افتادن به آتش می‌شود.

۱. همان، زیارت جامعه کبیره.

شاخص های سقوط آدمی، با فرآیند چهارگانه یاد شده است. انسان وقتی در بستر فترت و حیرت دچار فتنه ها شود، جایگاه خود را از دست می دهد و خود را گم می کند. او هم چون خار و خسی گرفتار امواج طوفان می شود و به لبه پرتگاه روانه می گردد و سرانجام به قعر آتش فرو می غلتد. خاندان اهل بیت علیهم السلام انسان را از خواری بیرون می آورند و از «غمرات الکروب» و «شفا جرف الهلکات» می رهانند و در نهایت، از فرو غلتیدن در «نار» رهایی می بخشند. از همین رو، امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید:

والله لیغین غیبة لاینجو فیها من الهلکة إلا من ثبته الله
عزوجلّ علی القول بإمامته، و وقّفه فیها للدعاء بتعجیل
فرجه؛^۱

به خدا سوگند، آن چنان از دیده ها غایب می شود که از هلاکت نجات نمی یابد جز کسی که خدا او را در اعتقاد بر امامتش استوار نگه دارد و او را برای دعا به تعجیل فرجش موفق سازد.

آری آنچه در عصر غیبت، انسان را از هلاکت می رهاند، ثبات در اعتقاد به او، و دعا برای فرج ایشان است.

یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام، از حضرت پرسید که شیعیان شما در عصر غیبت چه بکنند؟ فرمود: «بر شما باد دعا و انتظار فرج.»^۲

دعا پیوند میان انسان و خداست. هرچه شرایط آن جدی تر گرفته شود، این پیوند دقیق تر و رقیق تر می شود. انسان به گستره و عمق نیازهای فطری و خویشتن خویش نزدیک می شود و سرورش

۱. کمال الدین، ج ۲، باب ۳۸، ص ۳۸۴، روایت یکم.

۲. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۳۶.

توحیدی در وجودش طنین‌انداز می‌گردد. بدین‌سان ظرفیت وجودی‌اش رنگ الهی می‌گیرد و به بوستان «تخلّقوا بأخلاق الله»^۱ بار می‌یابد.

در آیه یاد شده خداوند متعال هفت‌بار به ذات پاک خود اشاره فرموده و اوج پیوستگی خود را با انسان‌ها بیان فرموده است. در این آیه با اشاره به جایگاه بلند دعا، خداوند از سر لطف، هفت مرتبه واژه «خودم» را بیان کرده است: «بندگان خود» «درباره خودم»، «من خودم به آنان نزدیک هستم»، «خودم مستجاب می‌کنم»، «خودم را بخوانند»، «به سراغ خودم بیایند»، و «به خودم ایمان بیاورند».

این همه لطف، برای آن است که انسان تصمیم گرفته از خود به خدا پرواز کند و آهنگ مناجات با او را کرده است. دعا، آدمی را بالا می‌برد و خداوند می‌گوید: من به تو نزدیکم و دعایت را اجابت می‌کنم. تو فقط به سوی خودم بیا. پس باید دعوت مرا بپذیرند و باید به من ایمان بیاورند تا راه کمال پویند.

با پذیرش ایمان به او، عبودیت در وجود انسان شکل می‌گیرد، آدمی به آستانش سر می‌ساید و راز دل می‌گشاید. بدین‌سان دعا، «مفاتیح النجاح» و «مقالید الفلاح»^۲ می‌شود و کلیدهای پیروزی و گنجینه‌های رستگاری را به دعاکننده می‌بخشد.

درباره فضیلت دعا و تشویق بر آن، روایات فراوانی وجود دارد. از جمله، در حدیثی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۳. قال: «هو الدعاء و أفضل العباداة

۱. همان، ج ۲، ص ۹۶.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳. سوره غافر، آیه ۶۰.



الدعاء، قلت: «إن إبراهيم لأواه حليم»؟ قال: «الأواه هو الدعاء»^۱؛

خداوند می فرماید: «در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند.»
آن گاه فرمود: «مقصود از عبادت، دعاست و بهترین عبادت، دعاست.» پرسیدند مقصود از «أواه» در این آیه که می فرماید: «به راستی ابراهیم بسی دل سوز و بردبار بود.»^۲ چیست؟ حضرت فرمود: «أواه» یعنی دعا.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

... و كان امير المؤمنين عليه السلام رجلاً دعاءً؛^۳

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انسانی بود که بسیار دعا می کرد.

در روایت دیگری سدید گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: أيّ العبادة أفضل؟ فقال: ما من شيء أفضل عند الله عزّوجلّ من أن يسأل و يطلب ممّا عنده و ما أحد أبغض إلى الله عزّوجلّ ممّن يستكبر عن عبادته و لا يسأل ما عنده؛^۴

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عزوجل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد اوست، خواسته شود. و کسی نزد خدای عزوجل مبعوض تر نیست از آن کس که از عبادت او سرپیچی کند و از آنچه نزد اوست درخواست ننماید.

۱. همان، ص ۲۱۰، روایت یکم.

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۴.

۳. همان، ص ۲۱۳، روایت هشتم.

۴. همان، ص ۲۱۰، روایت دوم.

هم چنین امام صادق علیه السلام فرموده است:

عليكم بالدعاء فإنكم لا تقرّبون بمنثله ولا تتركوا صغيرة لصغرها
 أن تدعوا بها، إن صاحب الصغار هو صاحب الكبار؛^۱
 بر شما باد به ملازمت دعا؛ زیرا با هیچ چیزی همانند آن،
 به خدا نزدیک نتوانید شد. درخواست و دعا برای
 نیازهای کوچک را نادیده نگیرید و رها نکنید؛ زیرا
 آن کس که برآورنده نیازهای کوچک است و گره‌های
 کوچک را باز می‌کند، همان کس برآورنده نیازهای
 بزرگ است و گره‌های بزرگ را نیز می‌گشاید.

این روایت برای آن است تا آستانه توحید آدمی را ارتقا بخشد
 و پیوند میان انسان و خدا را اوج دهد. بشر باید درک کند که او
 محیط بر هستی است و همه چیز در حیطه قدرت اوست.
 کانونی ترین مبحث هستی، پیوند میان انسان و خداست. بشر باید
 از نگاه خودمحوری رها گردد. باید خود را عامل اصلی حل
 مشکلات نپندارد و از خودپرستی توبه کند و به خداپرستی
 بازگردد. باید «عبد» بودن خویش را بازخوانی کند و به «عبودیت»
 او برسد. با این ذهنیت است که «الدعاء مع العبادة»^۲ می‌گردد و دعا
 روح حاکم بر عبادت می‌شود؛ زیرا از طریق «مع العبادة» می‌فهمد
 که «لا مؤثر في الوجود إلا الله»^۳ و فقر محض جز خدا و غنای
 محض او را درمی‌یابد. از این رو، انسان به اوج فلسفه خلقت بار
 می‌یابد که: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴. هدف از خلقت
 جن و انس، عبادت است و دعا مغز به شمار می‌رود.

۱. همان، ص ۲۱۲، روایت ششم.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

۳. نهاية الحكمة، مرحله هفتم، فصل هشتم.

۴. سوره ذاریات، آیه ۵۶.



از همین رو، رسول اعظم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

الدَّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ
الأَرْضِ؛^۱

دعا سلاح مؤمن و ستون دین و نور آسمان‌ها و زمین
است.

مؤمن با سلاح دعا، خاک‌ریزهای منیت را که شیطان‌ها به پا
کرده‌اند، فتح می‌کند و پایه‌های دین خود را استوار می‌سازد و
این‌گونه سبک‌بال می‌شود:

﴿يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾.^۲

دعا، غل و زنجیرهای خودپرستی و خودمحوری را از گستره
وجودی انسان می‌گشاید و بسان مرکبی راه‌وار، انسان دعاکننده را
به آسمان پرواز می‌دهد و به سوی خدا سیر می‌دهد.
میسر بن عبدالعزیز می‌گوید: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام به من فرمود:

يا ميسر أدع ولا تقل: إن الأمر قد فرغ منه، إن عند الله
عز وجل منزلة لا تنال إلا بمسألة، و لو أن عبداً سدّ فاه و لم
يسئل لم يعط شيئاً، فسل تعط، يا ميسر إنه ليس من باب
يقرع إلا يوشك أن يفتح لصاحبه؛^۳

ای میسر! دعا کن و مگو که کار، از کار گذشته است و
آن‌چه مقدر شده، همان می‌شود و دعا اثری ندارد؛ زیرا
نزد خداوند عزوجل مقامی است که جز با درخواست و
دعا بدان نتوان رسید. اگر بنده‌ای درخواست نکند،

۱. الکافی، ج ۴، ص ۲۱۳، روایت یکم.

۲. «و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است برمی‌دارد.» (سوره
اعراف، آیه ۱۵۷)

۳. همان، ص ۲۱۱، روایت سوم.

چیزی به او داده نشود. پس درخواست کن تا به تو داده شود. ای میسر! هیچ دری نیست که کوبیده شود، جز این که امید آن رود که به روی کوبنده آن باز شود.

پس تنها با دعا که اوج بندگی است، می توان به مقام های دست نیافتنی راه یافت. با «خواستن» است که سرشاری «توانستن» رقم می خورد.

انسان با دعا، نهایت تواضع و بندگی خود را در پیش گاه خداوند متعال هویدا می سازد. دعا چنان جایگاه ویژه ای دارد که قرآن می فرماید:

﴿قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾!

بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند.

زیرا اگر از او درخواست نکنیم و به فقر محض خویش اعتماد کنیم، استکبار کرده ایم که هرگز بنده را نشاید.

در فرهنگ دعا، انسان جایگاه خود و خدا را می فهمد و می داند فقر محض است و او غنای محض است. می فهمد که برای رسیدن به جایگاه عالی باید از برترین وسیله بهره جوید. از این رو، ارزش دعا را می داند و به خوبی می فهمد که باید به او پیوند بخورد. قرآن به صراحت می گوید: فراموش کردن خدا، سبب «خودفراموشی» می شود؛ زیرا از یک سو، فراموشی پروردگار سبب می شود انسان در لذت های حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را فراموش کند. در نتیجه، از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند. از سوی دیگر، فراموش کردن خدا، به

معنای فراموشی صفات پاک اوست. او هستی مطلق، علم بی پایان و غنای بی انتهاست و هر چه غیر او، به او وابسته و نیازمندند!

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ﴾^۱

و چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنها را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند.

از این رو، در واقع، تفکر اومانستی به حراج گذاشتن هویت انسانی و خروج از کانون انسانیت و انحراف از جایگاه هویت اصیل اوست؛ آنان فاسقند؛ چون به بیراهه افتاده اند و از خودمحوری خویش سرمست شده اند. ریشه گرفتاری بشر همین است که نظام فکری، عاطفی و رفتاری خویش را براساس یافته های غیروحيانی تنیده است و در خانه عنكبوتی خویش پیوسته کابوس فترت، حیرت، فتنه و یأس را نظاره می کند.

علت یابی عصر غیبت

در عصری که سبب آسمانی در پس غیبت، پنهان گشته، فاصله از عنایت آشکار و ظهور او، فترتی جانگاز است. این فاصله و فترت، سرگردانی و حیرت را به ارمغان می آورد و انسان ها به دست حوادث روزگار سپرده می شوند. آن گاه مردمان هر دم، اندیشه جدیدی را به امید نجات تجربه می کنند، ولی تلخ کامی آن را می چشند و دوباره های مکرر را می آزمایند.

از درون این سرگردانی و حیرت تودرتو، فتنه ها سر می کشد و آشوب ها و جنایت ها به راه می اندازد. در نهایت بشر پس از

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

تکرارهای بی حاصل، زانوی غم می گیرد و در بی کرانه های یأس می ماند. از این پس، چشم ها از زمین قطع امید می کنند و به افق های آسمانی خیره می گردد و با نگاهی پر از التماس همگانی، نجات را فریاد می کنند. آن گاه حس یوسف خواهی در جهان فراگیر می شود.

عنصری که ضرب آهنگ سیر بلوغ بشری را پرشتاب می سازد، نوع نگاه نخبگان و عالمان بزرگوار است و این که بتوانند یعقوب وار با مدیریت کلان فرهنگی جامعه، حس یوسف خواهی را در بدنه اجتماعی بدمند و آنان را از خفتگی به شکفتگی رسانند.

به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام عالمان دین باید سیاست های راهبردی فرهنگ جامعه جهانی را در عصر غیبت با شاخص های دعوت، دلالت، حمایت و انقاز و نجات، براساس فرهنگ مهدویت مبتنی سازند. این چهار راهبرد را می توان روش های متقابل برخورد عالمان دین با جبهه استکبار در گردنه های فترت، حیرت، فتنه و یأس دانست.

همواره شیطان ها در کمین انسان ها نشسته اند و در تقابل جبهه حق و باطل، آرایش خویش را به نمایش می گزارند.

ابلیس در احتجاجی که با ذات ربوی داشته است، مهلت خواسته تا آرزوی آرایش جبهه باطل خود را در این گستره، عملی سازد. اسحاق بن عمار می گوید:

سئلت أبا عبد الله عليه السلام عن إبليس قوله: «قال رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» أي يوم هو؟ قال: أتحسب أنه يوم يبعث الله تعالى الناس؟ [لا] و لكن الله عزوجل أنظره إلى يوم يبعث الله

عزَّوَجَلَّ قائمنا، فإذا بعث الله عزَّوَجَلَّ قائمنا فيأخذ بناصيته و يضرب عنقه فذلك اليوم الوقت المعلوم؛^۱

از امام صادق علیه السلام درباره ابلیس در این آیه پرسیدم که گفت: «پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده.» خداوند فرمود: «تو از مهلت یافتگانی تا روز معین معلوم.» حال این وقت معلوم، کدام روز است؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آیا تو گمان کرده‌ای که مراد از آن روز بعثت و قیامت کبراست که مردم در حضور خداوند برانگیخته می‌شوند؟ نه چنین نیست، بلکه خداوند او را تا قیام قائم ما فرصت داده است. آن‌گاه که خداوند قائم ما را مبعوث کند، ایشان موهای پیشانی ابلیس را می‌گیرد و گردنش را می‌زند و آن زمان، وقت معلوم است.»

از همین رو، شیطان‌ها با ترفندهای مختلف بر آند تا نگذارند فرهنگ مهدویت گسترش یابد؛ زیرا نابودی خود را در آن می‌بینند. نیروهای شیطانی انسان‌ها را در عصر غیبت در مراحل چهارگانه فترت، حیرت، فتنه‌ها و یأس، به شیوه‌های مختلف گرفتار می‌کنند: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونََ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾.^۲
بنابه روایتی، از امام صادق علیه السلام پرسیده شد:

يكون فترة لا يعرف المسلمون إمامهم فيها؟ فقال: يقال ذلك.
قلت: فكيف نضع؟ قال: إذا كان ذلك فتمسكوا بالأمر الأوَّل
حتَّى يتبيَّن لكم الآخر؛^۳

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ایام فترت خواهد شد که مسلمانان امام خودشان را در آن روزگار نخواهند

۱. المحججة فيما نزل في القائم الحجبه عليه السلام، ص ۱۱۲. (به نقل از: دلائل الإمامة، ص ۲۴۰)

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳. همان، ص ۱۳۲، روایت ۳۷.

شناخت؟ فرمود: چنین خواهد شد. عرض کردم: پس در آن هنگام، چگونه رفتار کنیم؟ فرمود: اگر این فترت رخ داد، به امری که در دست دارید، چنگ بزنید تا طریقه و امر دیگری برای شما آشکار شود.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

صاحب الامر زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از این که از ظلم و جور پر شده باشد و آن وقتی خواهد بود که به امامان دست رس نباشد چنانچه رسول خدا در زمان فترت پیامبران مبعوث شد.^۱

عن عبدالله بن سنان قال: دخلت أنا و أبي على أبي عبدالله عليه السلام فقال: كيف أنتم إذا صرتم في حال لا يكون فيها إمام هدى و لا علم يرى فلا ينجو من تلك الحيرة إلا من دعا بدعاء الحريق فقال أبي: هذا والله البلاء فكيف نصنع جعلت فداك حينئذ؟ قال: إذا كان ذلك و لن تدرکه، فتمسکوا بما فی أیدیکم حتی یصحّ لکم الأمر؛^۲

عبدالله بن سنان گوید: من و پدرم به خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدیم. آن حضرت به ما فرمود: «اگر در زمانی باشید که در آن زمان امامی نباشد تا هدایت کند و نشانه‌ای هم نباشد، در آن روزگار چگونه خواهید بود؟ از آن حیرت نجات نمی یابد، مگر کسی که به دعای حریق دعا کند.» پدرم گفت: «به خدا سوگند، این حالت حیرت، گرفتاری خواهد بود. پس فدای تو شوم چه باید بکنیم؟» فرمود: «هرگاه این حیرت رخ داد و او قائم علیه السلام - را در نیابید، هر آینه به آن چه در دست

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۴۰، روایت سوم.

۲. همان، ص ۱۳۳.

دارید چنگ بزنید و آن را از دست ندهید تا امری فرا
رسد که سامان شما را به همراه دارد.»

در حقیقت شیطان‌ها به دوستان خود وسوسه می‌کنند.

قال علی عليه السلام: تكون قبل المهديّ فترة تحصر الناس حصراً... ثمّ

يبعث الله المهديّ... فيردّ إلى المسلمين ألفتهم ونعمتهم؛^۱

امام علی عليه السلام فرمودند: پیش از ظهور مهدی فتنه‌ای به پا
می‌شود که مردم را در تنگنای عجیبی قرار می‌دهد...
سپس خداوند مهدی را می‌فرستد... پس مهدی الفت و
نعمت را به مسلمین باز می‌گرداند.

قال الصادق عليه السلام: يخرج بعد اياس وحتّى يقول الناس لا
مهدى؛^۲

امام صادق عليه السلام فرمودند: او بعد از مأیوس شدن مردم
خارج می‌شود به گونه‌ای که حتی برخی می‌گویند
مهدی وجود ندارد.

در نهایت زمانی که تمامی نظریه‌ها را طراحی و ارائه ساختند،
در آخرین ایستگاه نظری خویش، انسان‌ها را نگاه می‌دارند و آن
را پایان تاریخ می‌نامند؛ یعنی می‌خواهند امیدزدایی کنند و مانع
عبور انسان‌ها از ایستگاه لیبرال - دموکراسی و پایان تاریخ شوند.

۱. الملاحم و الفتن، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۰.

کتاب‌نامه

۱. صحیفه سجادیه.
۲. آلوسی، تفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۷۸ میلادی.
۳. آیتی، عبدالمحمد، ترجمه نهج البلاغه، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۴. ابی داوود، سنن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۵. ابن حمید، عبد، مسند، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۶. احمدی، بابک، معمای مدرنیته، چاپ اول: نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷ شمسی.
۷. احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، انتشارات یاسین، قم ۱۳۶۳ شمسی.
۸. الیاده، میرچا، فرهنگ و دین، برگزیده مقالات دایرةالمعارف دین، هیئت مترجمان، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸ شمسی.

۹. ابن عربی، محیی‌الدین، تفسیر، [بی‌نا]، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۰. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵ شمسی.
۱۱. ابن حنبل، احمد، مسند، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۶۰ میلادی.
۱۲. ابن‌خلدون، مقدمه، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۳. ابن‌طاووس، علی، الملاحم و الفتن، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۱۴. _____، المزار الکبیر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۱۵. _____، مصباح الزائر، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۱۶. ابن‌کثیر، تفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۷. ابن‌منظور، لسان‌العرب، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۸. ابن‌منبه، همّام، صحیفه فی التفسیر، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۹. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۲۰. ابومعاش، سعید، الامام المهدی فی القرآن و السنه، انتشارات بنیاد پژوهش‌های قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۸ شمسی.
۲۱. ادواردز، پل، فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، تهران ۱۳۵۷ شمسی.
۲۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّه فی معرفه الائمه، انتشارات مکتبه بنی‌هاشمی، تبریز ۱۳۷۹ شمسی.

۲۳. استوارت هیوز، *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ سوم: انتشارات علمی و فرهنگی، [بی‌جا]، ۱۳۸۱ شمسی.
۲۴. استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، نشر نی، تهران ۱۳۸۲ شمسی.
۲۵. بخاری، محمد، *صحیح*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۹۰ میلادی.
۲۶. بغوی، تفسیر، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۲۷. بیهقی، *السنن الکبری*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۲۸. پارسانیا، حمید، *سنت، ایدئولوژی، علم*، به کوشش نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها و مرکز آموزش و پژوهش اجتماع تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۲۹. _____، *حدیث پیمانہ*، به کوشش نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، چاپ پنجم: انتشارات معارف، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۳۰. پوپر، کارل ریموند، *فقر تاریخی‌گری*، ترجمه احمد آرام، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۸ شمسی.
۳۱. پورسیدآقایی، مسعود، *مبانی اعتقادی مهدویت*، انتشارات بنیاد مهدی موعود علیه السلام، قم ۱۳۶۸ شمسی.
۳۲. _____، *پیدای پنهان*، انتشارات بنیاد مهدی موعود، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۳۳. _____، *میر مهر*، [بی‌نا]، قم، [بی‌تا].
۳۴. ترمذی، سنن، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۳۵. جان تامپسون، ب، *رسانه‌ها و مدرنیته*، ترجمه مسعود اوحدی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۸ شمسی.

۳۶. جعفری، یعقوب، *بینش تاریخی قرآن*، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
۳۷. _____، *ظهور و سقوط جامعه‌ها و تمدن‌ها از دیدگاه قرآن*، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
۳۸. جوادی آملی، عبدالله، *تسنیم*، انتشارات اسراء، قم ۱۳۷۹ شمسی.
۳۹. _____، *سیره پیامبران در قرآن*، انتشارات اسراء، قم ۱۳۷۹ شمسی.
۴۰. _____، *شریعت در آینه معرفت*، انتشارات اسراء، قم ۱۳۷۹ شمسی.
۴۱. حائری شیرازی، *انتظار موعود*، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۴ شمسی.
۴۲. _____، *ولایت فقیه*، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۴۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداة*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۷ شمسی.
۴۴. _____، *وسائل الشیعه*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۷ شمسی.
۴۵. حسینی بحرانی، سیدهاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، انتشارات مؤسسه بعثت، قم ۱۴۱۷ قمری.
۴۶. _____، *المحجة فی ما نزل فی القوائم الحججة*، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۴۷. _____، *تفسیر برهان*، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۴۸. الحرانی، ابن شعبه، *تحف العقول*، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۴۹. الحویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، انتشارات افست علمیه، قم ۱۳۶۸ شمسی.

۵۰. حکیمی، محمدرضا، *در فجر ساحل*، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۵۱. _____، *خورشید مغرب*، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۵۲. _____، *عصر زندگی*، نشر حکمت، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۵۳. حمیدی، *مسند*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۵۴. خوبی، ابوالقاسم، *البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۵۵. داوری اردکانی، رضا، *فرهنگ، خرد، آزادی*، چاپ اول: انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۵۶. _____، *فارابی مؤسس فلسفه اسلامی*، چاپ سوم: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۵۷. _____، *اتوپی و عصر تجدد*، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۹ شمسی.
۵۸. _____، *اندیشه پست مدرن*، انتشارات ساقی، تهران ۱۳۷۹ شمسی.
۵۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ترجمه صفدر تقی‌زاده و ابوطالب صارمی، نشر اجتماع / انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۷ شمسی.
۶۰. دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۶۱. دوانی، علی، *مهدی موعود*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۹ شمسی.
۶۲. راغب اصفهانی، *مفردات القرآن*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹ میلادی.

۶۳. ربانی گلپایگانی، علی، *ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم*، چاپ دوم: انتشارات مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۶۴. رحیم‌پور ازغدی، حسن، *پایان تاریخ و مهدویت*، [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۶۵. _____، *مهدی ده انقلاب در یک انقلاب*، [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۶۶. زبیدی، *تاج العروس*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۹۵ میلادی.
۶۷. زرشناس، شهریار، *مدرنیته، آزادی، پسا مدرنیسم*، چاپ اول: فرهنگ‌سرای اندیشه، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۶۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
۶۹. زمخشری، *کشاف*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹ میلادی.
۷۰. ساروخانی، باقر، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، انتشارات پژوهشگاه اسلامی، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۷۱. سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۷۲. _____، *تشکیل حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام*، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۷۳. _____، *عقائد الامامیه*، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۷۴. _____، *الالهیات*، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم ۱۳۸۰ شمسی.

۷۵. _____، *فلسفه تاریخ و نیروی محرک آن*، انتشارات مکتب اسلام، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۷۶. سید بن طاووس، *الطرائف*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۹ میلادی.
۷۷. سلیمان، خدامراد، *فرهنگ‌نامه مهدویت*، انتشارات بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام، تهران ۱۳۷۶ شمسی.
۷۸. السمعانی، *تفسیر*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۷۹. سورین، ورنر و تانکارد، جیمز، *نظریه‌های ارتباطات*، ترجمه علی‌رضا دهقان، چاپ اول: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱ شمسی.
۸۰. سیوطی، جلال‌الدین، *الاتقان فی علوم القرآن*، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۳ شمسی.
۸۱. _____، *الدر المنثور*، انتشارات دارالفکر، بیروت ۱۹۷۵ میلادی.
۸۲. _____، *شرح سنن نسائی*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۸۳. سیدباقری، سیدکاظم، *جهانی‌شدن و دین، فرصت‌ها و چالش‌ها*، مقالات چهارمین کنگره دین‌پژوهان، دفتر اول، چاپ اول: انتشارات دبیرخانه دین‌پژوهان کشور، [بی‌جا]، ۱۳۸۲ شمسی.
۸۴. شرام، ویلیس، *زندگی و اندیشه پیش‌تازان علم ارتباطات*، ترجمه غلام‌رضا آذری و زهرا آذری، انتشارات خدمات فرهنگی رسا، تهران ۱۳۸۱ شمسی.
۸۵. شهبازی، عبدالله، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، چاپ اول: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران ۱۳۷۹ شمسی.

۸۶. سروش، عبدالکریم، *فلسفه تاریخ*، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۷۵ شمسی.
۸۷. _____، *تفرج صنع*، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۲ شمسی.
۸۷. شریعتی، علی، *مجموعه آثار*، چاپ اول: انتشارات الهام، تهران ۱۳۶۱ شمسی.
۸۸. صافی گلپایگانی، لطف‌الله، *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم، [بی تا].
۸۹. _____، *باورداشت مهدویت*، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.
۹۰. _____، *گفتمان مهدویت*، مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.
۹۱. صدرا، محمد بن ابراهیم، *اسفار اربعه*، انتشارات حکمت، تهران ۱۳۶۵ شمسی.
۹۲. صدر، محمد، *تاریخ مابعد الظهور*، ترجمه حسن سجادی پور، انتشارات مؤسسه سیده المعصومه علیها السلام، قم ۱۳۸۳ شمسی.
۹۳. صدوق، محمد، *کمال‌الدین*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۲ شمسی.
۹۴. _____، *الخصال*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۹۵. _____، *الغیبة*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۸ شمسی.
۹۶. _____، *علل الشرايع*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۸ شمسی.
۹۷. _____، *اعتقادات*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۴ شمسی.

۹۸. _____ ، *عیون اخبار الرضا*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۶ شمسی.
۹۹. _____ ، *من لا یحضره الفقیه*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۱۰۰. صفایی حائری، علی، *بررسی*، انتشارات لیلۃ القدر، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۱۰۱. _____ ، *صراط*، انتشارات لیلۃ القدر، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۱۰۲. _____ ، *روش برداشت از نهج البلاغه*، انتشارات لیلۃ القدر، قم ۱۳۷۶ شمسی.
۱۰۳. ضیمران، محمد، *اندیشه های فلسفی در پایان هزاره دوم*، چاپ اول: انتشارات هرمس، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۰۴. طباطبایی، محمدحسین، *نهایة الحکمة*، [بی نا]، قم، [بی تا].
۱۰۵. _____ ، *شیعه در اسلام*، [بی نا]، قم، [بی تا].
۱۰۶. _____ ، *المیزان فی تفسیر القرآن*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۶ قمری.
۱۰۷. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، انتشارات رابطه الثقافة و العلاقات الاسلامیه، تهران ۱۴۱۷ قمری.
۱۰۸. _____ ، *الاحتجاج*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۰۹. _____ ، *جامع البیان*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۱۰. طبرسی نوری، حسین، *مستدرک الوسائل*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۵ شمسی.
۱۱۱. _____ ، *النجم الثاقب*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۸ شمسی.

۱۱۲. طبری، *تاریخ الامم و الملوك*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۱۳. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، *الغیبة*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۱۱۴. _____، *الامالی*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۰ شمسی.
۱۱۵. _____، *کشف المراد*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۷۲ شمسی.
۱۱۶. _____، *التبیان*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۰ شمسی.
۱۱۷. _____، *التهذیب*، انتشارات جامعه مدرسین، قم ۱۳۶۸ شمسی.
۱۱۸. فخر رازی، *تفسیر کبیر*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۷۷ میلادی.
۱۱۹. الطریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، انتشارات بعثت، قم، [بی تا].
۱۲۰. فروزان فر، *احادیث و قصص مشنوی*، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۱۲۱. فیض کاشانی، *التفسیر*، انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۵۹ شمسی.
۱۲۲. فرات الکوفی، *تفسیر*، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۷۱ شمسی.
۱۲۳. قرطبی، *التفسیر*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۲۴. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر*، انتشارات دارالکتاب، قم ۱۴۰۴ قمری.
۱۲۵. قمی، عباس، *مفاتیح الجنان*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۸۰ شمسی.



۱۲۶. _____، *سفینه البحار*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۲ شمسی.
۱۲۷. قولویه القمی، جعفر، *کامل الزیارات*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۹ شمسی.
۱۲۸. عسقلانی، ابن حجر، *فتح الباری*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۲۹. العظیم آبادی، *عون المعبود*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۳۰. علم الهدی، شریف مرتضی، *المقنع فی الغیبه*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۹ شمسی.
۱۳۱. _____، *رسائل*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۰ شمسی.
۱۳۲. العینی، *عمده القاری*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۳۳. عمید، *لغت نامه*، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۸ شمسی.
۱۳۴. عنان عبدالله، محمد، *تاریخ جمعیت های سری و جنبش های تخریبی*، ترجمه علی هاشمی حائری، انتشارات کتابخانه بهجت، تهران ۱۳۸۵ شمسی.
۱۳۵. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر*، انتشارات مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۳۶. کارگر، رحیم، *آینده جهان*، انتشارات بنیاد امام مهدی موعود علیه السلام، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۱۳۷. کانرتون، پل، *جامعه شناسی انتقادی*، ترجمه حسن چاوشیان، انتشارات اختران، تهران ۱۳۸۵ شمسی.
۱۳۸. کلینی، محمد، *اصول کافی*، انتشارات اسلامیه، تهران ۱۳۸۳ شمسی.

۱۳۹. کامل سلیمان، *یوم الخلاص*، نشر آفاق، تهران ۱۳۷۰ شمسی.
۱۴۰. کار، ای، اچ، *تاریخ چیست*، ترجمه دکتر حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۱ شمسی.
۱۴۱. کورانی، علی، *معجم احادیث الامام المهدی* علیه السلام، نشر ولی عصر علیه السلام، قم ۱۴۰۴ قمری.
۱۴۲. ———، *عصر ظهور*، نشر ولی عصر علیه السلام، قم ۱۴۰۴ قمری.
۱۴۳. گروهی از نویسندگان، *پست مدرنیته و پست مدرنیسم؛ تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها*، نشر نی، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۴۴. *مجموعه مقالات*، ترجمه حسین علی نوروزی، انتشارات نقش جهان، تهران ۱۳۸۰ شمسی.
۱۴۵. ماکس، پلانک، *علم به کجا می‌رود؟*، ترجمه احمد آرام، نشر حکمت، تهران ۱۳۷۷ شمسی.
۱۴۶. المبارک، فوزی، *تحفة الاحوذی*، انتشارات دارالطباعة، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۴۷. الیاده، میرچا، *دین پژوهی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، دفتر اول، انتشارات سروش، تهران ۱۳۸۳ شمسی.
۱۴۸. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، انتشارات مطبعة الاسلامیه، تهران ۱۴۰۶ قمری.
۱۴۹. محمدی ری‌شهری، محمد، *میزان الحکمة*، انتشارات دارالحدیث، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۱۵۰. مصباح یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ*، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، قم ۱۳۶۸ شمسی.
۱۵۱. ———، *نظریه سیاسی اسلام*، انتشارات مؤسسه علمی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم ۱۳۸۰ شمسی.
۱۵۲. ———، *فلسفه اخلاق*، انتشارات مؤسسه علمی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم ۱۳۸۰ شمسی.

۱۵۳. مطهری، مرتضی، *فلسفه تاریخ*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۴. _____، *قیام و انقلاب مهدی علیه السلام* انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۵. _____، *تکامل اجتماعی انسان*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۶. _____، *جامعه و تاریخ*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۷. _____، *آشنایی با قرآن*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۸. _____، *تکامل اجتماعی انسان*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۵۹. _____، *نبرد حق و باطل*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۰. _____، *فلسفه اخلاق*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۱. _____، *مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۲. _____، *امامت و رهبری*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۳. _____، *مقالات فلسفی*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۴. _____، *نقدی بر مارکسیسم*، انتشارات صدرا، قم ۱۳۶۹ شمسی.
۱۶۵. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، انتشارات وزارت فرهنگ، تهران، [بی تا].

۱۶۶. مفید، *الارشاد*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۰ میلادی.
۱۶۷. _____، *الاختصاص*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۸ میلادی.
۱۶۸. نعمان، محمد، *المسائل السروية*، انتشارات دارالنشر، بیروت ۱۹۸۴ میلادی.
۱۶۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۱۷۰. _____، *حکومت جهانی مهدی* ﷺ، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۱۷۱. موسوی اصفهانی، سیدجمال، *سنت‌های تاریخی در قرآن*، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۴ شمسی.
۱۷۲. موسوی همدانی، سید محمدباقر، *تفسیرالمیزان*، انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۸ شمسی.
۱۷۳. مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، *مثنوی*، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۸۴ شمسی.
۱۷۴. موسوی اصفهانی، محمدتقی، *مکیال المکارم*، چاپ اول: انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۲ شمسی.
۱۷۵. مهدی‌زادگان، *اسلام و سنت وبری*، انتشارات طه، [بی‌جا]، ۱۳۷۷ شمسی.
۱۷۶. مهتا، ود، *فیلسوفان و مورخان*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ اول: انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۹ شمسی.
۱۷۷. موسوی بجنوردی، کاظم و دیگران، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۶ شمسی.

۱۷۸. نصر، سیدحسین، *جوان مسلمان و دنیای متجدد*، ترجمه مرتضی اسعدی، چاپ چهارم: انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۲ شمسی.
۱۷۹. _____، *انسان و طبیعت*، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۳ شمسی.
۱۸۰. _____، *نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت*، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۷ شمسی.
۱۸۱. نجفی، تأویل الآیات الظاهرة، انتشارات دارالحکمه، قم ۱۴۱۰ قمری.
۱۸۲. نعمانی، ابی عبدالله محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، انتشارات مکتبة الصدوق، تهران، [بی تا].
۱۸۳. نوذری، حسین علی، *فلسفه تاریخ*، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۹ شمسی.
۱۸۴. نووی، *شرح صحیح مسلم*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.
۱۸۵. والش، دبلیو. اچ، *مقدمه ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ شمسی.
۱۸۶. هگل، *عقل در تاریخ*، ترجمه حمید عنایت، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، تهران ۱۳۷۱ شمسی.
۱۸۷. یاسپرس، کارل، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۳ شمسی.
۱۸۸. یزدی حائری، علی، *الزام الناصب*، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم ۱۳۸۴ شمسی.
۱۸۹. یعقوبی، احمد، *تاریخ*، انتشارات دارالطباعه، بیروت ۱۹۸۷ میلادی.